



69214

4130288



McGill
University
Libraries
Islamic Studies Library

Muhammad Baqir Qā'ini
Ikfā' al-makā'id

MD4P
Q135i



جو
20.5.80

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على
محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم
اجمعين إلى يوم الدين وبعد مطلع شدم بر
شکایت تواید که الله تعالی ز غلبه فساد بر اهل
زمان وانحراف بسیاری ز شاه راه اتقان و ایمان
ومتابعة حزب شیطان و اهل همدان از کسانیکه
غالب شده است بر ایشان حجت برائت نیل
شهووات از بیدینان و کفنی که مخصوصان زانفرد
باطله فرقه ضاله مصله صوفیه سبب مهملکه و فساد
نزد

شد اند از برای بسای رضفا و احقان و هر
 گاه مطلع شوند ان جماعت چارگان و نادان بر
 عقاید قضیه و شنیع و اطوار قبح ایشان و
 مبالغ و فرسای ایشان فریب نخواهند خورد به
 کلمات مزخرفه و اشعار کشفه و بلند پروازها که
 دارند چه این جماعت کاهلاد عمایات و خوارق
 عادات میکنند و کاهی تکالوهیت و خدای دارند
 پادشاه بدخشان از ایشان گوید پنجه در پنجه
 خدا دارم من چه پروازم طفم دارم و بعضی از صوفیه
 زمان مادر تفسیرش قدر از حق و ضعفه از باطل
 فرا گرفته و بهم امیخته تا بمضمون حدیث کافی و
 نهج البلاغه که اگر حق با باطل باشد سبب جمعه می
 شود و لکن همگانه باطل قدری از این وقت
 ازان و انوقت سبب و اوج باطل و ادخال شجره

میشود عوام فریبی کند و ایشان را بعات خود خواند

که فرایت من اتخذ الله هويي له اعهد اليكم يا بني

ادم ان لا تسبدوا والشيطان وان اعبدك وهذا صراط

مستقيم دران تفسیری گوید خود را بت سلوک

کمال انسانیت که امکان و انانیت از او گرفته بشود و

عین منبسط الحقیقه گردد و انوقت انبیا و شرآئع

ایشانرا چیزی نمیشمارد بلکه استهزا میکند بانها

شیخ منع انها نکند و زود باشد که از مرجمو عملاً

مجاهدی پزنیاید که اینجماعت خود را از بیجا میران

بالا تر میدانند و شیخ اکبر ایشان محیی الدین ابن

عربی که اکر گفته است در فصوص گوید ان الله

يُعبدُ ان يعبد في كل صورة و اذا انبجته موسى نضر

کرد برهرون که چرا مردم مرا منع کردی ز کوساله

پرستی و این صریح در انست خواسته که مردم او را

پرستی و این صریح در انست خواسته که مردم او را

هم پیرستند که او هم کوسا له خداست نعوذ فرعون را نیز صبر
خدا می آید و گفته خطا او در این مقام این بود که خدای
مخصر در خود قرار داد یعنی باید مرا و همه کس بلکه همه چیز را
نجات تو ضیح این طریقی آید انشاء الله نعم و گفتم که چون علماء
اعلام و فقه اکرام و اکدر حفاظ شریعت سید المرسلین باشند
بر کمال اعتناء با این جماعت که مضله و کفریات آن قلند بران
صفر الکتب ما به بصد تر ایشان بر می آیند یا قناعت می کنند
با آنچه علماء سابقین در رد این طائفه نوشته اند آن کس که بد
نحی می آید نشاء الله و اگر واجب فایده است بعید نیست که در این عمل
بر تو و امثال تو واجب عینی باشد پس چرا کرم سوال تو را با
کثرت مشاغلو عوارض لکن برو حذر خطا بقدر سفاکت لیلیق
خاکا هذا کتاب جمعه عملا و او دعوت من غرائب حکم من رجا
حسنه فاجبه فلید عنی بالتجاح من حلم و نامیدم این فصول
موجز را با کفای المکاتب و اصلاح خلفا سد و بالله التوفیق وهو

حبري ونعم الوكيل فصل في بيان قسمة ازيات واجناس

تسوية غافلين بانسب مقتضات من انفقته اليه انما يقصا

قوله لا ترخصوا الانفس فندهنوا ولا تدهنوا فتحوا واطلا

كهربا تدهنوا تدهنوا ان اصاح المازر يدهنوا ولا ترخصوا

لانفسكم في تنويع الماكل والمشرب والمناعج والخروج منها الى

ما لا ينبغي في نفس الامر خصوصاً بالرفاهية ومعاشرة اطبا

تبا وبلات وجاهل تجمل انها جائزة في الشريعة فدهنوا فتناسلوا

لذلك في ارجح المخطوطة وتماشوا معهم فيما ترونه من المنكرات

فان العمل بالثاويلات ربما يسهل عليكم ارجح المخطوطة والاش

بمشاهدة العيايرها بوقوعكم في ضلال الشيطان ولا تدهنوا الحق

فتحوا وان ترك بعض ما ينبغي الايمان به قد يكون مؤثراً الى

ترك الواجبات كما ان فعل ما لا ينبغي قد يكون موجبا للفعل المحرم

وضعفاً شيعياً بخصوص اهل اباديه وقرائتها كما عميدنا تذكير

ان وجودها في اوكثرت ثواب ترايد تذكير الاعراب تذكير

وبقائاً واحداً لان لا يعلموا احد ودم انزل الله قال الله تعالى
 وقد سنن ان الذين يكتمون ما انزلنا من باينات والهدى من
 بعد بايناها للناس في الكتاب اولئك بلعنهم الله وبلغنهم اللاعنون
 خلاصة مفاد آية شریفه آنکه کسانیکه حق را میپوشند و ^{مخفی} پند
 و خد و تدغیب عدل خود را بر ایشان میفرستد و ایضا ^{مخفی}
 و اذا خذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب ليقبلن للناس لانه ^{تكفرو}
 لا و تدعوا رجل عهد و بما آتت بعني واحب فرمود که حق را
 بپانگند و بنوشند ایضا فرمود و لکن منكم امة يدعون
 الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر اولئك هم
 المفلحون باید باشند از شما عاقلی که بخوانند بخود و بر
 و امر بعبود و همی ز ستر کنند و ایمان راستکارند و کتاب
 شریف کافر و ابیت از امام حقیق صادق که عالم بکفر
 کند حدیث ما را و محکم کند بان در ^ن اشعیما ما را بهتر است
 از هزار عابد ایضا از حضرت سر و فرمود که در کتاب ^{علمی} علی

دیدم که خداوند نازل علم را بر جهال واجب کرده است
و ایضا فرمود بر علماء بذل علم را برای جهال و روایت کرده
شیخنا ابو جعفر طوسی قدس سره الفدیسی در کتاب امانه
و علامه مجلسی در بحار الأنوار از حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده که ما را ناله الله علینا فکنتم و هو بعلمه لقی الله عجم
یوم القیمة ملجأ بالجمام من نار و روایت کرده شیخ برقی در
محاسن و ابن جهموردی در عوالی اللیالی بحار و دیگران
از عامه خواصه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
اذا ظهرت البدعة فامتنق فلیطهر العالم علمه فان لم یفعل
فعلیه لعنة الله ایض برقی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که حضرت رسول فرمود براهم بدعتی بعد
از من که ایمان کید شود ولی است انرا اهل بیت من که
انرا از اسلام رفع میکنید بالهاخذ و ند تکلم میکنند
و حق را نور خود ظاهر میکنند و کید اهل مکر را مرتد

میکند از جانب ضعیف شیعہ تکلم میکند پس عبرت گیرد
و توکل کند بر خداوند بجز در کافیه و غیره از انحصار است
است که نظر کنید که علم را از که فرا میگیرد بدین سببکه
از ما اهل بیت در هر عصر عدولی می باشد که در میکند
تفسیر و تخریف غالبین و استحال بطلین و ناو پل جاهلین را
در این قسم از اخبار اهل بیت بشارت است برای شیعہ
که خداوند غنی گذارد که ناو پللات باطله صوفیایع و
دروغها و بر خود بسته کپها و بلند پروازانچو ایشان
مرد و ریشود بلکه بالهام و نایب حضرت حججه عملی الله
فرجه موفوق میشوند بعضی منفقین و محدثین از ایشان
سلام الله علیهم باطهار عبویک بطلال شهود و غیوب
ان اباطیل التلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان
الله غریباً حکیماً ابو محمد حسن ابن ابی الحسن الدیلمی در
ارشاد القلوب روایت کرده ما نصدق مؤمن بصدق حججه

اَعْلَى اللَّهِ مِنْ مَوْعِظَةٍ يَعْطَى بِهَا قَوْمًا يَفْقَهُونَ بِهَا وَقَدْ
 نَفَعَهُمُ اللَّهُ بِهَا وَهِيَ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَرَوَايَتُ كَرْدَانَد
 كَذَكَرْ شَدَّ رَنُورِ نَبِيِّ كَحِ وَرَوَدُ كَهْ يَكِي بَعْدَ اَنْ عَزَّ وَ اِهْمَه
 مِي نَشِينَد وَ تَعْلِيمِ مِيدَ هَدَا دَا اَحْكَامِ شَرْعِيَّةِ بِمَرْدِ مِ
 دِي كَرِي وَ زَنَهَارِ اَرْ وَ زَنَه مِيدَارِد وَ شَبَهَا اَوْ اَعْبَادِ
 مِي اَيْسْتَدَانِ حَضْرَتِ فَرْهُوَ فَضِيْلَتِ مَرْدِ اَوَّلِ بَرِي وَ
 مِثْلِ فَضِيْلَتِ مَنْسْتِ بِرِ سَا اَوْ اَنَامِ وَ دَرِ تَفْسِيْرِ اِمَامِ حَسَنِ
 عَسْكَرِي رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْتَا اِمَامِ حَسَنِ عَلِيّه
 كَهْ كَسِي كَهْ وَ اَسَا هَ كَنْدَ وَ زَنَهَانِ مَحْنَتِ وَ عَزَلْتِ مَا اَرْ طَلَمِ
 ظَالِمِيْنَ ضَعِيْفِيْ زِ شَيْخِيَا مَا اَرْ اَدِرْ اَعْلَمِ اَرْ شَا كَنْدَا وَا
 خَدَا وَ نَدَهْ يَفْرَا يَدِ بَمَلَا نَكَهْ بَهْرِ حَرْفِيْ كَهْ تَعْلِيمِ دَا دَهْ بَرِي
 دِي بِيْ خُوْدِ فَهْرَ اَرْ قَصْرَا وَ بَدَهِيْدِ كَهْ دَرِ اَنْهَا بَا سْتَدِ نَجِيْ
 مَنَاسِبِ اَنْ مِي بَا سْتَدَانِ فَرْمُو اَرْ وَ رَدِ كَارِ وَا زَا مَا اَحْضَرِ
 كَهْ عِلْمَا شَيْخِ اَفْضَلِ اَنْدَا زِ مَجَاهِدِيْنَ بَا اَنْفَا حَرْمِ وَ تَوَلِ

وَصَرَفَ

وخرزهار مرتبه بر او که عالم دین حفظ میکند آن مجاهد
 ابدان ایشان را و حدیث طویل کرده هیهات المرید و غیره
 مسطور است و مشتمل بر بواظیم جدا در محلا شیع بها و غیره
 از رسول خدا روایت است که هلاک کند من در هر چیز
 ترا علم و جمع مال از امر المؤمنین منقولست رضینا فتمه
 الجنا فینا لنا علم و للأعداء مال فان المال یفنی عقیب
 و ان العلم باق لا یزال ان روز که شد روزی مردم
 تقسیم دادند به علم و مردم روزی مردم فردا که کین جان
 بجایان تسلیم او اهل جهنم است ما اهل نعیم ولیکن
 زمان چنانست که شاعر گوید و ما لفظ فی هذا الزمان
 لأهل و لکن ذالمال اکثر فی الفضل و دیگری گوید
 یحیی عیوب المرء کثرة ماله و یصدق فیما قال و هو کذب
 فصل در خصوص صوفیه و در بر ایشان و کثره ثواب
 مخصوص طریقات بسیار رسیده چنانست که داده بان

علامه مجلسی و عین الجبوة و وعده داده که این کتاب
 کند و از شیخ سمرقانی میگوید که هزار روایت از امام طاهرین
 در این باب آمده است و ما بقیه ای که مناسبت این مختصر باشد
 انکفا میکنیم در انوار سید خاوری که از اعلم مراد زعفرانی
 که در حضرت علامه مجلسی در جمع مجالس انوار شریف بود
 و چهار سال در خانه و کتابخانه او مشغول بود از هر گونه
 مطالب نفسیه لفظ و انتزاع و در انوار نعمانی جمع فرمود
 و می گوید اما اخبار الوارده فی ذمهم و لغناهم فی الصو
 فیه کثیره جدا منها ما رواه البرزطی فی الصحیح عن الرضا ^{علیه}
 قال من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکره بلسانه او فلیس
 من انکرهم فکما جاهد بین یدک رسول اللہ^ص و فی
 الصحیح ایضا عن البرزطی بغیر روایت صحیحه از ابن زنی که
 از ابن کبان ثقات امام حساست و کتبا جامع او از اصول ^{معتبره}
 قدماست و علماء معتبره هم از ان کتاب بخبر اند ^{است}

کرد ما از امام رضا که مردی مجتهد شجاع و عجز کرد که
 طامشده در این زمان قوی گفته میشوند صوفی چه
 میفرماید حق آنها انحضرت فرمود اتم اعدائنا من مال الیهیم
 فهو منہم و میختر معہم یعنی صوفی شمنان ما میباشند
 کسیکه میل کند بجانب ایشان او ایشانست و با ایشان محو
 میشود در روز قیامت زود باشد که بیاید اقوامی که
 ادعای محبت ما کنند و میل بدانان کنند و شبیه شوند با آنها
 و ملقب با لقب آنها خود را خود قرار میدهند اقوال باطله آنها
 تاویل کنند این اشخاص از ما نیستند و ما از او نیز ایرو و کتابکه
 انکار کنند بر ایشان و ترک کنند ایشان را تا او را کسی اراد که جهاد
 کند پیش رسول خدا و در کتاب قرآنی است که از کتب صحیحہ
 است و صاحبان از بنو کلب است اما حسن عسکری است
 بسندش از امام جعفر صادق علیه السلام در حال آنکه ما هستیم که فرمود است
 کرده که اند فاسد العقیدہ جدا و هو الذی بتدع مدعیان

يقال له التصوف جعله مقر العقيدة التحيثة واكثر الملاحدة
 وخصه لعقائد هم ودر اینجا اسبندش از حضرت امامهای علمین
 عمده روایت کرده که فرمود چون در بدیع معارف صوفیه آمدند
 در مسجد نبوی ۴۱ در گوشه در و درند مشغول گفتن لا اله الا
 الله شد لا تلتفوا الیه و لا تعبدوا من دونه فانهم خلفاء الشیخ
 و محترمان اولاد الدین تا آنکه فرمود و ما بغیر نمیکند ایشان را
 سفه او اعترفا نمیکند و ایشان مکرر احمقان کسب کرده و در
 بکل زایشان در حال حیوة او یا در موت او کویارفته است
 بر باریت شیطان و عیبات بتان و کسب که اعانت کند ایشان
 چنانست که اعانت کرده باشد یزید و معاویه و اباسفیان کسب
 عرض کرد هر چند اعتقاد و اعتراف داشته باشد بحقوق و اما
 شما انحضرت نظر فرموده مثل شخص غضبناک و فرمود بکدام
 حرفه را کسب که اعتراف دارد بحقوق ما اعتقاد نمیکند بصوفیه
 و صوفیه هم مخالفند با ما و طریقه ایشان معتبر و با طریقه ما و

وانهانیتد مکرر و صا و محوس که انیت جد و جهد میکنند
 در لطفاً نور خداوند و الله هم نور و او که الکافرون و شیخ
 مفید در رساله تدریسین ابن منصور حلاج و ابلع الملعون
 از حضرت امام رضا وایت فرموده که لایقوال احد بالنصوف
 الا لیه عز و ضلال الوفاة و اما سیم نفس بالصوفیه التمیة فلا
 اثم علیه علامتن یکتفی بالتسمیة و لایقول بشئ من عقایدکم
 الباطلة و کتبی از علماء که این حد و از کتاب مفید و ایت که
 انداخر انرا که علامه تفسیر باشد نقل کرد اندا ظاهر انرا از بیان
 شیخ مفید است اندا شیخ احمد و سید انرا از شیخ و افهیده
 اندا ان اظهار است و نعم ما قبل از حب علی و ال اورد و شیخ
 که تابع پر و منصور شوی و تابع باین دیداشی امر و فریاد
 که باینید محسوس شوی و شیخ محمد که کتاب کسکول است
 کرده از شهر رسول که فرمود لایقوم الساعی علی امتی چه
 یتخرج قوم من انتم موفیه لبسوا من امتی و انتم یهود امتی

يخلقون للذكر مخفضون رؤسهم ويرفعون لصلواتهم اللذان
 فيطون انهم على طريق الانوار بل هم ضل عن اليكفار وهم اهل
 النار لهم شهقة كنهية بحار وقولهم قول الانوار وعلمهم عمل
 النجار وهم منازعو للعلماء ليس لهم الا الثعب من علمهم وحيد
 ابن ترك ولد شيخ طبرسي ومكارم الاخلاق وشيخ جليل قدام
 درجته تافى زجوعه اسكه مستورا به نبيس الخاطر ومجلسه
 دهفدهم بحار الانوار وديكران بسند هاديان معتبر حضرت
 خير البشر وايت كرده اند وهو مجلسه عين الجوة راسخ
 نوشته وسته ايا اباذر يكون في اخر الزمان قوم يلبسوا
 في صبههم وثنائهم بوان الفضل لهم بملك علي غيرهم
 بلعنهم الله وبلعنهم الا لعنوا مجلسه فرمود بعد از ذكر انفسه
 در كتاب من نور ابغز براك عصا به عصيتك ديد بكتا وبعيد
 ايضا نظر ملكي همين فقره كه در اين حد شريف وارد شده
 براي ظهور جلالت بدعة طائفة صوفية فاست قطع نظرا

مجلسه

احادیث بسیار که صریحا وارد شده و ضمنا بر بطران الحوام
 و اعمال ایشان و مدقت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است
 و اکثر قدماء متاخرین شعبه رضوا الله علیهم نوشته اند تا
 آنکه فرموده و ذکر سخنان این فضلا عظیم الشان و اخبار بیکه
 در اینم طلب بر یاد نمودند موجب تطویل مقالست انتم کتاب
 علیجله در اینم طلب نوشته میشود پس اگر اعتقاد در خرد
 در امر و رحمت خود در دست کن نتهمار در نقل من
 کلامه قدس شده و اینمولا سیم مجلسی شیخ جلیل از شیعه
 نظر کرده در از سابقین و لاحقین و موصوف در کتاب
 و بحر العلوم طباطبائی محقق شیخ یوسف بحرینی و شیخ مرتضی
 در حجتین در اصولین از فرائد الاصول و صاحبواهر و
 غیرهم بعلمه و مدوح بملاح عظیمه ماقلیل از ان در
 سفینه الفاشل و دریم شیخنا المعاصر الطبرسی المتوری قدس
 سره و کتاب است شریف الموسوم بالفیض القدیم در احوال این شیخ

بلیل و زواج ابنة ابی محمد امیر اسباط الامیر محمد صالح البراهیر
 عبد الواسع در کتاب خود شرح موسوم بحقائق المقربین است
 و موضوع است در کشف حقائق امامان و انبیاء و ائمه و سفراء
 علماء سی هزار کتابین علماء شیعه از ذکر کرد اندک اول الشیخ
 شیخ کلینی است و در فیه در کتاب الکامل الثلاثین ^{شیخ} _{هو}
 محمد باقر المجلسی نور الله ضریح الشریفة و قدس الله روحه ^{لظن}
 و از اعظم عالم فقهاء محدثین و اجماع اهل دین بود و در
 فنون فقه و تفسیر و رجال و اصول کلام و اصول فقه و فضا
 اهل عصر بود و مقدم بود بر جمیع علماء و نویسندگان
 از مقدمه بر اهل علم و عرفان و متاعین ایشان بمنزله
 خاتم رجالات و عظمت شان و حیاتیان مقرب بر کاه خداوند
 شان بعد حقوق انجمن ارباب اهل دین و علماء با قسامه و
 الکتاب الوعیه و التوسل و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر
 منع الظلمة و اجوبه المسائل و اغاثة الملهوفین و اقامه الحق
 و ال

الحقايق وغير ذلك ذکر کرده که مؤلفات شریف انجمن تجار
 بغداد را بر بیت و کسری مینویسد هر روزی پنجاه سیدیت و کسری
 مینویسد و همچنین جمیع علمای متاخرین از آن مرحوم وصفه
 کرده اند انجمن را در علماء شیعه مافوق ندارد و مختص ^{ده} انسا
 شد تا آخر القاب نوشتن نتوان کالقب بار کثیر ندارد
 پایان گرفتیم شرح را بچند شود مشوی هفتاد ^{عین} من
 شود و کتب فارسیه آن مرحوم چهل و نه کتاب است که
 درها مخصوصه که در تصوفیه و علمیه بود و در ظاهر
 اینست که نوشته شده و در جمیع مصفا ^ب ایشان ذکر شده
 و لکن در همه کتب خود چیزی از تشبیه بر ضلاله ^ب انفرق دارد
 و عین الحموده که خیلی اعتبار بان داشته اند در این نزد هم
 در کتاب بمان و کفر رجوع بان میدهد بدو و ختمان
 ضلاله شیوخ اینطایفه و کفر ایشان فرموده اند و در ^ب سالفه
 سب و سلوک که درها الحقايق است و انرا در آخر از ^ب منجم

خود بخوانش مجاز و موافقین برای هدایت ایشان تو
 در یک شب صوفیه را لعن صریح کردند و در مورد آنند که کس
 مخفی ایشان که عمل خاصی است ابره سبت مخصوص بدعت است
 محرمه و داخل و قول نبی که کل بدعت ضلالت و کل ضلالت
 سیاهها الی التار و ذکری که بیغناء انرا میخواهند در اشعار
 و شقه می کنند مثل چهار و در دست میزنند مثل کف
 که عبات ابنا بمکاء و صدیه بود نیز بدعتی که شیطان ^{حرم}
 ایشان را باین بدعتها واداشته است و اما نماز که سنن
 دین است که اگر از علمای آن میسند توك می کنند رؤساء و
 جهال بدتهاون مثل نقر غراب انرا بجای میاورند و اول
 دین را تغییر دادند و بوجدت وجود فائل شدند و معنی
 شهود یکدیگر را این از مندی گویند و از مشایخ ایشان انرا
 شنیدند کفر است با الله العظیم پس حدز کنید ای برادران از
 مساوس شیطان و در مجاد یکروز سهاله فرموده که صوفیه

از تکوین خود خود را از رجائتیا بالالتوسیدانند و اگر
نخواهیم کلمات این علامه موقوف را کتبت و مصنف او احد
جهت کرامت از حیثیت کثرت با جوید و قبول کن از کسب که بگو
که اکثر از خود نمی نوشته زیرا که کتب اصل اکثر بخطوط مبارک
ایشان دیده شده و عدول این شتمات دادند از حیثیت
انتفاع همه کس در همه با و از جهت عدم تعطیل و رواج آنها و راج
اسلام با آنها حتی آنکه از برکت حق البقین سی هزار شعیبه
شدند در همه شاه شرف و مقامات جا و تعقیب صلوة
و مجالس رفعه و ذکر و فضائل و مرکه و غیر ذلک کتب ایشان خوا
منشور و لهذا جمیع از اهل سنت مثل صاحبان اثناعشری و غیره
این مذهب جعفر برآمدند و بعد با قری اسم گذاشتند و تکفیری
و زم صوفیه بنویسیم رساله مبسوطه میشود و لکن عرض
تنبیه بر کذب بعضی بصیرت و بی سعادتها از این طائفة بود
چنانچه حیات آنرا در انداز می شود در دنیا و آخرت و گفته اند و گنای

سعادت خود که مجلسی وقتی که اهل بصیرت شد بغیر ملائمت
 از ما صوفیه شد الا لعنة الله على القوم الظالمین و شیائهم
 نبأ بعد جن اگر بی طراز محققان این حیوة کسبه فهمید
 از ایمان و کفر بخارج بلکه از رساله عقاید انجمنان حیا میکند
 که نسبت بی بصیرت در جن تالیف آنها چنین علامه صوفیه
 بدهد و لکن در مثل است کلام امیر المؤمنین است اذا لم
 تسبح فافعل ما شئت و نعم ما قبل بیت طعن بر هر کس که از این
 ناموزون زند خوجه سرکش کند بوطنه بر کرد و ن
 زند و دیگر از احادیث صحیح که بنیاد صوفیه میکند
 طویل است که در کتاب عبثه کافی روایت شده اگر کسی
 شوی که از مشایخ صوفیه است داخل شد بر حضرت صادق
 و بنا بر او بر آن حضرت گذاشت و آن حضرت فرمود ند که کلا
 مرالشیو که بهتر است برای تو در دنیا و آخرت اگر بپسند
 و حق بگیری و بر بدعتی گذاری ز دنیا نوی و سفیلا

کتاب و سنت الیام فهو و ندیس جامعان صوفیه بر آن حضرت
 ایراد شدند و گفتند که حجاب ما با تو محاسبه و اگر نشد که
 جواب تو را بگویم ما املا میم که با تو گفتگو کنیم آنحضرت با ما
 محبت داشتند و ایشان را از کتاب سنتی که از خود ^{عمیت} فرمودند
 بنا بر این بیان رد نمود و فرمود ما علمه با جهل نامه
 بودند و ایها القریب ایا لله تعالی المؤمنین انفسهم
 الی امر الله و بهیه و دعوا لکم و انتبه علیکم ما لا علم
 و یرد و العالم الی اهل بیته و او تعذر و اعتماد الله تعالی و کون
 طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه و حکم من متشابهه
 یا اهل الله فیهم مما هم فانه اقرب لکم من الله و اهد لکم
 من الجهل و دعوا لکم الی اهلها فان اهل الجهل کثیر و اهل
 علم قلیل و قد قال الله تعالی و فوی کل ذی علم علم و جد
 بکر نیزه را بنایب و ایت کردند اخبار در بعضی ابرار
 من جبری که از شیوخ کبار این طایفه در حدیث است

امیر المؤمنین و جواهر حضرت بازا و انکه با و فرموده که
 الشیطان در بسیار از کتب صحیح و اخبار معتبره ذکر شده
 است در متن مجاز اکثر آنها جمع است و در حیوة القلوب
 فارسی نیز قدسی هست هر کس خواهد رجوع کند و حق
 گفته است محقق کاشانی که در ذم این جماعت گوید و منهم
 قوم لیسون هم باهل الذکر و التصوف بدعون البرائة
 من النصح و التكلف یلبسوا خرقا و یجلسون حلقا و یخبرون
 الأذکار و یتبعون بالاشعار یعلنون بالتهلیل و لیس
 لهم الی العلم و المعرفة سبیل استدعوا شهیقا و نهیقا و
 اخترعوا ریضا و تصفیقا الا غما افاده رحمة الله تعالی
 فصل ظاهر شد ز ما سبق اختلاف بود از قدیم الایام فیما
 بین انبیا و ائمه هدی چنانچه خلافت بود فیما بین آنها
 از بعد ائمه معصومین یعنی خاندان ائمه در طرف ضد
 از صراط مستقیم که صراط امیر المؤمنین و اولاد طاهرین

انحضرت باشند بودند و بر اهلین ساطع و صحیح ضیاء الله
 هدایت نمی یافتند و لقد صدق علیهم بلیتین شریفه فاستبوهه الا
 فریقاً من المؤمنین و ما کان علیهم من سلطان الا لعلم
 یومنون بالآخرة فمن هو فی شک و ترابک علی کل شیء یضبط و
 ایضا حضرت حق عز و جلا فرمود و لقد ذرنا الجحیم کثیراً من
 الجن و الانس لهم قلوباً یفتھون بها و لهم اذان لا یسمعون
 بها و انما کلامنا بل هم اضل و ایضا فرموده و لو اننا نزلنا الهم الملائکة کلهم
 الموتی و حشرنا علیهم کل شیء ما کانوا الیوم یؤمنوا الا ان
 الله و لکن اکثرهم یجهلون و كذلك جعلنا لكل نبی عدواً
 شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف لفظ
 غروراً و لو شاء ربک ما غلوه فذرهم و ما ینفرون و یؤثرون
 و لو رد و العاد و المانف و لعنه و اعجب انک بعض بیدنا
 برای شبهه کاتب نوشتند و اما ما نرا مغلوب خصم

بیرون
 بیرون

و آن بودند مثل ذی قبیله که در بنور هدایت از خود که
 تمام از یک افسانه است افزاینده حضرت خضر در تصویب
 فتاوی مختلفه فقهاء اربعه که مطالعین خنده دارد
 مثل مجلس گرفتن صورتی میگوید که سفیانی و جمع دیگر
 از فقهاء که از ایشان است جعفر بن محمد رفتند پیش
 ابی حنیفه که در گفتن بر او علم بقیاس را اما ابو حنیفه ^{بناظر}
 جواب داد که همه تخمین او کردند و برخواستند زانو
 او را بوسیدند و گفتند ما را احلال کن که ظن سوء
 بتو بودیم و این ذهبی که اسم او عبد الوهاب الثعالبی ^{مطهر}
 است از عمده علماء صوفیه ما در عاشره است و در ^{حوال}
 مشایخ ایشان کتاب لوائح الانوار فی احوال السائغین لا
 الاخبار دارد و کفر با ایجاد دارد و بیاید در رساله ^{حدیث}
 وجود از عقاید اینجهت که ابلیس را خلامیدانند چنانچه
 محی الدین عربی از شیوخ این طائفه خبر مخافه عو نو اخل از ^{عرب}

میدانند و میزان الکنند که در حال آورد و هر کماست
 خلاف کند چنانچه اول خلاف او بود بر خداوند عالم و
 استکفان از سجود ادم و متابعت کردن او را تا بعین او
 بود سال اتمام ^{تجدید} گفت انا خیر منه خلقیت من نار و خلقته
 من طین فرعون گفت انا خیر من هذا الذی هو همی ^{تعب}
 ندارد که این امت نیز خلاف کند چنانچه حضرت رسول
 خبر دادند و منافقین در حیوة انحصار اخلاک کردند ^{تجدید}
 در روز حدیث باجماع و اتفاق صحابو ذوالنورین ^{تعب}
 که گفت اعدل یا محمد فانک لریعدک و بعد که فرمود که
 حضرت رسول که ان لریعدک من بعد ان لعین انما
 کرد کفر خود را و گفت هذه قسمة ما اريد بها وجه الله
 و مجادله میکردند و در اخلاک به متعال با منع ایشان تا
 این نازل شد بر سر علیهم الصلوٰة و فی صلب بها من شیء
 و هم مجادلون فی الله و هو شدید الحال و در این ^{تعب}

صورتی که جماعت انجمن است کرده اند و در مجادله در روز
 حق نامدی که حقیقت همه چیز را نمود بیا الله حقیقت خدا
 دانسته اند چنانچه بیان کلمات ایشان و هم چنین خلاصه
 گریان در مرض و ت رسول با خدا و رسولی در شرف
 کف و در وات و جیش سامه با اتفاق امت و بیح صحاح
 و بد از آن در موضع دفن آنحضرت و مسئله امامت و
 غیر ذلک و همین طریق اختلاف کرده اند اهل هر زمانه با امام
 زمان خود و اشده مخالفین و اصعب ایشان بر امام خود
 بودند چنانچه از اخبار گذشته و غیرها ظاهر است و اینها
 از نصیب بودند و بفرقه ظاهری خود بیشتر از فرقه باطل
 دیگر اهل حق را از امامت منحرف میکردند و اول کسی که موسس
 بصورت شد و بنا نهادند دین و اسلام در آن لباس گذاشت
 ابو هاشم کوفی بود که ستمی بعباسان ابن شریک است چنانچه
 ابن عمره و سید رضی از وی در فضول و شیخ عزیز تفسیر صورت
 نمود

عامی در کتاب تصفیه القلوب ملاحظه نمودن جمله اول
 نجات المؤمنین امام قسیری بواسطه القاسم عبد الکریم ابن هوی^{زن}
 اشعری شافعی صوفی که منسوب بقشیر و زبیر اسم
 قبیل از عرب که بخراست آمدند و در استوی نواحی نیشابور
 ساکن شدند و ابن خلکان گفته علامه در تفسیر
 و حدیث و اصول و ادب شعر و کتابه و علم تصوف بود
 و جمع بین شریعت و حقیقت کرد نسب و بقشیر ابن کعب
 میرسد و بواسطه علی دقایق نیشابور و محمد ابن ابی بکر
 و استاد ابی بکر ابن فورک و استاد ابی اسحق اسفرائینی
 قرائت کرد و تفسیر را که تفسیر کسری است از اجود سنی
 در قبل از چهار صد و ده نوشت و بهالدکبیر معروفه
 در عقاید اصولیه و فروعیه نوشت اینجماعت و الفاظ^{مصطلح}
 و رموز و تراجم همه از شیوخ ایشان مثل ابی ابراهیم و
 حافی و زین العابدین و ابی یزید البسطامی و شیخ و شیخ

و معرو و سفق و جنید و فضیل ابن عیاض خراسانی و سهل
 ابن عبدالله تستری و ابراهیم ابن خواص غیر هم نوشته اند
 و اخلاقات محسنین و مقامات عارفین را صمد و ابان^{تونی}
 و فخر ایبک کرامتا الصوفیه نوشته و کفرنا علیه در آن
 رساله دارد و تصریح بهممار بوقبیه و اتحاد که محیی
 الدین و غیره دارند چنانچه سید لاری در تبصره نقل کرده اند
 الفرض بنجله و غیر هم عشره اداوند که اول صوفیه بودند کوفی
 بود و در موضعی از رساله فر بویه گفته اول ایشان
 ابراهیم دهم بود و بعد سفیان ثوری پسندیدند این طریقه را
 و مراجع دادند این جهت این جماعت را هاشمیه و عثمانیه
 و شریکیه و ثوریه خوانند و چون آنها در باطن دهری
 و ملحد و در ظاهر موحی و جبری بودند ایشان را در اقیته
 گویند نیز چه عرض ایشان ابطال دین و تمویل بر مسلمین
 است و بعضی گفته اند من ستره ان مجلس مع الله و فلجملر

اهل التصوف وایضا فرمود لا تطعنوا علی اهل التصوف والحق
 فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء ولباسهم لباس الانبیاء بحکم
 در کتاب اشار الصیفة است وایضا در کتاب غزالی الی الله ابن
 عمیر صلی علی اهل البیت وایضا در کتاب غزالی الی الله ابن
 اربعة عرف تا وصاد وواو وفاء اللام ترك و توبة و تقي
 والصاد ص و صدق و صفا و الواو و ورد و وفاء و الفاء
 وده و فقر و فنا و بعضه بیان این دو واژه در صفة المشایخ
 بانواعی وده و واژه اما بودن گرفته اند برخلاف اکثر
 صوفیة و شیوخ ایشان چون سنی بودند شرط کردند
 در تصوف سنی بود ترا معنی تقدیم الی بکر و عمر و عثمان
 بر علی و خلافت پس معلوم شد از این روایا و آیات که اسم
 صوفی پیش از ابراهیم ادهم و ابی هاشم کوفی هم بوده و آن
 از صفة المالت چون این فرقه را وسط ناسند چنانچه صاحب
 مشحان گفته است و مویب است آنکه محقق سید شریف

در شرح معانی کویله طریقه اهل ریاضت و المجاهده ان
وافقوا فی ریاضاتهم الاحکام الشرعیة فهم الصوفیه و لا
منهم حکماء الاشرافیون و اهل النظر و الاستدلال ان ^{فقوا} و
الشرع فیه المتکلمون و الایفا حکماء المشائون انتم ^{مختصر}
و هو بانکه از حدیث صحیح نبوی که باری عز و مهود که کند
ظاهر شد که آنحضرت خبر دادند که جماعتی بعد بیا که لباس
خود را صوفی قرار میدهند که اشاره است بانکه باین ^{جهت}
لباس شان صوفیانیان را صوفیه نامند و اما خبر
کتاب غوالمی الی الی اگر چه صاحبان کتاب محمد بن شیخ زین
الدین ابی الحسن علی ابن ابی جمهور عالم فاضل از علمائے شیعه ^{است}
ولکن بدان کتابی که بر سر این نوشته اند
مسائل عرفانی و سیره این کمال خاطر امرت شده میا احادیث
شیعه و از هر بدعتی و سبب منی جمع کرد و چنانچه صاحب
حدائق و لؤلؤه کویله و الشیخ ابن محمد ابن ابی جمهور کان

فاضلا عجبها مستكما لكتاب غوال الساجع فيه بجملة من
 الأحاديث إلا انه خلط الغث بالثمين واكثر فيه من حاد
 العامة ولذا ان بعض مشايخنا لم يعتمدوا عليه ولكتاب شرح
 زاد المسافرين وكتاب المحل على مذاق الصوفية ويسند
 ان قد حوا شيخنا الرضوي لأوصايق قدس سره وهو ان لا
 درباب تعادل وتراجع وعلامة محقق نحو بر موقوف شيخنا
 المتبحر المحلبي ومقالة لبحار الأنوار فهو د كتاب غوال الساجع
 وان كان مشهورا ومؤلفه الفضل معروف فالكتاب ليرثه القدر
 من اللباب اذ خال الخبايا متعصبه المخالفين بين زواياها
 فلذا انظر فيه على نقل بعضها ومثله كتاب نثر اللباب الى انتهى كلامه
 رفع مقام روحه مع جميع علماء آئنا وزمرة ساداتنا واهمير
 استجوار الانجهر ورايت شده از تبارة الصلحة لشعبة
 تاليف شيخ العماد محمد بن ابي القاسم علي الجوسي القاسمي على
 الشيخ والذي قرع عليه المقطع الراوندي على الاظهر لأنه قرع

بالانقضاء

الفطرت کما سبق الی بعض الأوهام أما انما کما سئلت ان کتاب
 استر و بیست و مثل علامه تجلی فی سید جزائری و غیرها
 اینها را در ازان ذکر کرده و ایضا بجز کمال نظر و البیان کا
 اعیان و ممدان است که در بعض نسخ آن اندک انداز اوصاف
 چنانچه اجمالا بیاید و کتابیکه مولا نا محمد شاه شیری زاتم
 التمجی فی الفیض بر صوفیه و حکما نوشته یکسای خور بر تو
 ظاهر میکند که اهل دین و انصاف باشی و سید جزائری نیز
 در نوامیس غامبه اعتراف کرده که اسم رضو او پیش بوده و
 لکن فرموده که بر فقیهان حکماء و راجعین و متحررین از
 اطلاق مدید و بعد استعمال شد از جماعه اهل حدیث
 مثل حسن نجفی و سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی و امثال ایشان
 از کسانیکه در طرف خلاف از ائمه بودند و انجماء مع مخالف
 و مخالف بودند و اراده کردند که توفیق را خواش
 کنند انتهی بنقل عبا و از تتبع اخبار صحیح و اجماع است که

که در زمان امام طاهر بن صوفی لفظ مذکور بود که بر
مذوومین اخلاق میباشد است و ادعا صوفی غیر از این ^{صدا}
معمول ندارد که الا بخیع علی المتبع و برو که بدانی که عقاید
اینهاست و عبادت ایشان همه مخالف با شریعت اسلام است ^{و این}
جهت در هر عصری علماء شیعه و خواص اصحاب ائمه بر آنجا ^{عفت}
ضال گرد نوشتند و قول و کتابت ضعیف شیعه را حفظ ^{صدا}
که این زرد ها را هنر عبادت ایشان کرده و در نزد این ^{تند}
مثل شیخ مفید و علی بن بابویه که هر دو در نزد ائمه ^{من}
صاحب مرتبه و قدر رفیع بوده اند حضرت امام ^{عسکر}
علی بن بابویه یا قمی و معتقد نوشتند و بعد ^{نزد}
که خلاوند صدوق ابا جعفر محمد بن علی بن بابویه را
و حسین را با و عطا فرمود و امام عصر حضرت محمد بن ^{الحسن}
سدر توفیق در سه سال شیخ مفید نوشتند و در آنها ^{ان}
خواب آمد ^{السلید} عظیم فرمودند و قوم فرمودند لایح

والولی امر سید الشیخ الفید ابو عبد الله محمد بن محمد بن

اللعان ادا م لعززه و نیز فرمود داشت سلام الله علیه

بها الوقت المخلص فینا بالیقین و نیز فرمود داشته اند

من عبد الله الملبط فی سبیلہ المسلم الحق و دلیل لیسیم

الله الرحمن الرحیم انما الناصر للحق والداعی الیه بکلمة الصدق

در رد حسین ابن منصور حلاج که صوفی معاصر حضرت

است بآنکه خرقه و تاج او دارد و در رساله ها نوشته

نوشته اند و کفران ملعون و اتباع او را روشن بیان فرمود

اند و توفیق حضرت محمد بن الحسن علیه السلام است که

در این او چنانچه در احتجاج طبرسی و انصاری شیخ الطائفة

و حدیقه اردبیلی و بحار و غیرها از کتب معتبره اجماعاً

است روایت کرده اند و در حدیقه الشیعه فرموده که این

توفیق شریف در قرآن است و ایها الذمیر و الصدور علی

ابن بابویه موجود و این بخط مؤلفان در نزد مؤلفان

و همچنین در هابعد بحکم و تقدیر سنانا الی شهود انا هم
 صالحا ان ائدی و الله فاذ هم فرجیان بمنظرون و یونی
 تعقد کان لکم آیه فی فئان النفاثان فی سبیل اللہ
 اغوی کافرة علماء شیعه بطلان تضالہ مضلہ را واضح
 نمود اند چنانچه بنده قسیر جمیع بر فی روایت کرده از
 حضرت صادق علیه السلام که بنابر سواد و نمودند که
 بدین سببکه از بجا خداوند عجم در نزد هر بدعتی که میخوا
 کید کند ایمان و ایجاب اهل بیت من موکل است که
 بالهام از خداوند عزوجل تکلم میکند و حق را مستور
 کند و باطل کند کید کند بر او و از کسانیکه کتاب
 مخصوصه در بطلان و فساد و تبه نوشتند اند از بزرگان
 شیعه و فقهاء اجماع و امامیه علاوه بر آنها که گذشت
 شیخ مفید است که کتاب بسو ط در رد حلاجیه را در
 و علمای رجال بان شهادت دادند و هر دو در ^{مجلس}

و علمای رجال بان شهادت دادند و هر دو در ^{مجلس}

وارد بیلی بوده اند و مقدسوار و بیله از قرب ال
 نالیف علی بن بابویه که بخط مولف اجلان بوده احد
 مرتبه صوفیه را نقل کرده و فرموده و گفته ام که احادیث
 در این باب بسینا است و در باب ابو هاشم کوفی نیز که در
 این مذنب است حدیث واقع است و از آنها یکی که
 که علی بن الحسن بن بابویه قمی رضوان الله علیه
 کتاب قرب ال اسناد خود سرشته ام بکنند از سعد بن
 الله از محمد بن عبد الجبار از افاضه حسن عسکر علیه السلام
 آنحضرت فرمودند که پرسیدند از حضرت ابی عبد
 جعفر بن محمد الصادق ع حال ابو هاشم کوفی را آنحضرت
 فرمودند که آن فاسد العقیده جدا الله است
 مذ صبا یقال له التصوف و جعله مقرا عقیده نه الخبیثه
 نفس و اکثر الملاحده و حبه لعقائد هم الباطل انکه
 شریف بخط مصنف بدست حقیقتیاد و در اینجا حدیث

و بطوریه بنگرید و میگوید و از همان جمله و معنی
 مسؤل کرده اند که اگر پیشتر از او دیده بودم در کتاب
 زبده البیان روشن تر از آن سخن می گفتم بخدا هر که
 را میل اطالع آن باشد بان کتاب باید رجوع بکند و
 بعد از آن که حدیثی است که گذشت فرمود و چه بخواند
 این هم از پیغمبر خلیل حدیثی در باره ایشان هست و آنست
 انما یتبعوا اینیاب بسیار است آنکه کلام در رفع مقام و
 زبده البیان که آیات الاحکام باشد یقیناً از امر جویاست
 و این عبارت نیز فریبناست که حدیثی از ایشانست آنکه
 در رساله آگاه مشروح امین است که حدیثی نقل شده است
 انما یتبعوا محقق است و شیخ التوحید قدس سره القند
 نیز در حاشیه مستدرک الوسائل از این نقل و بقول
 قطبیه ظاهر است و معاصرین نیز از آنکه
 بار دیگر آورده اند مثل بعضی علمای عصر ایشان که در
 ساله

تا مرتبه فرمود که چون بفقیان مطالعه کتاب حدیقه
 الشریعه که از تصنیف علامه اردبیلی است فارغ شدند از
 دوستان التماس نمودند باینکه در بنام اهدای و
 عقائد صوفیانه از کتاب ایشان نامید ایجاباً الی التماسهم
 این امر را در وقت کتبه کتباته انکدر حوقار بدین بیان
 عمویقاً ایام فاداف فرموده و در اصل الاصل شیخ حرز
 نسبت بایشان دارد و در ترجمه خطاران بریاض العلماء
 عالم مستخرج فی اعداء الله صفتها از تلامذۀ مجلس تصریح
 بنسبت یقیناً دارد و ایضا جلال الدین محمد ابن غیث
 در تلخیص کتاب حدیقه الشریعه الغرهم من بطول کرده
 مضامین قرآنی از من هذا الكتاب و غیره بسبب دعای صوفیه
 حلولی معاصره در شفاوت نامد و غیر و که از ادبیه انست
 غلط محض است و ظاهر اینست که روایتی که فرمودند از لاله
 بر وجوب صلوة جمعه داشته است در غیبت امام زمان

علیه السلام و زمان بحکم آن زیور که از لسان درویش
 ایشان میل بان ظاهر میشود و فرموده است بعد
 ذکره تم اعلیٰ ان الذی سفید من الأیة الشریفة هو
 وجوب صلوة الجمعة علی کل مؤمن بعد اثناء من یوم
 الجمعة مطهر و تحریم البیع حیثین تم با حقه بعد ها و قد ذکر
 لها شرطان و فروعا کثیرة و کتب الفقه فایطلب هناك و
 در شرح ارشاد پنجمیل بوجوب یعنی فرموده و گفته که
 شرط سلطان مخالف با آن و اخبار کثیره است و اعما
 بر اجماع منقول ضعیف است و حال اجتماعات معلوم
 است و بنظر داد که مخصوص با اخبار کثیره و خوف عظیم
 بترك صلوة جمعة حاصل میشود و جمع شاید احوط است
 ناجز عجل الله فرجه ظاهر شود شبهه برداشته نمیشود
 و شاید حکمت آن عمل عبادت کثیره است انتهى نقلها بالجمع
 الله العالم و دیگر از کسانیکه نوشته مبالغه نمودند در بیان

در تصوف سید اجل اکمل سید مصطفی زکریا در
 تبصرة العوالم با همی و در کتاب فصول الثمانيه في هذا
 العامة و مولانا محمد طاهر مخبر قسطنطيني معاصر علي صاحب
 ارجين في مناقب امير المؤمنين در رسائله ايد و ابو
 المعالي محمد ابن نعمان الله علوي حيدر در كتاب بيان ا
 لاديان و ابن حجره در كتاب هادي في النجاة و ابي الهيثم
 في احوال المذاهيب و شيخ شهيد كينقال محقق تارديلي
 در بعضي از تصانيف خود كه طريقه و روش اين طائفه
 هم ام است و در حقايق الحيمه علامه مجلسي نيز شهيد را
 از كسان كدر تصوف نوشته ته مرد اند و ديگر سید
 جلال الدين محمد ابن نعمان است و بعضي ديگر از معاصر
 اردبيلي و مولانا احمد توفيق صاحب تعليقه بر شرح جلاء
 زهيره در رساله مخصوصه چنانچه شيخ خرد رامل الاصل
 و ديگر محققان كبري شيخ علي است در كتاب عطاء عن حقايق

وولاد و شیخ حسن در کتاب عمده المقال و شیخ جلیل
 حقیق بن محمد در لیبتی در کتاب با عقائدات و غیر اینها
 بسیار است از هار فان بقیه شناسندگان خدا و رسول
 و ائمه طاهرين و پيغمبر و اميرين در نگاه الکرکذ کرکسا
 شریفی است ان موجب تطویل مقالت فضلا از تحریر
 کلمات ایشان و اگر کسی عاقل و دیندار باشد کتاب
 شیخ مفید در رد حلاجیه و کتب صدوق و والدین
 بن کوار و شهادت صدوق در رساله عقائد بن
 حلاجیه و لعن ایشان او را کافی میکند چه این ^{طریق} است
 از بزرگواران جمله علوم اهل بیت و ممدوح محمد خدا
 میباشد چنانچه در متن و تواریخ عقائد و احوال مشایخ ^{فتی}
 از طراح ملعون و سنی سقطی معروف کریمی و حسن
 بصری و ثوری و ابراهیم دارهم و ابو هاشم کوفی و نظایر
 ایشان مطلع نبوی اند و عالمی نیز میباشد از ائمه معصومین و

وجمع الله جل جلاله بودند و همان عقائد آن دم دارها
 ملائین در تمام متأخرین از صوفیه موجود است و
 کتب ایشان مملو است از آنها که همیشه فقهاء ^{عظام} یا بعض
 عوام کاهی انکار کنند چنانچه زکب صوفی معاصر و تجدید
 او در کلام واضح است صدوق در رساله عقاید ^{صوفیه}
 و علامه الحارثیة من الغلاة دعویة تجلی من العباد ^{بنهم} مع مد
 بترک الصلوة و جمیع القرائن و دعوی معرفت باسم الله
 العظیم و دعوی تطایع الحق لهم فان الوکیل داخل عرف
 مذہبهم فهو عندهم افضل من الانبیاء تا آنکه فرمود
 اللهم لا تجعلنا منهم و الغناء جمیعاً و کتب تمام صوفیة از
 معاصریں در نفسی و شقاوت نامہ و غیره از دعوی
 تجلی اسم فلان بانبیا پر است چنانچه ای دل نشاء الله تم و در
 شقاوت نامہ گوید دامان غیرت در غیبت مبرج ^{تست}
 و قامت قابل انخیزار را بخفت تو سوا صد آراست غیر ^{تشر}

غیر جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا بشند
 و ایضا گوید چون وجود از او خارج نیست بصداق است
 تمام وجود بنحواشرف و اعلی و عن المصنوع و جوامن قال
 الله اکبر من ای شیء و هل هناك شیء الیه یلیند و بسته
 توی ندانیم ما هر چه هستی توی پس از آنچه وجود کمال
 وجود است حقیقه حق تعالی از او است بنحوعینیت
 نه غیرت و بنحواشده که مفضفا علیا است و کثرت که در
 در وجود ید مشهور است منافات با وحدت و حلیا
 حقیقه ندارد بلکه و کلا احدیت و محقق سعد و احاطه
 حقیقه است زیرا که کثرت انحاء وجود از تجلیات حق و
 ترات و اسطکاک مراتب نازله وجود او کثرت یعنی
 و اشیا از کثرت ترات منزع است و اعتبار نیست کما
 خدش کرد بر قلزم عشق صد هزار لایب پیدا شد و
 و اسماء انحاء وجود است حقیقه و عینیت ندارد بدان همی اول

اسماء سمیتموها انتم و ابائکم و تو حیدک که نصب لعین
 اصل الله است که رسال رسال و انزال کتب و تشیع شرع
 و شق اولیا از کبر انست نیست تمام مجاهدات
 و مهاجرت سلاک ان بر اینست و نعم با قبل حق جان ^{نست} جان
 جهان جلد بدن اصناف ملائکه فوق این تن افلاک و
 عناصر و موالید اعضا تو حید هم بدست ذکر ما صفت
 و وعدت وجود که نسبت بحکماء الهی و عرفان باب
 میدهند نیست که صفات با صیغ یک از اوصاف ^{عظیم} بشر
 ندارد و در مجاد بگرد مرتبه بشری بود که انرا ^{تبه} مرتبه
 هفتم در نظر قرار داده مقارن حال اوست است
 مقال و ندای لمن الملك در دهر و از غیر خویش سر
 ملکش جواب نشود مسجد ملک و معتوما تحت
 فلک عبودیتش عین ربوبیت و ربوبیتش ظهور
 الوهیت در ذات بر نیک و انز نیک الایض طبع که فخر ^{خدا}

عزیز زلف و این بیت که چون ز پیر کما سیر بر یک شد تو
باموسی در جنگ شد اشاره باینست و مقصود از
زنگ و پیرنگ همین است آنگه توحی بدین معنی همان است
که علاج ملعون و اتباع او مهیت الدین عرو و بگویند
جمع کتب ما و تیر و صاحبان آنها و جمع علما که مدد و ائمه
اطهار میباشند معتقدان را لعن کرده اند و میگویند
بچنگی که این کفر را بانیاد و کتب الهیه بسته داده است لَقَدْ
كُفِرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ نَالِكُ ثَلَاثَةٌ وَهُم بِكَافِرِينَ رَا حَتَّابٌ
بافرعون و ابلیس مثلا اتحاد بالتخصیص و تعیین علی
ادعا نموده و اسقاط تکالیف عبادت که ایدعا کرده
جاد بیکر از آن کنا که آن وحدت ممنوعه است نه ما که
چند بیکر است و حکم از احکام آن نزد بزرگان صوفیه
مهیت الدین که در تفسیر شیخ زاید شریفه و اعباد تک
حتی یاتیک الیقین تصریح بان کرده و غیر او را کافر و

در ما بعد مبادی است نعم و در حد بقه الشبهه شفق مقدس
 ارد بیله بین مطلب که خداوند را روح عالم گفتار
 کفریات ایضا عت شمر اند و ایضا فرمود که در زمان باطن
 بسطک و حلاج هنوز کسی را بنفوس مردود بوحد وجود
 قائل نشده بود اند و بعد از ایشان تمکد طائفه اتحادیه
 در کفر تمام نمودند و وحد وجود را خراج کردند و بعد از
 شیخ عطار نقل کرده فرموده شیعده و سنی نیز از انماغون
 نقل کرده اند که گفت بکافرتان که فانیان او بود کلاه
 تناری بر سر میگذاری باین صورت خود را بمن منما
 کمان داری که من ترا نمیشناسم بکش که هزار جان من
 شمشیر تو باد و این اعتقاد فاسد از نظم و نثر ایشان
 است و ایضا شیخ مرزبانها فارسی در نشر اکسار و میگوید
 که حق بومن تجلی کرد در صورت تو کی قبایسه و موسی
 بافته و کلاه کج نهاده دست دراز یال جلالش زد

و گفته در وحدت ذاتیه تو که چنان شناختم که اگر بخواهد
 صورت برائی و بھار کسوت جلوه فرمائی که یک عمر
 ز مغز تو تغیر نخواهد بود در کتاب مقامات اینک
 هر زها قبالت ده که مدتی در آن نقل نتوان کرد و
 مرغفات و نظریات که انطوائت پیدا بین و خواب کشدگان
 شریعت سید المرسلین گفته اند بسیار است و محلات
 بسیار هم که ایشان نقل آن هم ندارند و علامه حلی ^{ره}
 در بعضی از کتابها خود اینقوم را بنی طور اعتقاد ^{حله}
 طعن زده و بعد دیگران از علماء نقل کرده اند که کفر ^ن
 این عقاید را واضح نمودند خصوصاً از همه کفریات بد
 بودن این کفر را که صاحب شقاوت نامند دعا کرده
 که روح همه بنیاد اولیا و علماء راه دین بوده و ایضا
 از پستی فرموده و بعضی از متأخرین آنجا ^ن می
 اللین اعراب و شیخ نسفی و عبدالرزاق کاشفی کفر ^ن

و زنده قدر از ایشان کناریند و بوجد و وجود قائل
 شدند و گفتند هر موجود خداست تعالی الله تعالی
 المحدث و عا و کبیر او باید است که سبب و حیال است
 در کفران بود که بوقول فلاطون و اتباع اطلاع یافتند
 او غایت ضلالت کفار و غوایت شعار او را اخبار کردند
 و آنچه اندک کسی نبرد که ایشان در آن مقالات
 و اعتقادات بقیحی تابع فلاسفه ندانند و الباس بر
 پوشیدند و وجد وجود نام کردند و چون معنی را
 از ایشان پرسیدند از هر یک ناپس گفتند که ای معنی به
 بیان در نماید و بد و ریاضت بسیار است و هر کامل با
 نمیتواند رسید و احق انرا سرگردان ساخته اند و
 از سفیهان در این باب و قان بسیار ضایع کرد اند فکرها
 در این باب دو اندند و آن کفر عظیم و اقا و یلیها کردید
 و بدانکه علماء صوفیه نذرتنها همین معنی دانستند از فلا^{سفه}

ندیده اند بلکه اکثر مسائل ایشان را از کتب ایشان بقیما
 کرده اند و در آن تصرفها کرده اند انصافی کلامه زید را کلام
 و غرض از نقل اینجمله این بود که چون صفویان نگذردند در
 بسیما میگویند بلکه جعل بدوع را تجویز میکنند بشهادت
 شهید تازه در کتاب عرایض و اخوند ملا محمد تقی مجلسی در
 اینجانبه داده اند محقق اردبیلی قول بوحید وجود را
 نسبته صومعه تصور اعلیٰ اما مخصوص بعلامه مجلسی
 چشم نازکن و کلمات اعلیاء اربابین و کول محور الاغصه
 علی القوم الطالمین و الکاذبین محقق قمی را فخر فرمود
 داشته در بد صوفیه در جامع الشان فرمود که عقل
 قاطع و شرع ساطع بر ابطال و انکار وحدت وجود بسیار
 و تکفیر علامه مجلسی ایشانرا بر وحدت وجود در لسانین
 الحیوة مکرر است و بیاید انشرف بد آنکه شیخنا البهارید
 بجانه در کثکول فرموده السائل اذا زهد فی حل ما یضرب

من عصفور

عن مضموده من الأموال للنبوية والتي من كل ما طرد
 ويندشى تعينه في التعيين اللدني وهي قامة الجمع ولم يوجد
 في هذا المقام يستهلك ونظيره الأعيان ^{التي} ^{تختلف} بنوعها
 والأستافيد لمن الملك اليوم ^{ويجب} ^{نفسه} ويقول لله
 الواحد القهار ومثل ان زاد تفسير ففتح الكتاب ومفتح
 الفلاح ابواب كرمه ^{ويعقل} ^{تكلام} ^{اينست} ^{فان} ^{ان} ^{اذ} ^{اترتي}
 نسب ^{من} ^{منه} ^{الاذكار} ^{وملاحظه} ^{الانار} ^{الى} ^{ارتفاع}
 الأستار واضمحلال جميع الأعيان لم يبق سوا العبودية
 والجمال المطلق وعرف حقيقة قوله نعم فانما تولوا فتم وجه
 وجه الله وبالضرورة لا يصير توجيه الخطاب الا اليه ولا
 يمكن ذكر الشئ الا لاديه فيصرف عنان لسانه نحو عن
 حبان ويصير كلامه مخصصا في خطابيه ^{مقام} ^{وفوق} ^{هذا} ^{المقام}
 لا يفي بتقريب الكلام ولا يقدر على تحريمه السنة الا فلا
 بل لا ينبداه الكشف الأستار وفضاء ولا يورثه البيان الا

بموجب اراء علماء وان تمیصا خیط من نسج تسعة وعشرون
 مرفاع عن معالیه قامی انتهى وبعضی چون او نسبتہ
 کرده اند و ظاهر کلام منسوب بانجناب یافته اند معنی
 ان را انچه تجارتی و حلولیت گفته اند کان کرده اند بعض
 ظنون نسبت بان عالم کامل را همد جامع علوم فنون بود
 اند نه الم سید علی لمیک و الکستول حاشاه ثم حاشاه
 عن هذه الخیلات الواهیه و جلالة ان برزکوار عظمة
 مکان انمجوم در حسن العقاید والأعمال و کل حال ارباب
 کتب ایشان ظاهر است و بالله التوفیق بلکه حقیق بادعا
 اینست که اراده نفرموده با یک کما او فرمائیات مکرانچه
 تشریح فرموده بان در شرح اربعین خود در بیان
 حدیث شریف کنت معطرا لدعای یسمع به و واضح تر فرمود
 انزل لمیک ایشان ابن خاتون در شرحش و انما مقیر
 راهد بن در دنیا است و شرح و بسط ان خواهد آمد

فصل در بعضی اعتقادات فخریه و عبادتیه و غیره
 این طائفه که بشهادت اساطین اسلام و باقر خودین
 مدد آنها و کتب ایشان الهی من الله من الا
 قول بانحدار و حلول و وحدت وجود است بلکه موجود
 پس بدانکه اتحاد و ^تتبع با غیر از ممکن محال است و با ^تتبع
 واضح است استعماله بان بیان ان در کتب علامیه مختصرات
 مثل تجرید خواجده و مثل نهج المسترشدين علامه و باب ^تتبع
 و کشف الحق و غیرها شده و کذا حل و واجب غیر محال
 است و منافی با وجود و وجود ^تتبع خواجده فرمود
 و وجوب ^تتبع وجودی علی سمره یتد و فی الزائد و
 الشریک و النزل و التركيب معانید و الضد و الحلول ^تتبع
 و الهیة و حلول الحوادث فیہ و قول و اعتقاد بان ^تتبع
 باجماع علماء اسلام چنانچه علامه ^تتبع محمد بن محمد باقر
 عترت جماع علماء اراکان فرموده بانکه هر کس معتقد باشد

با بجز در کتابت که میشود خارج است از طریقه مسلمان
 و مستحق عذاب اثم است و نفی علول و اتحاد را در کتاب
 کتاب ذکر و علامه مجلسی نیز در رساله شیخ سلوک
 صریحاً فرموده اند که قول مجلول و اتحاد کفر است و شیخ
 مفید و شیخ طوسی و والد صدوق و سایر فقهاء غیبه
 صغریه ایجاباً اما حسن عسکری تکفیر کرده اند صلاح ابن
 حسین منصور و مرزا و کتابها در کفر او نوشتند و تصریح
 کردند بکفر او و آنکه از اسباب کفر او قول و مجلول است
 و ما نصیب عجم خود نمی گنیم به بیان کفریات ائمه معصومین
 کس بمواحد حق را بر ابد رجوع بان کتب مفصله و
 توفیق شریف بلعین اوار حضرت محمدتعالی نماید بلی
 چون این مرد معاصر او صوفیه حلولیه فخر کرده که ما حقوق
 و تاجران فلان العارفین حسین بن منصور صلاح
 داریم و در هشوی و غیرین از نذکره اعتراف تمامی و

واطهار ارادت و اخلاص زیای با میکند و سلسله
 عمده ایشان سلسله حلاجیه است قدری بر اینها بعد
 حال او اشاره خواهیم کرد و نضار کافر گشتند ^{قرآن} صریح
 که محلول قائل شدند اعتقاد با فانیم ثلثه بمیان آوردند
 که اقنوم اب و ابن و روح القدس باشد و حضرت محمد
 از آن ثلثه نیست ^{انت} قلت للناس اتخذوا و اهل الطاهر
 الشین مجتهد است که الوهیت مرید را بجهت معبودتیه
 معتقد بود نظیر بیت پوسنان پس بعضی از نضار
 اتحاد بان گشتند که اشراق کلمه شد بر حسب علیتی
 اشراق نور بر جسم و شفاق و بعضی گشتند مثل انطباع
 نقش بر شمع و بعضی گشتند من روح شد کلمه با حید
 مثل ابن باب و گشتند جوهر واحد است واجب ^{قائمه}
 خود و سه است با فانیم یعنی صفات وجود و علم و جوهر
 که تعبیر از آن بروح القدس میکنند و مراد ایشان بکلمه

اقنوم وروح القدس اقنوم حيوة و مسيحا باقديع بعلم
 ابن ميكونيد وحلا وندروان مجيد خبر ادا بكلمة اثينا
 لقد كفالد ين قالوا ان الله ثالث ثلثة وملكا^{ثالث} ايدار نصا
 كويند مسيح ناسوت كل^{بسته} نزع حيزه واوقد^{بسته} لمزلت وقلد
 النهار ليا والقل والصلب^{بسته} قع على الناس واللاهوت معا
 وبعضى لطلاق اسم^{بسته} البرهيلي^{بسته} اذ اقيم ثلثة كسند وبقو^{بسته}
 كل واحد منها حتى ناطق^{بسته} الدنيا^{بسته} ثلثة^{بسته} شري^{بسته} ساني^{بسته} در ملل و نخل
 اورده و غير اوا زكبت عقائد وقالوا و نعو ان الابن
 لم ينزل من ولد من الاب انما اتحد بحسد المسيح حين و
 الحديث راجع الى الحسد والقدس وهو انسان وال^{بسته} اتحد
 و هما جوهران اذوعا^{بسته} الجبعان جوهر قديم وجوهر محدث
 الدنام وانسان نام ولم يطل الاتحاد قدما^{بسته} القديم هو واحد
 الحادث ولكنهما صار اسمي^{بسته} واحدا وازانسان اخذ^{بسته}
 اذ جعله صوبته^{بسته} ككسند^{بسته} جنان^{بسته} في^{بسته} در ملل و نخل و لسان^{بسته} اذ^{بسته}

حاصل قتلاد و انوار و غیرها است و در شرح تجرید
 معین لطفی ازین جهت ناچارین و انصاف علی بن ابی
 طالبی شخص صنف را حجتی اعلامه مجلسی را بیان
 کنایه بین الحیوة کفایت است و لکن آن هولاء و مجنون
 العاجلة و یزیدون و را هم ما شهادت و قال بل مجنون
 العاجلة و یا انما الاخرة که حاصل کنینت بختی بر
 سبعت کنینا کنینت کور توان پاک کردن زرنک
 ایند ولیکن نیاید ز سنک ایند بختی برزد و
 شرح جهان دوزخه دل مسیا که این عجزه جو تو بدید
 صلوات بر ابراهیم علیه السلام که ملک جاودا از دست
 برای این دل ویران که هست بوفاست محزون
 و شیطان راه حق مکنار که عاقل اوست که پندار
 هر کار و در انوار بنامی که در ظلمه ها لکه که عقد
 فرموده برای بنیاحال صوفیه و نواصب گفته که این

اسم مصوف مستعمل بود در فرقه اربعه سابقا ^{بمن} و مخبرین
 از نظر حق بعد استعمال شد در جماعتی از زناد قدوس
 از آمدن اسلام استعمال شد در جماعتی از اهل حداد
 مثل حسن بصری و سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی و غیر
 و با ائمه در سمت خلاف بودند و ائمه با ایشان معاوضه
 میفرمودند و ایشان را ملوک میخواندند چنانچه در کتاب
 و قرب الأسناد و کتب شیخ مفید و شیخ طوسی و علماء
 ما مجتاز و درند بر صوفیه زمان خود مخصوص ^{مفید} شیخ
 که بسیار بر حسین ابن منصور حلاج نوشتند و ^{طبرانی} ابان
 و ادعای او و نظائر او و الوهیت را و گفتن او لکنی
 حتی سؤالات و منع کردن او از مکه شریفه برای حج و گفتن
 او طوفان حولی نمکه بیت الله و انا الله در کتب صحاح
 مشرک و حاذک شده و توقع بلعن او از صاحب الامر ^{پرو}
 آمد چنانچه در احتجاج و قرب الأسناد است بعد صوفیه از

کتابها اخذ کرده اند و اعتقاد کرده اند که خداوند بکل مخلوق
خود حلول کرده است یعنی بافاز و زانما الله عما يقول الكافرون
علو اکبری او حلول خدا را با بن مخلوقات و اتحاد و وحدت را
و موج ان مثل میزند که یک است و دریا موجها مختلف
حد و متغایره دارد فالبحر هو الواجب والامواج هي الخلاق
سب مخلوقات کلهای بن عم ایشان عین است و تعدد از قبل
عوارضات خارجه و تشخصاتس تمایز بمآذات نیست
پیش ایشان چنانچه مشائین میگویند که وجود را حقا
مختلفه میدانند و در بعضی آیات مثل فضل و انسا
و فرس بکبر عوارض است مثل شخص دید و عرو پیش شیخ
یحیی ابن حبش شهاب الدین شوره که بقولای علما
حلیه بقول شد بکرسنگی در سن سی و شش با هیشت
در سنه سبع و ثمانین و ضمنها کلام الفتح و تابعین او
میگویند تمیز بحسب مرتبه و شدت وضع است و علة

بکبریا

ترل کرده است از مرتبه خود مرتبه معلول مثل او بر و نم
 ویم و شیخ و دریا و قطره شیخ محو و شبستری در کائنات
 گوید وجود اندک در آل خویش ساریت نعتها هو
 اعتبار است ماعد ما یم هستی ها توی تو وجود مطلق
 فانی بما عطار او خداوندی که مستی ذات اوست جلد
 اشیاء مصحفیات اوست شاه ولی نعمت الله موح جبریم
 عاین ما دریا است موح از بحر چون جبار داریم و شیخ عطا
 بقائل خود گفت انت ربی ای صورتی است فقو ربی
 اردت قنلی فانها حکما فی الأنوار و حقیقه الشیخ و در کائنات
 مکنون است فتح آنه تقم ما او جلد الاذاته و نفسه لیس الا
 ظهوره و منصور جلاج انا الحق می گفت و با بنید بسکا
 لا اله الا الله فاعبدونی چنانچه در تذکره شیخ عطا
 که از ایشانست لغیره نقل شده و محی الدین در شرح
 مکیه میگوید سبحان من اطهر الاشیاء و هو عنهما و علا

الدولة ستمت ابر او نوشتند ما هذا لفظ ان الله لا يستحي
 من الحق لو سمعت من احد انه يقول فضلة الشيخ غير
 وجود الشيخ لا تسامح بل تعصب علي فكيف يسوغ لك
 ان تنسب هذا الهدى الي الملك الذي ان تبينه الي
 الله توبه بنصوحا التضرع من هذه الورقة الوعرة التي
 يستكف منها الدهريون والطبعيون واليونانيون و
 السلام علي من اتبع الهدى ونيزد فرقتا كتمان
 الوجود المطلق هو الحق المعقوب كل لغت و محمد اعتراف
 كرهه كه وجود حق حضرت حق استند وجود مطلق
 ونه مقيد بل كلام ديكرش توحيد اورد وانقد نهبتك
 علي امر عظيم ان بنهت له وعقلت فهو عين كل شئ
 في الظهور وما هو عين الاشياء وذواتها سبحانه وتعم
 بل هو هو والاشياء اشياء لهذا المحشة نوشتند بل اصلي
 وكن ثابتا على هذا القول وكلام بسيط الحقيقة كل الاشياء

علامته صبره ايمانه و...
 وديكر ان كفته انك تعلم ان است توجيدين يا انا الله الشا
 قال المشعر السادس ان الواجب ان يكون من جملة الابرار
 محيي الدين كويد انا الله بلا انا وديكر ان حضور ان
 كرده فلو لاه والوينا لما كان الذي كانا انا العبد ايضا
 فلا تجيب انسان فقد اعطاك برهانا فكن حقا كما باننا
 تكن بالله رحمانا وعند خلفه منه تكن روحا ورحمانا فا
 عطياه ما يبدي وايد فينا واعطانا فصا الامر قسوما بايانا
 وايانا واحياه الذي يلقى بقله حين ايماننا وكننا اكو
 واجيانا وازمانا وليس لنا شيئا ولكن كان ايماننا وديكر
 او در سورة يونس كفته است وفسر الا ان اولياء
 الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون قال السنغري في عمير
 الهوتير والاحد تديفنا الكنية اذ ليس في منه هيتية
 خافوا اسبها من حومان ولا عائل وبراء ما بلغوا افحا

من محبه ولا هم يحزنون لا تمنع قنات شئ من الكمال
والذات منهم فيخبرون عليه وحديث رسول الله ﷺ
فيهموده هم الذين يذكرون الله بربوتهم على برابره
كبره وكفته وهذا من لطيف منه ودرأيه وكن الساجد
كفته بسجود الفناء ذاته واعبد ربك بالتسبيح والتمجيد
والتسجود المذكوره حتى ياتيك اليقين فتنته عبادك
بانقضاء وجودك فتكون العابد والمعبود جميعا غير
ودراقم الصلوة لدلوك التمسر كفته فدلوك التمسر على
زوال شمس الوحدة عن الاستواء على وجود العباد
الفناء المحض فانه لا صلوة في حال الاستواء اذ الصلوة
على استدعى وجوده اذ في هذا الحال لا وجود للصلاة حتى
كفته استدر عسى ان يبعثك ربك مقام محمودا
افى في مقام يجب على الكل تحمده وهو مقام ختم الولاية الطهارة
المهدى فان خاتم النبوة في مقام محمود من وصيه هو حمة

خانم النبوة غیر محمود من وجهه هو ختم الولاية نهی
 لو چه نه مقام الحامد نه فاذا تم ختم الولاية نه ^{مقتضا}
 در من کل وجهه و این کفر صریح در حد است و قوله
 ای نوعی افضل بودن او از نبی چنانچه در تفسیر
 در الله فلا تستعملوه تصریح بان کرده و او را نجاست
 مخصوصه صریحا خود را افضل از پیغمبر است و ختم ^{لا}
 پنجه سید در فواتح شرح دیوانه اعتراف بان کرده و
 هارت فواتح تصریح کرده که عمر قیامی رسید ^{که} شریع
 نام میکرد مخالف احکام نبی باین نصیح بدع او کرده
 من هم باین مقام رسیدام چنانچه میگویم نبی فرود
 القیام الخنا فان وجب لغسل من میگویم اگر اثر شد
 وضو و اگر نه در وضو است و غسل واجب نیست
 پنجه روم قبض نیز از او نقل کرده و گفته اینها وارد ^{حال}
 و شی گفته و در فواتح میگوید ان الذین کفروا

ای ستر و بختهم سوا، علیهم انذارک یا محمد و عدمه
 لایؤمنون بکلامک لآنک من اهل البیت و هم من اهل
 الشاهده و العیاد و لیس بیان کالعیان یا بخره
 افا محمد علی ولد افا محمد یا بقره بهانه نیز از او نقل کرده لکن
 الذین کفرُوا ان الله ثالث ثلثة و اهل البیت چه بن معنی
 میکند و از بلبانی صوفی در رساله اش نیز از او نقل کرده
 مگو آنکه گفته و لهم عذاب من اهل الطاهر و ممیت الدنیا
 عذاب را از عذاب گرفته مثل شاه بدخشا که در بر او
 رامان در کتبی باغی و مسجد و خانقاهی بنا کرده که
 تمانا داشت چنانچه خود میگوید کوه رامان بکر اهل
 بدخشان دارد تخت سلیمان دارد و در مقام و حد
 وجود و اتحاد میگوید آنچه در بجه خدا دارم من چه
 پروان مصطفی دارم در نضیر خود میگوید ختم الله علی
 قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة در شان اولیاء

بحکم قلب المؤمن عرضش لله از حق و خاشاک و عبانفتی و
 شیطان با کمال است و در کجا فلو که سمع و نظر او را
 ندانند کلمات لا طائفة لک فی شئ و لا یغنی عنک کفرک
 اینها هم از حدیث قدس شیطان اینها را افاد کرده و بگفته
 و امید دارد محاده با خدا و رسول و بعضی با او و شریعت
 تا چه حد از بند از این کفریات است که مخاطب معاصر
 در تفسیر خود میگوید فعندک یعونیا جلع انانیت
 و امکان و اتحاد با او بجهت او در حدیث الکبیر از عیسی
 فاسدا و که پیش گفته لا یعدا لانبیاء والمرسلین شباهت
 بل شیخین هم و فشرایعهم ان لم یکن له شیخ و تو میگوید که
 وجود شیخ و عدم آن در کمال بودن و محال بودن
 ان اگر تراست میبود مداخلت ندارد خدا لعنت کند
 کمال را که نتیجه و ثمره آن استغناء بانبیاء و شرایع باشد
 اگر شنیدی که میستادین میگوید از تو ای شیخ میقول

میکنم که تو اهل طاهری پس چه توقع که این جهال غلام
 اعلام قبول نمیکند و همین میت لذین که اصل صوفیه
 و شیخ اکبر ایشانست در فتوحها میگوید که شیطان است
 الموحد بن است و از این جهت سجده نکرد بر آدم که
 سجده برای غیر خدا جا نزنست و زیرا که میدانست
 خدا میخواهد که جمیع علوم را باده تعلیم بدهد پس سجده
 نکرد و جمیع علوم را فرا گرفت و اعلم مخلوق شد و گوید
 قوم نوح در بحر رحمت غرق شدند و نوح و خواص او
 قابل نبودند همه بر کشتی نجات یافتند از جهت فائز انوار
 انحرافات و الکفریات عبد الوهها ابن احمد شعر که او را
 عارف فقیه علامه بوالواهب میگویند و از احباب و اعلم
 محدثان و فقها می شمارند در کتاب لؤلؤة الانوار فی طبقات
 السادات الاخبار میگوید که از کلین عرفا شیخ محمد خضر است
 که مدفون در ناحیه قطور غریبه و صبر مع او از دست اعدا

میدرهند

میدرخشد از اصحاب جلین رضی الله عنه تکلم میکردند
 و در فائق از امور و معارف در جوی خود و چون حال
 او قوی یافت در معارف و کمال تکلم میکرد بکلماتی که
 که هیچکس با طاققت شنیدن آن نداشت در حق تنبها
 و غیرهم و بود در آن که دید میشد ریشهها متعده در
 وقت واحد و خبر داد مرا ابو الفضل السمری که او حاضر
 شد روز جمعه مردمان خواهش کردند که خطبه او بخواند
 بر منبر بالرف و حمد ثنای حضرت از پندگاری او مرد
 پس گفت و اشهد ان لا اله الا ابلیس علیه السلام پس مرد
 گفتند کافر شد و او شمشیر کشید و از منبر فرود آمد مرد
 که بخیند پس در نزد منبر نشست تا وقت عصر که حجت
 نمیکرد که داخل مسجد شود خبر بیاد نزد بک رسید اهل
 هر بلد که گفتند آن روز بر آن خطبه خواند در سی بلد ^{افزود}
 از او دیدند و حال آنکه آن روز در بلد ما بود و بعد از
 آنکه در کمر

از آنکه ذکر کرد و عظمت و احترام او را از سلطان ر^{نشد}
 بود که میگفت لا یکل الوجل حتی یكونه نامه تحت العرش
 علی القوام و بود رض که میگفت تمام زمره ما پیش من
 مثل یک ظرفیت که از هر محل بخوام بخورم و اجساد در ^{مان}
 مثل قرا و بر است نزد من که میبینم آنچه در ملک است
 پس عبرت بگیرد که کفری از این روشن تر نخواهد ^{شد}
 و عیبت از چنین کافری احترام میکردند و منصب او را
 فقیه علامه دادند این کفر را کمال میدانند همین
 عبداللوه شاعر در رواج ذکر کرد و دخول سفیان
 ثوری که از عالم صوفیه و فقهاء محدثین میدانند
 چنانچه از کاشف ^{نهی} و غیره مکشوفت بر حضرت
 صادق ۴ و تعرض نمودن او بر حضرت و ظاهر نمودن
 حضرت ربای او و منع فرمودن او را از دخول بر او
 حضرت قال فی ترجمه الصاق علیه بعد نقل عمل من ^{می}

كلمه ما هذا لفظه ودخل عليه ثوب فرأى عليه حبة من
من حرق فقال انكم من اهل بيت النبوة فقال تلبسون هذا
فقال ما ندر على دخل يدك فاذا اتخذت من ^{نخس} من نخس
ثم قال يا ثوبى ارنى ما تحت حبتك فوجدتها حنظل
ارق من بياض البيض فحجل ثوبى ثم قال يا ثوبى
لا تكثر الدخول علينا تصترنا ونضرك وجهه خوب كويد
ابو نواس عجب من ابلين في تيهه وعظمه ما اظهن
نخوته ناه على ادم سجده وصا قواد الذر بته ذلك
بانهم كهو اما انزل الله فاحط اعمالهم هه من شر ان در
كتاب ميزان كه خواسته جمع كند بيان فتاوى مختلفه
فقها ما رجه مي كويد كه جامعى از فقها مثل سميا ثوبى
وفلان وفلان وجعفر بن محمد الصاق ٤ واز دست
برايه حنفته كه او را عمل بر قياس بر كره اندك حنفته
در مباحته بر همه غالب شد وانها بر خوسته زانوى

بوسیدند و گفتند ما را اهل لایقین فهمیدیم که حق با تو
است باید بین خلاق و اقیاس بدست آورد و عاقل ^{ند} است

قطع نظر از فرمایشات ائمه صائین که اول من قاسم بلیس
لیس شیء بعد عن عقول الرجال من دین الله عزوجل او علی
الدنیا الا لعنة الله علی القوم الکاذبین مرحوم ملا محمد

فیض در کلمات مکتوبه بر وجه نقل از اهل معرفت بر عهده
از خودش چنانچه در اول کتاب و مرهاله اقصیا فرمود
است گویند ذات الاسم الباطن هو بعینه ذات الالطفا

و القابل بعینها هو الفاعل و العین العین المحبولة عن الله
و الفاعل و القبول له بیان فهو الفاعل باحد کید و یافعا

باخری و الذات واحدة و اکثره نقوش فتح انه ما اوجد

الانفس و لیس لا ظهوره تا انکه گوید و کشف محققان

است که اعیان از آن روی که از حیثیه حقیقه عین

حقت ایشان را ظهور و اظهار نفس در جمیع مراتب وجود

هست بواسطه انضمام صفا الهی که چنانچه از آن هر که میخند
 بنعتنا خاصه مستمدا ندر ذاتیکه منزله است از تعین
 و اشیا و عجز و ضعف و فقر و مسکنه باعتبار فانیست پس
 نسبت فعل بعین عبد کنیم و وجهی ارد و اگر برکتیم صحیح
 است نظم در چشم تو صورت اربابا بد چون در ترکی
 یکی بنکر او اید کرد مرت فعل هست ما را نه در ما زین
 که او بباد بد را اید و در کلمه بعد گوید فمافی الوجود لا
 عین واحده و هو عین الوجود الحق المطلق و حقیقه
 هو الوجود المشهور لا غیر و لکن هذه الحقیقه واحده و
 العین الاهدیه لها مراتب لاینها هی بدایه للتعین و
 التخص و کلیات هذه المراتب منحصره فی خمس اثنان منها
 منسوبان الی الحق سبحانه و ثلث منسوبه الی الوجود
 الانسان الحقیقی کامل الجامع للجمیع و هو مع الوجود
 قیامه کایاتی تحقیقه نظم هستی بربانیه هستی دیکوت

مستند به جام می بویست که است ز بهار و شوغره که
 دستخوری کین دست راستین دست دگر است
 کلماتی الی کون و هم اوصیال او علوئی المزایا و طولال
 لاح فی کل السوی شمس الی لکن چنان فی تبار فضل
 و مراد بهرات حسن حضرت حمل است باصطلاح اینها
 که ذات و غیب مطلق و حضرت اسماء و حضرت افعال
 حضرت مثال و خیال و حضرت حسن و مشاهده است
 و در کلمه بیان قضا و قدر گوید لقضاء عباده عن حکم الله
 فی الاعیان الموحیات علی ما هی علیه و من الاحوال البحاریة
 الی الابد و القدر هو تفضل ذلك الحکم بايجادها
 فاعانها و اولها التي تفضی لأشیاء و وقوعها فیها با
 الخیرة فتلحق کل حال من احوال الاعیان من معتبر و
 سبب معتبر عبارة عن القدر و قدره و انه لا يمكن الاعیان
 من الاعیان الخلقية ان تظهر في الوجود انا و صفة و
 الابد

بقدر ما يمتد قابلية واستعداده الذي تستر القدر
 ان هذه الأعيان الثابتة ليست امور خارجة عن الحق
 بل هي ليستون ذاتية فلا يمكن ان يتغير عنها ^{بشيء}
 فاقولها حقا ذاتيات وذاتيات الحق لا يقبل الجمل والشيء و
 التبدل والمزيد النقص فهذا اعلم ان الحق سبحانه لا يعين
 من نفسه شيئا سيجعل صفة كان او فعلا او حالا او
 غير ذلك لان امره واحد كما انز واحد وامر الواحد
 العبارة عن تكثير الذات الواحد بافاضة الوجود الواحد
 النبط على الممكنات القابلة للظاهرة بغير المظاهرة اياه
 متعدد امتوعا مختلف الاحوال الصفا حسب ما اقتضت
 الخلق العجز الجبولة المتعينة في علم الاول نظم وجود من
 بتواست ظهور توازن قلت تظهر لولاى الكين
 لولاك واين هما انكفر است كما ان شعار فصوص الحكم
 سميت الدين كذشت وعبارة تمامها نقل كذرت ^{كذرت}

نشود اطراف بر تمام این عقیده که از جمله انصاف علم
 و رفع احتیاط است حقیقه و هر کس که مراد از این حکما و شری
 تر نخواهد بود مراد شریک و در درستی صهار و
 رجوع کند و از او قبض نسبت است من غیر اعتقاد فاو
 این را لا اعتقاد اخصر بهر اراد و لکن مع ذلك بعض
 الحدیث بن الذون بعد و من العفاء وهو شیخ احمد الانصاری
 و جوامع الکام کثیرا ما یقع فیہ و فی استاده الملا صدری
 یصلی علیهما و یعبر عن الولی محسن بالیة الکاشی و یکفره و لیس
 موجوده و جوامع و ابالست بعد لهما و لکن اهل الحق
 واجب الحق احق لان یتظهر فی تبع و محرم کمانه و هما ابان
 لمیت الذین الغزالی استاد هما ای الغزالی میت الذین
 ابن عربی لشیطان و محرم العاف گوید اما واحد وجود که
 بعضی اهل ذکر بر این گفته اند پس معنی آنست که
 واجب موجود موجود است ابو جودا صلی حقیقه و غیر او موجودا

بوجود غیر اصلی بلکه رابطی است و این مقام توحید نیست
 و بعضی از بزرگان در این نظر گفته اند که موجود الا الله یعنی
 توحید صرف در دید و دانش در نیاید این معامله و کما
 طور نظر عقل است نظم را در روی پرده زیندان است
 بر کین حال نیست زاهد عالمی مقام را پس اکتفا بر دید
 دانش اکتفا بر عکس است و از عکس منظر و فی الکافی
 چشما تلیق و هو جوه کل شیء و نور کل شیء اندهی ملحقا
 میگویم بلای زاهد عصمت پرست که فرموده اند و الله نور
 السموات و الارض ای منورهما زمین جان پذیرین
 پذیر بر و از دامن صلب کبر که فطره ناصدا
 در نیاید نکرد و کوه روشن نشاید بر و جا پذیر
 جانی طلب کن سر خود گیر یا ما طلب کن از این که
 کند نت اخیره حاصل اگر ز بر ایدت کار طلب کن
 در مجاد یگر گوید در مسئله ولایت لا اعلم من هذا لقا

امقام او ادنی و هو مقام الاحدیة عن الجمع الذی انما
 بقوله او ادنی لارتفاع التمیز الاثنینة الاعبایة هنا
 بالماء المحض الطاهر التوسم کلها و کترة کقطه موسو
 است و نزل قوم بعباد الی قولهم الی و رأی عن ان غیره
 و هی التي علیها مدار الوجود و شارح مبین کد فواضح
 دیوان کوید صوفیه کوید الی ذات بحث و غیره
 که اشارات و عبارات معری و از نبود و اعتبار امثال
 محاست لا یحیطون به علی اندع عند مجر اصل فیله است
 و سید بشر فرمود ما عرفناک حق معرفتک و همچنین فرمود
 احتج عن القلوب كما احتج عن الاضواء ان الملائكة الاعلی
 یطلبونہ كما یتطلبونہ انتم نظم در ره عشق نشد یقین محو
 راز هر کسی بر حسب فهم کافی ارد اما ادراک ذات انما
 باعتبار ظهور بوزر و در حال ممکن است و بکلام که
 ادراک است با ذهول از آنکه مدرك عن حقیقت هم

راهست لھیر المؤمنین علی علیہ السلام فرمود ان الله تجلی
 لعباده من غیر ان راوہ و اراھم نفسہ من غیر ان تجلی الیہم و
 دیگر کہ ادالت است باشعور بامر مذکور مخصوص است
 است حضرت مرتضی فرمود رأیتہ فعرفتہ فعبدتہ بعد از عمل
 رہا لارہ و شیخ محو الدین در فضیلت نوعی از خصوص الحکم
 کو بیان الحق در کل خلق ظهور اخاصا تانہ و الطافہ کل
 مفہوم و هو الباطن عن محض ذہم الاعن فہم من فالان العالم
 صورتہ و ہوتہ شیخ ابو بزیلی گفت سئلت اہل ما بصرہ
 سخن نگفتم و مردم پیدا زند کہ با ایشان سخن میگویم
 از حسن کہ جلوہ میکند ہر نفسی و صا کمالا و نہایت
 و این طرفہ کل انچہ میشود ہر ظاہر صدقتہ شود اگر بگوید
 یکی در تجار دیگر میگوید در بعضی مصطفی را با ہم در
 واقعہ بد ہر سہ مدق و متصل بایم نشستہ بودند و
 انحضرت از نور بود کہ تباہان نمی توان کرد و ان ذک

بتدریج میل به برتری میگرد چون نزدیک میشود که
 از نظر غایت شود اندر و این سوال میگرد چون آنحضرت به
 سخن مشغول میشد نه آنکه اول عود میگرد تاگاه عمر ^{آن}
 در و پیش گفت من حقیقه هم چیز امید نام و حقیقه تو را
 نمیدانم آنحضرت فرمود اگر حقیقه هم چیز امید نام حقیقه
 او هم میدانی برای آنکه حقیقه همه اشیا واحد است
 مذهب من چه سایه و نور یکیت؛ خال سه فقره و پنج
 فقره یکیت و نیز گوید در ذات و صفات هر کس را باشد
 سپهر هر کس نبود در نظر صورت غیر در مشربا و یکی شود
 باده و آب در مذهبها و یکی شود مسجد و بر و اشاره
 باین است شعرهای روم چونکه بر یکی اسپور زنده
 موسی باموسی در جنک شد و گوید هر خطه بشکلی
 عیار بر آمد دل بود و نهان شد هر دم بلباس کرا
 یار بر آمد که پیر جوان شد و از این نمره در مشنوی ^{است} بسیار

لهذا علامه مجله و قدس سره القدر و در این سخن که میفرمایند
 و در هیچ سخن فحاز صفت منوی نیست که اشعار صبر یا وحده
 موجود یا سقوط عبات یا عین ما از اعتقاد افساده
 نباشد چنانچه شهوت او بر و اثر ذوق او از اند سازد
 و فی زمین را عبات دانست و میگوید این بلجم را الما
 شفاعت خواهد کرد بد بهشت خواهد رفت و حضرت
 امیر باریا گفت که ای نلاری چنین مقدمه شده بود
 تو در آن مجبور بودی و ملعون احمد را چنین میگوید
 از آنجا بر او لیا است شاه نعمت الله میگوید چنانچه محقق
 در جامع الثبات نقل فرموده منم انزل عاشق مطلق
 که انالحق همی زیم برحق زورق اندر محبط نیست عجب
 عجا است این محبط در زورق لبس الدار غیره دیار
 اوست معشوق عاشق مطلق دیده از حق فرو لبتم
 تا که تویم امر این مطلق ظاهر باطن تو است با ظاهره

ملق کرده

خلق کرده باطن حق و گوید چو آنکه خدا خود به پدلی
در جهه سیدم نظر کن موج بحریم عین مادر ایست
موج از بحر چون جدا دارم و از آن قبل کما کفر بود
کتب و السنه این طائفه بسیار است و لکن باید دانست
که هر يك از قول ایجاد و حلول و وحد وجود از بقره آیه
قول بوحد وجود کفر است همانند آنکه متاخرین اینطی احد
کردند اما قول اصلیه و عشاقه حق است که خارج از احوال
گذشته نیست و از اینجا است که سید مرتضی از کما کفر
فقها و محدثین است بانکه در تبصره اینطی افسوس
بالاصل شمرده اند بر کتب اصول التامه که بعد از آن کتاب
بعبره قوم داشته اند اصل مذمت ایشان از دو قسم دانسته
و چهار فرع آن دو نیز که و اصلیه گویند خدا بیجا با همه
عارفان یکی میشود و ممکن از خدا دانگنا منضم شد عین بر او
میشود و معبود یکی میشود و از این جهت عبادت و کفاسافت

می شود چنانچه هست لادین ابن عربی در تفسیر خود در این
 آیه شریفه فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين بان تصريح كذا
 و كلام او و كذا نشئت و مثله الكفا افسو كنف الحق و غيرها
 نقل و ان بقول با تحاد است و صاحب این اعتقاد مثل اولی
 است و سید بن و ملحد و زندقه و غیره بهین عیان محقق
 مقدس را در بیله در حدیقه الشیعه تصحیح فرمود و در
 کلمات ریح امر حرم اکر درهما لیا که از ان کتاب نقل
 می کردم در جواب دید که با اخباری و کبریا معتقدیم
 و میخواهیم نجف اشرف بشویم و انجا فرمودند از حضرت
 زاهد نجف گذاشته ام و حجره بنیات حضرت سید الشهداء
 حضرت سید الشهداء امام پس با ایشان عرض کرد
 بعضی میگویند که حدیقه الشیعه از شما نیست شما
 صوفی را رد نمود اید فرمودند چرا من است حدیقه
 اصلش که نوشته ام اینست و اسم آن فلاست که بعضی

ان اسم را

ان اسم را بخاطر ندارم و کتابی که در خشتی بود و بحاجت
مطالعه آن به سوزن فرو برده اند پس بدیدم که مشغول شد
بمطالعه آن و چون هر عاقل حق حساب این اعتقاد صحیح را
میداند احیای بدی ندارد و نظم دیده بینا از لغای حق
شود حق کجا هم از راه حق شود هر که راهست از راه
جان پاک زود بیند حضرت ایوان پاک بدت آینه
شو حال پری طالعنان طلب جار و بکن تو خانه فیر
میهمان طلب بر وصول بحق میگویند همان اتحاد است
و چون از بر او ادعوا اتحاد تو سید اند اسم دیگر ترا
گذاشته اند عشاق خود را عاود دوستی خدا میگویند
نام نهادند و گویند عشق نام کیهی است که بر هر
بهر چیزی نوازشگاند و چون ما از غیر خدا باز میگرد
انرا عشق نام کردیم و ان افراط در محبت است عشق با
دختران و پسران امر در اینجور کنند و گویند از ان

قبل و بعد عز و جلال میرسیم که المجاز قیصره الحقیقه و بعضی
 تلامذ را با بصر المومنین نسبت میدهند ^{نشد} و عا ^{نشد} آری
 یعنی و آن کلام متن را در سوره توبه یا کرده و گفته که گوئی
 که فضاء منشره انرا احرام میداند گویم مشایخ صوفیه
 انرا از لطائف و غموضات شرع تجویز کرده اند و بگویند که
 اجتماع امر و نهی را بنسبتی از اصولیین تجویز کرده اند
 و عتاقیه گویند عاشق خدا نباید از انبیا بشود که بگوید
 جواب بیانت از عشق و حکما و تکالیف الهیه احما
 میداند غیر از کتاب میر گفته است یکی از مشایخ صوفیه
 مراد قرآن خواندن منع کرده و خود در اجبا و جلد و عبا
 بر قرار خواندن ترجیح داده است اما ضحاک و انظر الیها قل
 الی هذه الخرافات و الاستهزات بالنعیم الطهور و الاقران
 علی التشارع قل الله اذن لکم علی الله نفرتون و حکما
 ملاقات ملائک و م باشمس تبریک و برود او در خمر و غیر

برای و شراب می بند و بردن بر او ملاحظه که از کتاب
 انبیا نقل شده است در فضائل الانس خود ذکر کرده چنانچه
 در حدیث بقیه الشیعه تالیف محقق از بسلی نقل شده آن
 المومنین علیهم السلام اسئال شد از عشق فرمود قلوبی
 که خالی از محبت خدا نباشد و از این هویها باطله میکند
 بعضی فرق چندی را با اصلیه یکسانند و حق خدا است
 و اقرار عجایب و دیوانگان را دوست میدارند و عورت
 از نامحرم بنوشند و این را کمال اند و در حدیث ائمه
 الاثنی عشر و الصدوق روایت کرده اند از علی ابن ابی
 زبیر هاشم جعفری که گفت سؤال را ما حسن عسکر
 از مجنون فرمود انکان مؤنبا فهو حکم الیکبا و الا فیه
 حکم الانعام و دیگر حلاجیه اند که بعلاینه مرتکب معاصی
 میشوند در کتاب سناهی و خصوص مردم لغیا کنند ^{بک}
 که اگر خرنیا بند با نار در شیشه کنند بعنوان شراب

بخورند و گویند رب ما معاً افضلنا از باطاعتنا خفته
 ملامت مردم اینان را و هیچ عیبی مثل آن و باقی نرسد
 و گویند صد و لحاف فضل است از ولایتی را که شناختن
 ولی تو واسطه اوست حتی کفر را در حضور مردم عیان بر سر
 شمارند چنانچه مریدان این صوفیه معاصر ما از او بقیان بر
 وجه فخر نقل کرده برای حقیق و شیخ بهار از الله بهانه در
 کسکول نقل فرموده که ما پزند بسطارد فرامیاید که فرضا
 سفره نان خود را بیرون آورد در حضور جمع شروع کرد
 بنان خوردن بر آنکه اعتقاد با او کمتر کنند و یکی از صوفی
 زمان ما شنیدم که میگفت شرعاً خوب است که دست
 رفع ضرر محتمل واجب است گفتن اظهار صورت واجب است
 قطعی است و استحقاقاً قطعی برای رفع ضرر محتمل است
 غلط است و در صحیح عبدالله بن ابی یعقوب امام جعفر صادق
 علیه السلام فرمودند بآنکه عار دل کسی است که بر اعیان

خود باشد حتی آنکه در جهت جمیع مردم برتقدیر شیخ شود
و غیره وارد است که شبیه کردن خود را با عمل معصیه
حرام است و در جهت نذیبی که در کتب شیخ حرود یکران
مکرر آورد اکسا اینکه شبیه باعداء من بشوید باعداء
منند شیخ شهید در قواعد و دیگران از فقهاء امامیه
از سلمات دین اسلام تراشیده ماند و در حد بقعه فرمود
که جمیع صوفیه خبری مدهند و لکن طائفه حلاجیه بیشتر
در آن مبالغه دارند و معاصی را از خدا بیگانه اند
و بیک فرقه از صوفیه تعسلیه اند که میگویند شیخ ^{کامل}
می شود بحد بیکه اگر کسی از او طلب کند که با او لواطمه
یا زوجه و خواهر خود را برآورد و مضافه نکند شیخ
در خلاه گوید که از کلام شیخ برهان الدین معمار است
الله عنه وَ صَوْنٌ خَلَوْتُ بِرَبِّهَا رَأَى بُوْحَهٗ شَيْخٌ وَ جِبْرِ
فَلَمَّا اَنَّ تَوَجَّهًا جَمِيعًا حَلَّتْ لِيَا سَهْرًا اِيْرِي قَالَ

الآن ما تجو مني فقلت لبيك بالفقر ودر حدیث
 حکایت غمگانه از ایشان آورده و یکمتره شمرانیه که
 زوجه خود را بر غیر و از غیر را بر خود حلال دانست
 ملاحد و بیایه و در قریب بعضی ماقرة العین نام
 از بیایه ملعونه خود را از امن مریدی بد امر میزد
 دیگر میانداخت با کمال راستگی و غنج دلال و کدگر
 را قبیل میکردند و میگفت بغمزه دلالان کجاست و جت
 ندراج من میدان خداوند عالم را بفرمایید در جماعت
 مولای منی محمد باقر هزار خمی مشهور بلعنی را
 از نلامه کبار اقا باقر بنده افروز ستره که همیشه لغت
 میفرمود صوفیه و بیایه و شخیره را نامشهور شد با
 اخوند لغتی محمد بکه بدوزان ایشان را نمی شناسند
 و یکمتره از ابطافه اکلمه و کلا سینه ندکه در تکیه
 و تکیه و احتیاج مخلص را اشعار خود نموده اند و

و اما توکل میداند و در این باب سالها نوشتند و
 محیی الدین عربی در حین مافوقها که در وصایای آن
 ابی مدین که او را بر شد قبول دارد و او بزبان
 طائف است و در نجات ملاکجا و غیر آن چیزها بقالب
 زده اند نقل میکند که انسان در این دنیا همه ما خدا
 و قبیح است که مبهمان برای مخارج خود کاسبی کند
 در فوقها که بدینا پنجه مرحوم فیض تبر و نقل فرمود که
 مالک نمیشود چیزی از لباس و غیر از او همه اسباب من
 بکارید است از غیر زین که کسی که مالک شئی شد عهد
 ان شئی میشود خداوند بکشد یا نوانم بیند که خدا
 عز و جل در قرآن مجید امر بکسب فرمود حیث قال ^{تخصیص} اذا
 الصلوة فانشر و اف الارض استغوا من فضل الله و
 الله کثیر العالک فرمود من طبیا ما کسبتم الی غیر ذلک و
 و الله معصومین فرمود ندا غدا و اعلم غیر که حکم الله

رسول خدا از امیر المؤمنین ممکن نیست که در مقام توکل
 تر بودن و کسب بر رسول ^{سوی} قبل از تجارت بود و بعد بها
 و بیشتر از همه زحمت میکشیدند و میفرمودند نقل الصخر
 من تمل الجبال الحکم من الرجال بقول الناس له
 في الكسب عار فقلت العار في ذلك السؤال كركوه و جبال
 خود بناخن بکنی زان به که کشتی مت همدون د
 از کسب جلال نان خود پیدا کن تا فضل خدا تو را کند
 زد و غنی و از آن حضرت روایت است در کتاب ذیخیر
 و غیره لضرب الف و جلع انف و قطع کف و سخطین نقل
 و دین و قلع عین و قرع نفس و حول بحر رجوع شهر و
 ر ق ظهر و طول حبس و حل عار و لوع نار و بیع دار بر
 نلس و قود قره و حول برد و ربع جلد بچشمش آهنون
 من وقفه بیاب تراک تخا به عبس و در کتاب شریف کلام
 و غیره بسند صحیح از امیر المؤمنین و اولاد طاهر بیان

هر روز روایت است که شیخ علی طوطی میگوید و سائل
 بگفت واقع نمیشود و فرقه اخیری صوفیه را مدعو میشد
 و شهوتیکویند در محل سماع و غناء خود را از شدت
 وجد و شوق مدعو میشدند از آنجا که گویند در آن عین
 میوربان بهشت همانا از آن میبوند و بانها نیز یکی
 یکینیم و ما از ایشان غیر این فیضها میسر شد و بعد که
 بهوش آمدند سائل گفت تا چه ام را فریب دهند و یک
 فرقه کفر را از این فرقه زیارت کرده بگویند و حسین ^{سماع}
 و مرتضی چون ما بیهوش شدیم خدا بفرمود ما ایند و سماع
 در کنار کبریا و با ما از گوید و با او معانقت کنیم و
 زدن و طرب نمودن ما بجهت تجلی حق است درها
 چنانچه اخوند ملا محمد تقی مجلسی و محقق اردبیلی دیگر
 نقل کرده اند و روی جوانان از راه ابوسیدین ^{نشد} تواند
 و روی امرد را معنی نام گذارند همینکه از این که شیخ ^{نشد}

و در شد اعظم ایشانست بعد از شیطان و ملازمین
 او است و در باره عبدالمجید و جانشان مدفون
 است چنانچه در مجلس قاضی نورالله عاظمهاست ^{فتم} با
 در خصوص الحاکم گوید حضرت رسول و واقعه باز ناخوا
 دوست میداشت زیرا که در آن وصل خداست خدا
 همه چیز حقیقه او حقیقه خداست و قاضی در مجالس گوید
 بسیاری از علماء اشام تکفیر ^{بجمله} و تغلبیل شیخ عیبه اند بن کرده
 در قول بوحد وجود و انکه وجود همان محالون آورد
 انکه عباد اصنام عبادت حق است بلکه هر که عباد
 بت میکنند عبادت خدا کرده و در انکه هر سئل استفا
 از خاتم الاولیاء کنند و در انکه عذاب که از قطع ^{محل} خوا
 حضرت کوید غافل با ستر که خاتم الاولیاء خود را میدا
 چنانچه در خصوص تصریح کرده و در بر ابرکت بر صریح
 و تلویح بسیار است و گفته اول که معراج رفتن و انبیا

شد

جمع شده بود ند و حضرت داود فرمود بر آن انجمن
 شده اند که از تو استفادۀ علوم بکنند و از من بختند
 و بعد از موت بپرکت من بکمال رسیدند و خود را
 صریحاً از حضرت خاتم النبیین افضل دانستند و حدیث
 بخار برادر رسولاً آنحضرت باین تعبیر کرد در پنجم
 کفریات و نظائرهما اما لا تعد ولا تحصى او را شیخ کبیر
 و عارف ربّی و ابوالموحد بن ملا صدک و قاضی نور
 الله ششتری و عذر شیخنا البهادر عین و حواشی
 در کتکول خلاه معلوم بچند باهر طائفه بدان ایشان
 حکمه معامله میفرمودند چنانچه بر متبع ظاهر است
 و قصیده ای جناب عمر بن فارخ الاذلتی المغربی الباشیر
 که در مجلس ششم از مجالس قاضی مسطور است تو را قدر
 از کفریات این جماعت باخبر میکند عرض آنکه از نقلیل
 میت الدین حب حضرت رسول ناسئرا و صل و ابلاغ

خدا بخدا حاضر است که او اطن اتم تجو بر می پکنند بر آنکه تجو
او حقیقه هر موجود حقیقه حق است و از اینجهت اتصال
ایلاج خدا بخدا میشود و این کمال است در لواط اتم اتصال
خدا بخدا میشود مغوذ با الله و با خبر باش و فریغ خود
از آنکه صوفی معاصر در شقاوت خود و غیر آن میگوید
که قول با اتحاد و حلول و وحدت وجود و موجود قول
صوفی های سخا است و ما نمیگوئیم زیرا که تفسیر او
پر است از اینها و تمام کفریات خود را از روی کفر تبت
این عریج برداشته و بعینه هاهما انها است چنانچه بکثیر
تفاوت ندارد تو را خبر کردم و علی تحت القواض معاد
و ما علی اذا الی فهم البقر حاطق نقد صونده صاعه غش
باشد ای باخر قد که مستوجب است نباشد خوب بود
که کمال تجرید باید بنیا تا سید روی شود هر که در آن
باشد صوفی نهاد دام سحر باز کرد **فضل** و ارید **عنه**

این فرموده است که بیک سجده رکعت را در این اسم
 گذارند و فرموده گویند و صورت او را در عجمت ^{نظر}
 او را در کبیره نماز و در ایات نستین او را فصد کنند
 بخیا ل انکد اوصفات ^{حی} که غیره بلکه عین حق است تعالی
 الله ^ع بقول الشکون و غسل زیارتی را از بکر زیارت
 مستحب میدانند و سجده کنند او را بلکه مکرر سجده
 کند و گویند سجد شکر است ^{بسی} آن فوق ^{بسی} زیارتی است
 بقطب است مثل سجده ^ه ل انکد برای حضرت ابراهیم صوفی ^ص
 در فصل دوازدهم از کتاب شقاوت نامه که سر نایاب
 کم و ضلالت است بالذبح بعضی اخبار درین ^{کتاب}
 امر ^{بسی} عوام که صورت ^{بسی} شکر در جمیع حالات ^{بسی} در نظر ^{بسی}
 باشد و غسل زیارت کند و سجده شکر در سید
 بخدمت ^{بسی} بیخ کند و پشت باو نکند و گویند چون مرید
 در اوقات و شناسنا صفات ^{بسی} جد ^{بسی} قوت ^{بسی} کبر ^{بسی} تواند که

صفات او همه صفات خدای باشد بر ماسو عکس
 اندازد که خود را در ماسوی متصوّر ببیند و این
 است معنی ربوبیت که نتیجۀ عبودیت است
 جوهره کنهها الوتوبیه لکن در این مقام تا اجازه
 اجازه نباشد نباید در غیر تصوّر نماید و باین
 معوام مبنیاید که چون اجازه شیخ شریعت و مدارک
 از مستقیم نه علمای اعلام و فقهاء اسلام و جمله ائمه
 امام که خرقه و تاج او تلبیس و تخدیب و اغوی از کلام
 ناز مثل صیبن ابن منصور جلال و جنید بغدادی و معروف
 غیر معروف کرخی سفیان و حسن بصری و ابراهیم
 و اسباب ایشان از مخرفین از ائمه و مشعوفین ^{بند}
 و مشرفین بهو آنها باطله پس چون ما اجازه داریم
 مردمان باید احکام نبی و امام و مجتهد را بر ما جاری
 کنند و بعضی باین قناعت نکرده اند از عاقلان ^{کنند}

چنانچه دانسته شد و حال خرقه و اجازه را خواستند
 و از آن خود بیعت عجمی داشتند که صورت معاصر و عفا ناسد
 العقیده در خاتمه شفاوت نام تصریح میکند بانکه
 هر کس از صوفیه شیعه بان عقاید باشد که در حدیث
 الشیعه از صوفیه نقل نموده البته مستحق لعن و مذمت
 خواهد بود و باسم تسبیح از استحقاق لعن بیرون ^{نخورد}
 شد و با مملو بودن تفسیر او و اوها کتاب از آن عقاید
 باطله از این جهت در چهار دیگر انکار کرده بودند حدیث
 از فقدها را در بیلی و کاه مذمت از بن کور و علما
 محلی صوفیه را حمل بر صوفیه ثقا و کاه بر حفظ صفا
 شیعه که کول هر کس را نخورد و کاه حمل بر این که بیشتر
 بصیرت بوده یا بنقلید دیگران که مذمت کرده
 بوده حمل کذائی را می کنند تا عوام کالاً تعابیل ^{صل}
 شبهه کنند و از آنجا که دروغ کم حافظه می باشد

هم در همان کتاب به عقبه و امانه سید که جوایز
 و بهای شیعده از آن به اینک برین در کجا صوفیه است
 و سبک و در مقام تسلیم و توبه در خبر نقل شد که در
 و تاج که در میان سلسله عرفا معروف است ^{خاصه}
 حضرت رسول بود که در عراق خداوند اعلان
 را بخرقه و تاج مخصوص فرمود که چون زمان آنجا
 نزدیک شد علوم میراث و موقعا خاصه آنها
 بسبب صوفیا باضا و حلقه سلاسل عرفا
 علی الاعمال سپرد و انسترا این دعوت و لایق
 فرمود و دعوت عامه بنویسند و این حضرت ختم نمود
 زیرا که عضو از این دعوت جمع نمود تا مخلوق بود
 در شرح خیر الگام و داخل گردانیدن در حکم اسلام
 و این کار از دیگران اگر چه طبل باشد تواند صورت
 کرد چنانچه از خلفاء معروف است که بسیار با سلا

ت

مواندند

خواندند و تحت حکام بنو قیام اخل نمودند انوشیروان
 و این عین کلام صوفیه عامه است که در کتابت
 بوده است و مراد از آن فهمیده و ابن ابی الحداد
 معتزله شرح نهج البلاغه بهمین نهج جمع کرده
 انجمن بنو تیره در وصی بودن مولیان امیر المؤمنین
 تصحیح خلفاء و اشدین بر عم او که وصیت بدعوت
 و میراث بودن علم لدنی با عمل آن حضرت بود و
 و سلطنت ظاهری و دعوت بسف با ایشان
 مطلب بود با کتب عامه بسیار است در عقاید و
 شده است و از اینجهت در جواب خود با امیر المؤمنین
 و اولاد طاهرین انحصار متوسل میشوند نه بنحی
 خود زیرا که اهل ولایت و تصرف در باطن آنها
 نه خلفا که دعوت ظاهرند تفاوت فیما بین
 عامه و صوفیه معاصرانست که غرق در تاج و
 در باطن

در باطن و ارتباط نظم عالم بعد علی که از نبی بیان سرور
 رسید با حسن بن علی است و از پدر بزرگوارش بان
 حضرت رسید و بعد با ما حسین و هکذا در هر سال
 از خاندان علی و صوفی معاصر میگویند خرقه و تبلیغ
 و تصرف در مرید و میاثر عالم از علی بن ابی طالب
 او بدیگران از سفیان ثوری و ابی هاشم کوفی تا جنید
 بغدادی و حسین مصنوعی غیر هم من المنزله بن علی بن
 المؤمنین و اولاده رسید بدین تفاوت هر از کجا
 است تا بلجا و کدام شعبه میگوید که خلفا دعوت
 صبیح با سلام کردند و در تحت امکانی اهل خود
 ندایا هست اسلامی بجز تسلیم امر خدا و رسول کما قال
 الله تسلموا لله لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم
 ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و سلوا اتلها
 و قال الله تع و ما کان المؤمن ولا المؤمنة الا قضا الله

ورسول امر ان يكون لهم الخيرة وقال افق منون
 الكذابين تكفرون ببعض وعبد اركان اسلام ولا
 ولاية امرت كدائمة معصومين باسند جنانجه
 بني الاسلام على خمس للصلوة والزكوة والصوم والحج
 والولاية وما نورد والشيء كانوا بالولاية واخذت
 وتكون اعطها ورثت واثبات كولاية اهل
 قطب مكتبة التمولية وجماعة ازمنة مثل شيخ
 وقاضي شوشتری وشیخ سلیمان نقش بند وغيره
 ادعوا اتفاق فریقین نمودند اند بر طخت حدیث شریف
 بنوی که من مات ولم یمن امارت مات میتة اجماع
 وان عوفي غای از جهل وعی طریقه صوفی علمیه را
 امیر المؤمنین را از سلطنت امارت واولوالامر
 ولو باختیار موزول نموده وخواندن وداخل کرده
 بشهادت بخلافه بلکه معویبه وانکار جنس او

وعصمت وفضلیت ابراهیم و ائمه و فضلیت علی
 علیها السلام از عایشه و انکار متعین و نیم غیر ذلک
 من کفریات اسماء المذکوره فی الصحاح و البحر
 الکبار و التواریخ و النفاس و الآثار و انست که چون
 خلفاء اسلام پیش رفت و روح میدهند و از ایشان
 بر میاید اختیار او جلا و ابا نه او اکنار نمود و افعالیین
 کسی صوفی است از عقاید مثالیین صفا کتدی بروم بسرا صل
 معصده که کلام ماوان بود در همان شقا و عامه گوید
 اگر صوت مرشد طاهر در خیال نداشته باشد صوت
 هواها نفسا که تنهات تراش نفسند هیچ وقت از نظر
 او نرود و فقط الرضا وقت تکبیره الامور اندک رسو
 الله واجمل واحدا من الائمة نصب عینک فی الزیارة
 ایجا معدوم مقدم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی و کل
 احوالی امور و قولی نعم و ابعو الیه اوسیله لشعنا

به لان الائمة ونوابهم وسائل بين الخلق والحق نعم و
 النوسل لا بد وان يكون متوجها الى الوسيلة من امة
 جهة ولا يكون منصرفا الى غيره لوجه من الوجوه انتهى
 وتوميداني كهجرتي بخيال خالي اذا قال وتوجه بمعبود
 تمام ايد اعظم از اين تنها كه خلاج و پيرو او باشند و اين
 كلا عبا و يه نخواهد بود و همديت پرستاهم ميم را
 ميكونيد كه هو لا شفعا لنا الى الله فتب بها الشرك
 الى الواحد الذي لا شريك له و قل و حمت و حمت و حمت
 فطر السموات و الارض حيفا مسلمانا و انا من المشركين
 هرت پرستی هم ميكونيد و استغوا اليه الوسيلة انبها اول
 ما مستند و سيل محبت ائمة طاهرين و متابعت ايشان
 و حلال شرع ايشان و اهل اهل السنن و حوام و اهل السنن
 و تقدير ايشان بر مسئله خوار از خداوند عز و جل و حق
 با ايشان صلوات و قرشيان بر ايشانست و معاف فرقه

الرضا بانکه میان علماء اعلام اختلاف بسیار است در
 بودن از حضرت امام رضا و اکثر علماء و محدثین از ازا
 انکار کرده اند و شیخ حر عاملی از ازا کتب مجموع و موضوع
 دانسته و در مسائل الشیعہ کتب اخبار مراد از کتا
 کرده اند از ان اخذ نکرده و صدق و قبیح بودن اجناس
 الرضا و غیر ان از کتب خود اسامی نبرد و منہ شیخ مفید
 و نه کلیتی از ان اخذ نکرده اند و منطقات اعتبار صدوق
 و الدل و در مسائل الاعتبات ان دلالت ندارد بر اعتبار ان
 چه ممکن است که جامع انکاب عبارات صدوقین را
 عمدت از کتاب نداشت چون در شخص جلیل اعظم بوده
 اند تا بتوانند مقصود خود را در ان زوارج و کف
 تان مراد بان همان است که برکت ولایت ان بزرگوار
 بان امید قبول شدن نماز داشته باشد چنانچه در
 دعاء در ان چنین وارد است که اللهم انی ارجو عبدک محمد ^{ال}

محمد واقدمهم بين يدي صلوا واتقربا اليك وشيخ
 عامل كامل نوري مادرسندرك التوسائل حدث
 فقد الرضا بنحويكه كفتيم بيان فرمود و فرموده و مضمون
 ان هيچ دغلي بقصو بجلانار صوفيه ندارد و اخوند
 ملا عبد الصمد همگي در مجرب المعارف بعد از آنكه شرط
 دانست حضور صورت مرشد را در جميع احوال شخص
 صلوة و غيرها و اين را از تفائيات صوفيه شمرده و ا
 استدلال کرده بران بجدت كلمات مكنونه ان الصوة
 الانسانية هي النجمة الكبرى والحجر الممدود بين الجنة
 والنار و با حاديثي كه دارد كه نظر بدنيا عالم و بر صورت
 عالم عبادت است و لا يتخفى عاينه بل لا يقدر هست
 كه صاحب بحر المعارف اعتنا بعلماء حق و فقها فحاشا لك
 است و از صورت نونا ائمه معصومين ترا كه احصا صورت
 ايشان را سبب كرامات دانسته شيوخ خرق و تاج ا

از کتاب بار خوار داده نه فقها چنانچه در حدیث دیگر گفته
 و صوفیه علم کشفی و لدی حضور میجویند آن الظن لا یغنی
 من الحق شیئا و ان الله لوستد باب العلم لاند باب الغیض
 و ساخت الارض باهلها و غرض او وطن بر فقهاست
 که بطن علمیه مثل خرداد اصول علمیه عمل میکنند
 و ایشان را من عندین اسم گذاشته و وطن ایشان را
 بر صوفیه فخره کفره هل برسد کرده و در تفسیر خود
 نیز در باب حضرت موسی از این مخرجات و اهلیت
 او گفته اند و ندانسته که نواب ائم فقهاء اعصا ایشانند
 مثل زاده و محمد بن مسلم و علی ابن بابویه و شیخ مفید
 که تکفیر حلاج و نظائر آن کردند نه کار بار که این صوفی
 نواب گفته و در زمان غیبت امام علیهم السلام بمکه شریف
 شریف که در حجاز است و غیر آن از روایات فقهاء
 عظام و نواب اعمام انحضرت میباشد چنانچه نواب در حدیث

یا شیخ با

یا شیخی باقی بقی خطای فرمودند و توقیعات آنحضرت بر او
 شیخ مفید و در احتجاج شیخ طبرسی و مجاز الانوار و کتب
 دیگر موجود و در باره شیخ صدوق و برادر او حسین که
 بدعا آنحضرت متولد شدند فرمودند آنچه فرمودند
 از اخبار نجوی تیه و قضا ایشان که در کمال الدین و جمیع
 کتب مفصله فن رجال است بزیر آن ابن اعمین که از
 فقهاء کرام بود میفرمایند امام محقق ناطق که بنشین
 در مسجد مدینه و فتوی بدو مردم را که من دوست
 که قتل تو دیده بشود در شیعه ما و در باره ابان
 ابن تغلب ز فقهاء فرمود آنچه فرمود الی ماوردی
 القیامین هم ما و خصوصاً و بالحمل از قطیعات است
 که موافق و مخالف میداند که قرائی ظاهر و سائط
 ما بین خلق و آنکه ظاهر ۴ در جمیع اعصافها را احیا
 بودند و از کلان نار و صوفیان در مدار تبری صحیحند

و برار بودند

وپنار بودند ولغت بمفرودند انهارا چنانچه ^{کتاب}
 شيخ مفيد و شيخ طوسي و قریبا لاسناد والدرصد ^{وق}
 واحتماح و کتب سید رضی از شیخ محمد الدین ابن حمزه
 وحدیقه الشیعه محقو اردبیلی و عن الحیوة علامه ^{علیه}
 وغیر ذلک ابن مطلب و خوشید و اخضر است و عبات
 توقع شریف در جواب مکاتبه اسحق ابن یعقوب که در
 رجال و سیط و صفیة و جلالة شده و از هماغه ^ن فتوح
 مروی در کتاب شریف ظاهر که و اما الحوان ^{تبع} الواع
 فان جوابها الی رواة حدیثنا فانهم عجب علیکم و انا
 حجة الله علیهم و شد شریف مسلم انظر و الی رجل منکم
 روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و عوامنا که از ان نیز
 شرط استفادہ میشود که فقهاء علی و موجود ^{ست} است
 و یکی از نهاد غیر ایشان نیست بلکه یک حرف از ^{حالی} ارا
 ایشان انمیدانند و نمی فهمند کفایت میکند ^{تین} هر می

عنا قلبراً

عاقله را مصافا الى ما ورد منهم و جمع في الوسائل و
 مستدرکه في كتاب القضاء و في التاريخ ذكر من اخبار
 الطعن في الصوفية الاشرار و كتاب النار و الدم و
 الفجار قد علمت عقرب و استيقنت ان الالهات
 و الاخرى بعد بدانکه در اين شریک حلی که اعتبار صوت
 مرشد باشند طائفه ضاله شجیه نیز موافقند باخت
 صوفیه اگر چه قالت اليهود لست انصاعا على شيء
 قالت النصارى لست انصاعا على شيء و این مطلب بر کتاب
 خان کوفی و متاخرین از او مکتوب است من جمله عزیر
 که مینویسد بسید کاطم مرستی که او را باب الله الی
 یوفی عنه و مرکن و ابی بعد از شیخ احمد آمدند و
 اول ابواب بن علوم و فیوضا و زمان قبل بر شیخ
 مان قرة و علما اعلام را غوز با الله در ضلالت
 صوفیه را تبعاً للشیخ و جمع کتب خود کفر کفره مسداً

و میگوید بنا بر نقل از محقق ثقه صدوق و بنیل الحاج میرزا
 محمد بن الشهرستان از الحائری مخ کتاب الفاروق والی
 الان مدت سه سال است بلکه زیاده که ترا وقت
 دعا و نماز پیش خود قرار میدهم و مقدم میدارم در
 جلو حاجات و ابرادات خود در همه حالات بعد پیش
 فقه الرضا را نوشته خطاب بان بت اوسید کالم البر
 من در جمع حالات تو را پیش رو خود میگیرم و عبادت
 میکنم و عمل میکنم بان تفصیل که ذکر کردم و اعتقاد
 دارم که کسی که بان طوری نماز نکند بقبله نماز نکرده
 است بلکه پشت بقبله و سبب خود و قوتاره قدر خود
 نموده و فیض باو نمی رسد و او باطل می باشد و نوشته
 ام که حقیقه جمیع علوم و نقطه علم معرفت شیخ وقت است
 و اصل عمل و حقیقه عمل در روح حبت شیخ است زیرا که
 کسیکه شناخت شیخ شناخت خدا و شوق امام

السماء وصفات آنها و اگر انکار کنند بورد از رضیه را
 از خان کرمانی مجترب کن و بعد از از مشاهده انوار مطالعه
 کن که تماشا دارد و در هر روز از کتابین نه خطابق
 با کلام سید مرتضی در باره شیخ احمد خرافها دارد و
 او را با مخصوص فرستاده از حضور رسول و امام مظهر
 علیهم السلام میداند و میگوید که پیش از آنکه شیخ ^{کوفی} مرتضی
 دارد نیار او داع نمود معاندین چنین پیدا شدند
 که نور خدا خاموش شد تا آنکه دیدند نور خدا رو
 برون در تزیاید و باز عاقلان و تجاران علم لدنی پیدا شد
 باز بمقتضا و لورده و العاد و الما نه و اعند عنان است
 را بجان سید مصروف داشتند و با الجمال عقدا
 بابت و شحیه و قلند رتبه در اختیار تبتی بر آخوردن
 بعد از اما علی و وجوب معرفت و اصاله و مستفلا
 مثل معرفت خدا و رسول و اما یکی است و اسم را مستند

گذاشته اند پس بعضی برکن و ایضا ^{و شیخی} و مؤمن و
 کار و متقی و قوی و قدر و فقیه ^{منجرب} و کاتب ^{مؤمن}
 بر شد و طبیب دلیل و بعضی بیایب معبود و نما
 خلاف ضرورت اسلامت و دین بمعرفه تمام بعد
 از خدا و رسول تمام تمام است ^{کمال} ایمان کمال است
 دیگر و اتممت ^{علیه} نعمت و رضیت ^{که} و دیگر که ^و
 در شریعت بعد از معرفت خدا و رسول و امام که معرفت او که
 واجب است استقلال باشد و وجوب معرفت فقیه و علم
 بدین حلال و حرام مقدمه ^{تجرب} معرفت تکالیف و آنکه
 شبهه میکند که ^{حرام} و ^{حرام} و ^{حرام} کفر است و شنا^{ختن}
 عالم که از او باید خدش کرد واجب است بالضرورت
 و ملایم با آنکه شناختن ^{کن} واجب کفر است همین
 چنانکه ارشاد العوام و کتب اخبار از فاروق و غیرها
 است محض تلبیس بر عوام است و الا از کتب ایشان

و خبر فقه

و خبر تقاه مطمع بر اسرار ایشان روشن است که میگو
 یند که ترا منحصر در خود میدانند و فقهاء عدل و که بوقت
 آنکه علمای السلام میباشند جاهل و زمان ایشان را
 زمان فترت و جاهل میدانند چنانچه در اثر شادانها
 و غیره دارد و بعضی اهل زهد و تقوی کامل در علم و
 عمل دست کرده مرا که مجلس میکنند و تسبیح بدست میگیرند
 و امن میکنند علماء را امر و عقین صاحب تصانیف ^{شعبه}
 و الله العالم و انکار هر چه ^{حسب} ضرر و کفر است مثل وجوب
 نماز و زکوة و حرمه زنا منحصر در وجوب ^{ختم} شهادت
 فقیه برای خدا زاونیت پس اینها ^{نکار} اجراء جهت انکار
 ان کفر است شرط ایمان و اسلام دانستن غلط است
 و قطب یعنی نظام عالم بسته باوست خداوند عز و ^{جل}
 جود او حفظ میفرماید و روزی میدهد و قوت
 قدر یعنی ببرکت او امور اقلند همیشه و ضمیرا

بازل میشود

نازل میشود مختص بامام او آنکه خان کرمش نوشته است
 بفقار عالم و جمال خیر الحاج میرزا حسین شهر نشا خانری
 در که ناچار و قوت بستید کاتم رشتی که دانستیم اعتقاد
 دارم که کسی که نشناسد که میان او و آئمه و از شهر ظاهر
 کسی هست موحد نیست و نه ملحق نه شیعی و نه موالی
 وارد بر سر نمیشود از نماز گذاردن در کان و نه از زکوة
 دهندگان و نه از روزه داران و نه از حج کنندگان
 و نه از جهاد کنندگان محسوب و نمیدانم اعمال را
 نجات دهنده مگر با ولایت و اقرار بفضائل او و بیگناهی
 او مانند حال منجذین علی علیه السلام است در عصر شریف
 و او فواره قدوم میباشد که همه فیض و خیر و نور و کمال
 و مدد طیب جاو میشود بر همان پس هر کس متوجه
 کرد بسوی او و استمداد نماید از اینک اقرار با او
 و محبت او را داشته باشد سعید و فانی خواهد بود

کسی که

گو که ترخید باون کند آمدن دارا و ننماید و پست باو
 کند شقی و خاصه خواهد بود کائنات ماکان و بالغاما
 بلغ قرشی باشد یا حبشه و آن فواره بد غواره سر ابد
 از شیخ احمد اوراق طب و وجه ایشان دانسته و گفته
 چنانچه سلمان چنین بود پس بود بمعا^{که} شیعه
 بان نبرد و هر نائی در حد منوب عنه خود باشد
 سید کاظم رشتی است و گفته که شیخ امجد فرمود
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و دانستم ^ع علی
 کلام خود شما در پیداکا اینکه شیخ امجد بفرزند خود
 فرمود شیخ علی که علی کمان دارد که امر من بعد از من
 رجوع باو نماید و او بر پا دارند امر میباشد نه بلکه
 بفران رجوع مینماید و شما را نام برده و آن امر است
 که آن بزرگوار بر آورده که امر نقابت و قطبیت بوده
 باشد و خود دیدم که امر بعد از او شما بر کردید

ایضا که همان عرضیه نوشتند و من سنده ایم
 محمد کبری از تمام دنیا منقطع شد و قطع نمود
 ام تمام سندها را و بر پیمان اعتصا تو که بریدن
 و جلا شدن ندارد چنگ زداهم وزن و دختر
 خود از بگرتو ترك داداهم و سنده ام مانند آنانیکه
 شاعر در حق ایشان میگوید مشرفون نفوا عن
 عبر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس بغیر انهم ما اردنا
 و در ذکر کردن زن و دختران خود که برای ترك
 داده است دون عشره و پیران و بخوان ننگه
 غافل مباشی کذشت از حقیقه الشیعہ نقل آنکه ملا
 روم برادر خود شمس دختر و پسر خود را برد
 لکن اینجا نفوذ با الله از این قبیل مراد نیست چنانچه
 واضح است و این اشخاص بزرك خطا دارند
 ابن اعتقاد و اقوال و لکن مبرح با سندها را طوارق

صوفیه خدا را الله ان الله جامع المنافعین و الخیر
 في حقهم جميعا اما اسم مرشد که بر مراد خود اطلاق
 میکنند صحیح است بخیر شاد بکفر و نشر تعالیم غیره
 متبذره برخلاف کتاب و سنت مثل غنا و حدیث
 و ذکر خفی و جلایان قل الله اذن لکم علی الله
 نفرون در ریاض العارفين گوید بعد از بیان
 ذکر که گفته طریقیه هل معرفه و ساو ک ذکر و فکر است
 اما فکر ایشان در نظر داشتن صورت مرشد است
 بجهت جمعیت خواهی که فی الواقع تفضیلا در عالم است جملا
 مراد است ان اکرم عند الله اتقکم برهان که
 بعد از آنکه بعد از آنکه اشخاص بتقیه کرامی ترین
 علی هذا مولانا عبد الرحیم دماوندی و بسا از علم
 گفته اند که چون سالك برسد احوال خاطر در تفرق
 است که صورت بیری را در نظر بگیرد که جمعیتر ^{طریقه} نحو

بهر سبط جان الله خلق آدم على صورته وخصرت على
 ابن موسى لخصا شرح سكينه قلبيه درايه هو الذي
 هو الذي انزل السكينه في قلوب المؤمنين فروده
 السكينه يرح تفوح من الجنة لها وجه كوجه الانسان
 و حضرت صادق عليه السلام يفرها يد الصورة التي
 هي كبر حجة الله على خلقه وها الكتاب المبين الذي
 سده و هي الهيكل الذي بناه بحكمه دهي مجموع صور
 العالمين و هي لصراط المستقيم الى كل خير و هو الحبر
 الممتد بين الجنة و في حضرت صادق فرود من لم
 يكن له قرن مرشد يتمكن عدوه من شقة تفكر
 خير من عبادة سبعين سنة همين فكري است لو علم
 بود مرا في قلب سلمان لقد كثره همين معنى اراد
 حضرت امام زين العابدين عليه السلام في كلام همة
 بر تصحيح همين كناية يفرها يد رت جوهر علم الوابو
 به لعل

بلخیل فی انت بمن یعبدا و نسا و در خطبه نهج البلاغه
 در فقره ثنوی ششم فرمود است بریا و از جمله آیات الصلو
 الا بحضور القلب بمنزل همانیند بشاب غلامه حکما
 اینست حکم الحار قضاة الحقیقه بالکرامنا حاصل
 ثنوی ششم التبع المعین و بر اولی است کلیه محرمیه حاصل
 شود و هر که این حاصل بنیت صابنوه مطلقه انرا
 قابل نیست او را قرب الهی نیست زیرا که در شد ظاهر
 عکس مرشد کلی است شعر معروفی باین اشاره است
 چون خلیل آمد خیالی یار من صورتش بت معنی
 ان بت شکن محقق کرد که در قطعه میفرماید بدیت
 در دل بومنانی کند نازل حق سکنینه بفق قرانی
 گفت ایها بدل علی ضائفه از بهشت رخصوا نام ان
 باز خوش سکنینه بود دل ما را سکنینه از ما معنی
 اوسیه و محبوبیت همی در ادب لطیف بنیهای صورت او

عيان در نظر است هم چه وجه و جلاله انتهی اقول
 قال الله تم ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما
 لا يسمع الادعاء ونداء صم بكم عسى فهم لا يعقلون به
 بين عناد ومجاده با خدا ورسول وائمه طاهرين تاجه
 حد و صوابت تراشی تاجه اندازه الم اعهد اليكم يا
 بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين
 وان اعبدوني هذا صراط مستقيم ولقد اضلنا كثيرًا
 كثيرا انما تكفونوا تعقلون هذه آه خداوند عز وجل
 هم جا حکم بفرمايد بغار غنم و در ان بر احکام قال الله
 عز من قائل وطه يبرئ للظالمين و يفر ما يد لا
 من اى الله بقلب سليم ولا تقولوا لئن انا لله واخيرا
 لكم انما الله الواحد سبحانه ان يكون له ولد انى
 وهى الذى نظر السموات والارض جنتا مسلما
 وما انا المشركين و حاجه قومه قال التاجه و الله قد

عدائی و لا اخاف ما تشركون اتخذوا احبا
 رهبا منهم اربابا من دون الله و اذا حدنا
 بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و در احبنا صحیبا
 عامه و خاصه و از آنکه خطاب بحضرت داود
 رسید که خانه تو را من قانع کن که در آن ساکن
 عرض کرد الهی تو بی نیازی از من کا خطاب رسید
 منزل من قلب عبد مؤمن منست و بحضرت
 المؤمنین علیه السلام عرض شد که بجز رسیدگی باین
 یعنی این مقام بلند فرمود نشستم بر در قلب خود
 نگذاشتم غیر خدا داخل قلب من شود و اینجاست
 خداوند را از خانه او بیرون میکند و هر یک
 یک شیطان را بر عرش اعظم حضرت حق عز و
 نشاند و پیش او کمال مضوع و هشوع منظور
 که معنی آیاک تعبد و آیاک تسعین است و

گمراه کند

گمراه گشتند و باین میخوانند تا فکر خدا از دل ایشان
 بیرون شود زیرا که بصیرت حق قرآن در انسان از بیکدل
 بیش نیست و در چند روز آن نتواند گمراهی کرد و فعل انفعلی
 الله تامل و اعتدایها الجاهلون و لقد اوحى الیک و
 الخ الذین من قبلک لان اشکرت لبحبطن عملک فلتکفر
 من الحاسرین بل الله فاعبد و کن من الشاکرین و ما
 قدر و الله حق قدره و صغیرا صغیرا معاصی در روز قیامت
 دست پای زده بلکه توجیه بنمایا آورده که این بت
 پرستی را از این فقره بیوشد و لکن از اینجا که باطل
 توجیه بشود هزار و یک باطل میشود بیشتر آنها را
 رسوا کرده و محابو بود دل آنها را از خالق و معبود
 بحق ایشان و عکوف ایشان بر محل ایشان را خوب
 منکشف کرده قال رسول الله صلی الله علیه و آله الرجل
 مقصود می شود و کل معبود الدرد قرآن مجید من انخذ

الهدیه

الله هوید و از اصطلاحها همین طاق است که خداوند
والد را بر محبوب طلاق میکند شرفش نامناسب حال
ایشان است ایها آنها و خدا انبکزی وی خدا یان تو
خدا از ارطی ابو سعید مهنه که از اکابر این طاقه است
واسم و فضل الله ابن ابی الخیر است یا انکه میگوید تصو
است که آنچه در مراد بنهی و آنچه در کف در آید بهی و
آنچه بر تواید بجهه و گوید مرد کامل است که در مباد
خلق نشیند و زن گیرد و او دست کند با هم میرود
و در یکدم از خداوند غافل نباشد با از فکر و شد
جهد و بتوجه با او از خداوند متعال بر خلاق و
وجهی للذی فطر السموات و الارض غافل میشود بزیر
تقلید است و متنا که هر چه هست همه صوت خدا
بعینه همان کفر و عیان عجل است که از اصوات خدا
و هست الدین گفت آن الله مجاب ان بعد علم کل صوت
و چه کان

و چه گمان میکنی بقومی که خود قبول دارند که سوا
 علیهم و اندر تمام امره شند و هم لایعنون ختم الله علی
 قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم در باره آنها نازل
 شده است که از پیغمبر قبول نمیکند ای برادر فریب
 نخور با کاذبیل بنجمعت که مینویسند میگویند
 که ذم صوفیه در اجبا و کلمات علماء بر ما نیست و آن
 عقاید را که ایشان مذمت میکنند همانند داریم که همان
 عقایدی است که در همان کتابها خود بشکایت بلند دارند
 و همان شاخه ای که با عیال هم آمده طاهرین و علماء اعلا
 تکفیر فرمودند معتقدند بخوبی ایشان و صورت و رسم
 آنها را در جمیع حالات از نماز اگر وقتی از ذکر خفی و
 جلی فارغ شوند و بنگارند و غیر آن در خاطر دارند
 و اشربوا فی قلوبهم العجل میگویند مضمون قلم بهر
 قلم دار کو و در شوی شکل گوید چون قلم بر دست

غدا در وقتاد لایم مضمون بر او وقتا و دانستیکه
 که صوفی زمان ما فخر میکند که ما خرقه و تاج او آن
 ابن منصور مراجع داریم همچنین سائر شیوخ سلسله
 ما ایشان که بیاید از جنید غنی که معروف است
 و با بزرگ و همین چستی من توابع هرات و او را سید
 عبد الله انصاری و غیر هم من صوفی و تشریح و شرح
 العقاید اشریة و غیره و اینها میگوید این طائفه
 صلاهی خاصی دارند که بدان اطلاع بران و خصوصا
 ان در کلام ایشان معتقدند اچنانچه گویند گفتگو
 در ایشان بر زبان مرغانیت رازشان کسی دانند
 کش بود سلیمان و مولود گویند اصطلاحی نیست
 در ابد الراء که از ان نبود بخلاف الراء زیرا که شافیه
 از ایشان نقیض میکنند مقصود و بوضوح تمام تفریح
 میکنند حاشا حاشا بالله میدان کنایه ای سلام و

من عوالم کلام است و الاثر کلامی و قافی و زانی و
لاطلی دعای تارک شبهه کند و ادب و اعد و
بالتبہات در مقام شبهه است پس شبهه نکلن و اما
جواب زانچه استدل لال این شخصان بامر نمودن
شریعت از احصا صورت مرشد پس اجمال آنکه این نحو
استدل لال از طریق عقلا خارج و داخل و اقوال و
افعال بجا این بود بلکه بجهت آنکه نیوان دیگر این برای
ارخیال نکلند قوم میل درم که آنکه متقی کرامتین مردم
است صحیح است و لکن قول او بعد از آنکه باطل است
چرا که نیز داخل در متقیین ^{شاید} و افراد کاملین آن
ولکن متقی شامل صوفیه نیست چه متقی کوی است که در
عقاید دینی تقوی داشته باشند از تو خداوند
شرب قرارند همد و کت بواجبها و اما موصوفی فکر
حقیقه همه چیز را حقیقه حکما تعالی تقدس ^{ند} است
معی اینچنینها

حق آنچه هارا که مستقیح است نکران یا خود یا مصل
خود را افضل از پیغمبر خاتم سید ولد که چنانچه گذشت
چه جا امام و انبیا و ائمه در مقام پادشاه تر از خود
دانند و استهلا بانها و شرائع انها میکنند بدین معنی که
ملک شاه بدین شاه که در ریاض العارفین و غیره
از او مدحی کنند و نویسند که باش ملک شاه و
اکاه محبت شاه میرزا هوکیم سید از سلسله
واجاز که گفت و در اندک وقتی تو که کمال
احوالش حاصل شد بعد از رحلت شیخ خود
کثیر وقت کرد در دامن کوه ماران در مقابل
سلمان باغی و خانقاهی بنا نموده در زمان دولت
شاه جهان علمای دینی او را تکفیر کردند و او
قلش برافراشتند بچاه هزار بیت دیوار و در
در سنه ۲۱ شد و از کفیات او بر وجه مدح از ریاض

آورد که میگوید نظم انرا که بماست بر سر ایمان جنک
 او مؤمن ز ایمان او مرادست که مؤمن نشود تا
 شمارد بیک با بانک نماز بانک ناقوس فرنگ
 وحی گوید نظم شک نیست که اسم بامتی مائیم مفهومی
 تمام زشت و زیبا مائیم و این کفر و بعین کفر
 ممت الدین و سائر صوفی است که انا لله بلا انا
 و سجده ما اعظمه و لیس فی جنتی سوی الله و بالجهد
 بصیرح کلام او سوء علیهم اندر تمام ام لرنده
 لایؤمنون در باره ایشان وارد است گفتند زیرا که ما
 از پیغمبر خدا قبول نمیکنیم زیرا که ما اهل عیالیم و او
 بیان و عیان مقدر است بر بیاد و در صریح کلام
 خود کیفیت ذکر مستبد خود را بر نماز ترجیح میدهند
 که بنظر پیغمبر ستون دین است و ترک آن یکدفعه
 مقابل با قتل هفتاد پیغمبر و هدم نماز است و ذکر
 الله اکبر

الله اكبر لبان ناوليك يكتد جنانچه صريح بحجر العارفين
 است كه صاحبين ملا عبدالصمد همگلا از اكابر
 است ميرزا رضا قلنجان متخلص بهداية الله در بيان
 العارفين كويد وهو قطب العلماء موليا شيخ عبد
 الصمد از اكابر محققين و محدثين بود و در عتبات
 عاليات عرش زرت جهانوقت نمود در خدمت جناب
 ماب سيد سنداق امير سيد علي طاب ثراه تحصل كرد
 مرتبه پوهيز كاري و زهد و ورع معاصران او
 مسلم داشتند و تخم اخلاص و مريض دل كاشت
 قرب چهل سال در عتبات عاليات مجاوره و خدمت
 گذرانيد عاقبه الامر خدمت جناب علي شاه اصفه
 رسيد و اراده او را اختيار و اجازه ذكر خفي كرفت
 و بتصفيه و تزكيه مشغول شد هم با اجازه او منته
 حاجي محمد حسين اصفهاني اشافت در صحبت وى
 ياقت ديگر

یافت دیگر باره بگریدم معلا رفتند و ساکن شدند
 بحر المعارف و انصیف فرمود کونید مکر تصفی فرمود
 که عنقریب بنی محاسن سفید بخون من سرخ خواهد
 کرد بد نماند که در سنه ۳۱۶ در کربلا بدست و قبا بیان
 شهید شد و عمرش از شصت متجاوز بود این نیک است
 از او است ز کعبه عاقبة الافریدی بر شدم هزار
 شکر که من عاقبة بخیر شدم انقی و چه خوب و صف
 الحال و در این شعر بن زبان او جا رسیده که قرانرا
 بدهل و کعبه را بدیر معاوضه کرد و اما خبر قبیل او
 یا بوزارت حاج میرزا آقا سید اکر است باشد با آنکه
 صوفیه وضع و جعل حدیث ترا شیوخ خود جانن
 مینماید چنانچه شهید ناد کتاب رعایة الحدیث
 فی شرح درایة الحدیث تصریح کرده مطلبی نیست چه
 ریاضیا باطله هم در آنرد نیوی نیست و استدر ارجح

اصل آن چنانچه عارف مجاهد ^{الذی} تفحانات الانس و غیره در
 غیره بان تصریح نمود اند حق صوفیه: ^{طیبه} در جلال
 کتب خود شش پس این فقره را باید مرقده ^ع گفت ^{مستقیما}
 و اما اخبار فضیلت انسان کامل و حقیقت انسانیته ^ن
 از اعظم ایات حضرت غر و جل چهره ^{طیبه} با آنکه باید
 صورت شخص ضل را در حال عبات پروردگار ^ک
 خواطر مستمرد داشت و حال آنکه از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله ^و روایت است که لا تعظونی فی بیت
 رفیع و حدیث آنحضرت با طفلی که آنحضرت را دست
 میداست در ارشاد القلوب بلیه مسطور است ^{فقره}
 نهج البلاغه ^ن میا آورد که اطفا فضل و اطلاع خود کند
 و بیشتر خود را بر هوا کرده که بجای این تیری همچو بنید
 از این نحو کلام و استدلال و مثال است استدلال
 باید سکینه امیکس عرصه سیر غنچه جولان که ^س

عرض خود مبری و خمت مامیادک و اما حدیث
 امام جعفر صادق ۴ در قرین مرشد پس فرمایند منین
 است که عقل و نقل از اصدق میفرماید قال الله تع
 و قد تسل نما انت منذر و لكل قوم هاد و قال موسی
 امیر المؤمنین علیه السلام سمع الله امر و سمع حکما فی عی و روی
 الی ارشاد فدعه و اخذ بحیرة هاد فنجی چنانچه خداوند
 عزوجل فرمود ان الله یامرکم بالعدل و الخشایة و اتیاء
 ذی القرب و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی عظیم لعلکم
 تذکرون و فرمود و لکن منکم امة یدعون الی الخیر و
 یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم
 المفلحون و فرمود حکایت من تبغی فانه منی و این طایفه
 که بفضیلت و منکر بلکه کفریات دعوت میکنند پس شد
 و هادی کیست که متابعت کتاب و سنت بخواند که حضرت
 خاتم النبیین با اتفاق ائمه در خطبه و بیاع فرمود در حق
 عظیمه الشان

عظیم الشان را در میان شما میگذارم بعد از خود
 که اگر بان د و عمل کنید گمراه نخواهید شد یکی کتبا
 خدا و یکی فرمایشات اهل بیت و هر عاقلی میداند که
 علم با بند و در نزد فقها متحدین کامل شیعه است
 که متکثفین و مثل سفینه نوح میباشد و
 سفیان ثوری و حسن بصری و ابراهیم ادوم و ابی
 هاشم کوفی و ابان بن ابیطاهر و جنید بغدادی و مشر
 سقطی و عبد القادر جیلانی و معین چینی مرآت و نعمه
 الله کرمانی که تمام سلسله کما صوفیة اجازات خود را
 یکی از آنها میرساند جمیعاً مخوف از ائمه علیهم السلام
 باشند و معروف کرمی که نزد آنها معروف است در
 رجال شیعه نیز از آن ذکر نیت بلخی و کتب شیخ با
 مثل اربعین و غیره بواسطه اختلاط امر خوم با ائمه
 و معاشرت با هر فرق و بوضع او ملاحظه حکم وقت
 ذکر میشود

ذکر میشود و از قدیم الایام بدین حال عواست و
 فضلا از خواص که ارجاع ائمه طاهرين ^{علیهم السلام} ضعفاء ^{شیعه}
 فقهاء کاملین فحام و محدثین اولی الاحترام بوده است
 انظر الی جل منکر و وحدیتنا و نظریه حلالنا و حرامنا
 و اعرفنا منازل الرجال منا علی قدر و ایتهم عنا و غیر
 ابن اعبین فرمود اجل فی مسجد المدینه و انت لک
 فانی چنان بی مثلک مشیعتی و فرمود فنجعتنی
 موت ابان و نودیمان شیخ مفید و الصدوق و
 صفار قمی از متواترات و آنکه صوفی وقت ادعا کرده
 در تفسیر شوالجازه معروفه فیما بین سلسله صوفیه
 از زمان ائمه بوده و متاخرین از فقهاء از خاندان
 انکار میکنند غلط محض است چیزی که بوده بالبداهت
 که خود میدانند لکن میخواهند برعامین از خود ^{شبهه}
 کتلم را و بیوشتند از عوام کالانعام بله اصل

انحراف و بنایین خود با ائمه معصومین تکفیر ائمه و
 فقهاء اصحاب ایشان بوده سلسله کلابیه را و متحد
 از مجاله ایشان چنانچه بعضی اخبار را بنیاد گذشت و
 از رساله مرتبه حلاجیه که بالف مرجوم شیخ مفید است
 و قرب الایمان والصدق واقضاد شیخ طوسی و
 کتب عماد الدین ابی حمزه واضح است و آنچه فائده سوره
 دلچهره سود خواندن و عظم زود میخ آهنین بر
 ولو اننا ترکنا الیمم الملائکه و کلهم الموتی و حشرنا علیهم
 کل شیء قبل ما کانوا الیوم منوا اولوریه و العاد و المانوه
 عند به بین حبت ریاست دنیا چه کرده برادران یوسف
 بجهت یک حرفه در پدیران یوسف زیاده برایشان
 چه کردند شیطان برای کوچکی که از حضرت آدم نکند
 چه کرد قومی که بیت سال و زیاده موعظه پیغمبر
 شنیدند و در گرامین نشاند چه کردند و کفیه با الله

شهید اسمره ابن حنبله را از اصحاب پنجم بود سرکاد
لشکر ابن زیاد را اختیار کرد و برای قتل حضرت سید
الشهدا ابا عبد الله بکربلا شد چنانکه در شرح ابن ابی
الحدید و فتن مجاز الانوار است بلکه بر تو نوشته
فتوی بوجوب قتل آنحضرت باین نحو که آن الحسین
ابن علی خرج علی امام المسلمین یزید بن معاویه فوجب
علی كافة الناس فغدر و قتله و شریک او شد درین
شرح قاضی ابن قسوی از ان قسوی کتبت
که یزید یان بایمان بخواست اما آنکه گفت که مراد
از تفکر یک ساعت که بهتر است از عبات شصت سال
فکر در صورت مرشد است افتراء عظیم بپیغمبر است
و داخل میشود در قول آنحضرت که ستکبر علی القبا
فمن کذب علی متعمدا فلیتو و مقدره من النار و در
صحیح تفسیر ان از ائمه اطهار رسیده است مثل آنکه

بروی و بکونی ابن ساکونک یعنی تفکر کمی در این امت
 دنیا ناسب قطع توان توجه بیان و اقبال تو بر امور
 نافع در اجرت شود و اخبار در این معنی بسیار است و
 کدام احدی از امت این پیغمبر روایت کرد که فکر در صورت
 مرشد عبات است چه چنانست سال عبات بلکه
 تمام امت از فرق شیعه و سنی و بلکه اهل ملل دیگر
 میدانند با اتفاق که این مخالفین دارد بالضرورة
 با آنچه محمد بن عبد الله از شما حقیقت آورد و مدعی عبات
 بودن ان خلاف ضروری اسلام است فرموده و از اسلام
 بیرون رفته متدین بغیران شده مثل انکار عبات بود
 صوم و صلوة و اما انکه مراد ائمه علیهم السلام که ظاهر کرده
 اند این بوده پس لایق است الله علی القوم الکاذبین قل
 هاتوا برهانکم انکمتم صافین عملا و ندکها و اذتم و نه
 بر متابعت ظن آنهم الا نبطون این فرقه ضاله را بسین
 که با احتمال

که با احتمال بلکه ظن یا قطع بر خلاف محبت میدارند
 و دین و عبادت بلکه معبود برای خود می سازند
 پس چه فرست بین ایشان و عبده اصنام نمیدانند که
 امام زین العابدین کدام مرشد را در ذهن خود می
 گیرد که میفرمود که اگر بگویم که از این علم خون مرا حلال
 خواهند کرد و اینها چراقتند با حضرت نمیکند که از او
 ظاهر نگینند و حرام بقول خود و استدلال خود مرتکب
 شوند و ایامیر المؤمنین کدام مرشد را در حال ایام
 بعد و ایام نستعین در نظر می گرفت که بزعم ایشان
 قول آنحضرت که **الله محبت علم مکنون علم الوهیت** ^{صطبرتم} **بدلاً**
 اصطراب الارشید فی الطوی البعید اشاره بانست و
 هرگاه ائمه میفرمایند که بایدان علم مخصوص مکنون و
 مسطور باشد این فرقه در مداریه از کجا بر مطلع شدند
 و چرا انوافاش کرد ما هذه الحقه ظاهر این فکر این طایفه
 که مخالف با ضروره

که مخالف با ضرورت شرع و عقل است ای بیچاره فکر
 عظمت واجب کمال علم و قدرت او و تفکر در صفات
 در صفات اولیاء خدا که بان برسد وسعت علم و قدرت
 و رحمت و غضب پروردگار چنانکه فرمودند تفکر
 فی صفات الله ولا تفکر فی ذات الله وایضا فرمودند
 سب اعرف الله وما لله ایه اکبر می چند دیگر است و وقت
 دارد در حال نماز و توجه بخداوند دل را از توجه
 بفکر در مطالب علمیه تا آنجا کند توجه ممکن نیست
 از این شریفه ما جعل الله لرجل فی جوفه من قلبین وای
 است مثل کارم که هر جزئی تا نرود آمدن جزو دیگرش
 ممکن نیست و مختص خداوند است لایفعل شأن
 شأن و نعم ما قیل جوالف و حدش در دل در پیش
 نیست خانه تنگیت دل چنانکه پیش نیست لای
 دل عرش مطلق است بر او استوا حق زانجا درست کن

قیاس است و ای دل صورت محسوسه ای جهل باشد
 در دل داشتن معللا با آنکه ذهن چون در اول امر این
 محسوسه ارد باز جهت جمع میشود غلط است چنان
 توجه بمحسوسه او هیچ ارتباطی بآنکه صورت حقیقیه اش
 حجتا که خدایند است ندارد و اعتقاد حصول اعتقاد بان
 خلاف ضرورت اسلام و نیز که است مضافا با آنکه از پنج
 معلوم است چنانکه محقق قوی نیز در جامع الثقات بان تصریح
 فرموده که آن خدعه و مکوسیت که بان که بکم میکشاند
 مریدان بآنکه مصل خود را خدای او را قرار کند و خطا
 در ذکر او کند چنانکه شاه نعمت الله که مخبر و مرشد کما
 طریقه ذکر و فکر است بزعم ایشان است که دید عالمی
 جوهرش حق اینست این است هر موز مطلق بنیم بجا
 همچو سید ^{کوبه} انا الحقیم بر حق یلوح و تصریح بان در کلمات
 ایشان بسیار است و مغرور میشود که خواهد در اوصاف
 الاشراف بعض

الأشرف بعض کفریات انجمن است را توجیه کرده چنان
 بافضای زمان است مثل تقیه فرمودن و گفتن هر
 و مأمون یا امیر المؤمنین و شهادت در باره ابی بکر
 و عمر که هما امامان عادلان کانا علی الحق ای مامان
 من الذین یدعون الی النار کافالتم ائمة یدعون الی
 الی النار عادلان عن الحق الی الباطل کانا عادلان علی
 امیر المؤمنین و الاکتب من هجوم مملو است از قلع و
 انجمن است کما لا یخفی علی المتتبع و اما طریق ذکر ایشان
 پس ذکر جلای ایشان تماشا زار هویت رفیع و غنا
 شهنشاه و حرکات سفیهانه بسیار دارد و غیر الی احشای
 العلوم میگوید غنا از قرآن خواندن افضل است با آنکه
 خداوند مؤمن را وصف فرمود که عن اللغو معرضون و
 فرمود واذ کربک فی نفسک تضرعاً و حنیة و در کربان
 امیر المؤمنین ع روایت است که من ذکر الله عزوجل بالبر

فقد ذكر الله كثيراً أن المنافع من يذكر وناله علانية
 لا يذكر ون في السر فقال الله يراون الناس ولا يذكر
 الله إلا قليلا ودر عدة الداعي وغيره از رسول خدا
 باي فراد ذكر الله ذكر اخا ملاقا لما الخامل قال الخفي لما
 ذكر خفي ايشان وان ينه عنوان خاص شريع وبتعدا
 مثل نماز پنج ركعت ووجوب تسامح در اذلة سنن مجاه
 او ردن ان خوب بودا كه مناف با شرعيات نبود و يقين
 به بدعت بودن و وضع ان در مقابل عبادات شرعية
 نمي بود و اما بان وضع كه بان اجازه ميدهند و
 مرشد و اشط ميدانند كه حاضر باشد در نهن در
 ان عين خلاف شرع و حرام بودن بلكه كفر بودن
 عقلا و نقل ثابت است و احتمال فساد ديگر در
 ان هيئت تركيبه ميرود اگر چه بخصوص ندانيم و از آنچه
 اسماء الله توقيفي و تيز عبادت تعبد است حتى انك
 مال الدين

در کمال الدین شیخ صدوق وارد است که امام فرمود
یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و مروی گفت یا
مقلب القلوب والأبصار ثبت قلبی علی دینک ^{و انحصرت}
فرمود خداوند مقلب القلوب الأبصار است و لکن چنان
بلو که من بنو تعلیم کردم و در رد عاقل از غروب امام علیه
فرمود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد وله الملك
یحیی و یمیت وهو حی لا یموت وهو علی کل شیء قدیر ^و
مقرن بان کبیده الحیز را حضرت فرمود ندیدید الحیز
ولکن قل كما اقول الى غير ذلك وقطع است که این ذکر را
ائمه طاهرین تعلیم نداده اند و الا بزکمان اصحاب ^{ایشان}
و خواص شیعه باید در یک صلی یا کتابی انرا ذکر یا ترا ^{بت}
میکردند یا با اولاد و تلامذہ خود تعلیم میدادند یا
انهم که اهتمام میفرمودند در نشر و تدوین امور ^{بنفسه}
و امریان میفرمودند اکتب و ثبت عملک فی مینی عملت و
چند قدر مناجات

وجه قد رسلجات و او را در عهد از ائمه فقها شیعہ
 نوشته اند که کتابها پر حجم از آنها فراهم آوردند
 سید اجل صاحب کرامات علی ابن طاووس و جملة کتابا
 در عا اضافه فرموده به کتاب اصلاح کبیر حدیث شیخ
 طوسی و ابان ابن تغلب محمد بن ابی نصر زینبی و محمد بن
 ابی بصره و غیرهم از اصحاب ائمه کتابها در عهد او را در
 علاج و ساوس نفس نوشته اند و از این ذکر کردی
 خبری ندارند و همچنین متبصرین متاخرین از جمله شیخ
 مثل شیخ خرمی و علامه مجلسی و ابن مهدی و محقق
 میرزا ابوالقاسم کبیر خبری از آن ندارند و بنوعی منع از
 و کفر دانستن ثمره آن مجلیه در ده ساله سیر و سلوک
 که در آخر عمر و وقت خود عملا و علما مرقوم داشته اند
 بعد از ایشان با دگاو او را در شرعیه فرموده موشک
 مکن اگر ایمان بخدا و رسول داری در آنکه از کار او را

از ائمه طاهرين ۴ مجتهد است از او مراد فضیحه که تالیف
کرده آنها را بقیلیت از جاهلین مسدعین که ترک
کردند اکتفا بجاهل بیت را و بکشاف بر بطلان و
کذب که مخفی است که کسانیکه در طریق اجازه آن
می باشند همه مردمان جاهل متجاهل بسوق و کفر
باشند مثل شاه نعمت الله که همان توابع هرات که علو
ظاهر بر او رسید جلال الدین خوارزمی و قاضی عضد
الدین زعامه خذ کرد و بگوشتا کرمانا آمد و قبرش
در قریه ماهان معروفست و فرار شرح اشهاب الدین
اعلی و الحج کفی ساخت و متنش بصد و چهار سید تار
فوت او را عاف اسرار وجود و کک لفظ حبه الفرزد
که شد و شیخ از هر طوسی زاو حقه پوشید و حافظ
شیرازی پدر علامه دوات و علامه شریف جو خادمت
او را در یافتند و بعضی اشعار از او در حد وجود و

خلدی گذشت و از اشعار او است نظم در مدح و عالم
 چون یکی در انده اشیاستی هر یکی در ذات خود ^{بک}
 به هم ناسته جیش در با اگر چه موج خواندش ولی
 در حقیقت موج در با عین آن در باسته و محمد غزالی
 سنی که نه صد و نود و نه رساله دارد بقول او اکثر
 انها کفریات است و احیاء العلوم و کتاب المنقذ من الضلاله
 که طراف و صاحب و صاحب سید بنی معاصر جمله از آن ^{کها}
 ذکر کرده اند و بر اضلال او افزوده شده چون ملاقات
 با ابو علی قاری میگردد و برادر کهترا و احمد غزالی که کفر او
 غنی از زبان و در مدح و منا و غیر آن مشروحاً عنوانست
 و درید شیخ ابو بکر نساج طوسی میباشد این دو شعر را
 خوب ساخته بیت چون چتر سفیدی رخ بخت سیاه با
 با فقر اگر بود هوس ملک سفیرم تا یافت جان خزان
 ملک نیمه شب صد ملک نیمه روز بود نیم خرم
 و اگر بخواهم

و اگر بنواهد بسط دهم کلام را در اثبات کفر سلسله اجاز
 از توضیح و احتیاج کرده ام و مطعن علماء کما ملین خواهم
 کرد بدید که عشر شریف را در چنین امری که اظهر من الشمس و
 و ابین من الاموال است صرف کرده ام چه خوب فرموده
 صفی الدین اردبیلی حمد الله علیه که مدت سی سال
 بهدایت خلق اشتغال است صد هزار بلکه زیاده
 هدایت براه حق نمود که متابعت فقهاء شیعه فرمود
 و میفرماید از این ذکر فرموده چند از این فکر در این
 ایهها استین چهار هزار کرد بجهت خالی نبود ^{بصیرت} _{عترت}
 یک دو بیت از عارف زمان یعنی الحاج میرزا هاشمی
 زو کرا بن حاجی ملا محمد استبزو ار که هشت سال
 در نزد ملا اسمعیل اصفهانی و احد لعین و ملا علی
 نوری حکمت دیدند و شرح منظومه با متن در ^{حکمت} _{درا}
 از ایشان است در منطق نیز بقدر رسید بیت و
 سر هفتاد

در فقه از اول طهارت تا آنچه منطوقاً و مشروحاً
 و زیاده از سی سال در سب زوار درین حکمت گفت
 و هاشمی برکت ملاحظه و غیره و شرح دعا خواندن
 و صباح نوشت و مرآة الهدایت العارفین و غیرت
 دارد و والد مثل زعمای ^{متن} مقبول بود مینویسیم میگوید
 بیت اقتان پر تو مرات دل نورها دل ما مظهر کل
 کل همگی مظهرها خسر و ملک طریقه تحقیقت اینم کله
 از فقر تبارک ز فنا فسر ما و له شاهدان در پرده
 مستورند ولیک ماه به پرده باشد در نقاب
 دیدم اندر بنم میخوران شدی هم تو شاهم تو
 ساغر هم شراب و له ای که با نور خرد نور خدا میجوئی
 خولش بین عکس نظر کن بکجای پوئی و این بین را
 چه خوب گفته جز نور علی عیت اگر درک و بود با
 غیر علی کم نشیر که بود کوبید دم مراد علی اینم اد
 ای کاش که

ایگاش که هر دم دم مرین بود و بدانکه نامیدن اثر
 بد که خفی بجا انت که ذکر با سه قسم نمود مانند جهر
 و سرف و خفی و آیت و روایت ز زاده عن احد الصاقین
 دلالت زبان دارد که سه قسم ممکن است قال علی علیه السلام
 الملائكة الا ما سمع قال الله تعا و تقدس و اذ کر ربك
 فی نفسک تصرعا و خفیة فلا یعلم ثوابك الا الذکر فی
 نفس الرجل غیر الله لعظمة دردیاض العارین گوید
 ان قسم ثالث که قرار داد نیست که در نفس گفته شود
 که خود نشود ان ذکر خفی معمول بین مشایخ است و
 مدح فرمود حق تعالی ذکر یارا اذ نادى ربہ نداء خفیا
 در عذة الداعی جلالا لکین احد این فہند حلی کرد
 خیمه گاه که بلامد فون می باشد و تجار و کارواند و علماء
 بتیارت انم جویم میر و تدیف فرماید بدانکه واجب بر تو
 مراعات قلب تو هست و بر تو با کنیت هر گاه تو را

به بیند یا مستحور

ببینند یا مشهور بشوی هرگاه مقلب تو باطلاع آنها و
 عدم آنها یکی باشد و خداوند بفرماید بر تو باد با
 باخفا و بر من است نظها من پس تو فکر کن ^{عده}
 فائده در مدح و ذم ناسی احتیاج تو بعمل تو در قیامت
 پس ترک ممکن عمل را انجیالا نکه شاید مانی باشی ^{کریا}
 سرور باطلاع غیر بر عمل مطر ناخوش نیست بلکه هرگاه
 در خود بان زیاد نشاط بر عمل ببینند و عرض او
 باشد که او را تعظیم کنند و بمواج او قیام نمایند پس
 ان ریاست و عمل را از کف حساب بکف حساب نقل میدهند
 و از درجات جنان بدرگت نیران و نیز فرمود ذکر کثیر
 افضلست بهفتاد مرتبه و غیر از ذکر چهار مرتبه ذکر ناله
 است و ان انت که در نرض باشد و غیر از خداوند انرا
 کسی نداند و ورا این قسم قسم را بعیت که از همه را
 افضلست و ان انت که یاد کند خداوند عزوجل را

او امر و نواهی و اوامر و مجایز او برد و نواهی را ترک
 کند بجهت خوف از خداوندان الهی این فرمایش فوق
 شرح است و کار بد که خفی و فکر باطله صوفیه ندارد و کار
 اشتباه کار آنها این کلام را در کتب خود ذکر نمینمایند
 غافل باشند **الله الهای فصل** در جواب زکریای
 که صوفی معاصر در کتاب مجمع الشفاوه که انرا بمقتضا
 برعکس نام زکی کافور بمجمع الشعاع و سوم ساخته
 در مقدمه کتاب گوید صوفی مجدد و صوفی دیندار یوانه
 محض و با اینها کتابی خطائیت زیرا که صنف اول در
 مقصد صدق عند ملیک مقدر قرار گرفته و ثانی
 ملحوظ بحیوان گردیده انتمی بد اندک این یکی از کفر است
 این فرقه ضاله است که میگویند بعضی زچهل نفس خطا
 الهیه و عبادات شرعیه ساقط میشود و بان تاویل می
 قول حضرت حق و جل را و اعبادتک حتی تا نیتک البقیه

چنانکه محیی الدین عربی در تفسیرش بیان تصریح کرده
 و مشوی وجود معاصر در جمله از مواضع که بعضی از آن
 گذشت و این غلط واضح است زیرا که هیچکس بمشبه
 انبیاء و اوصیاء نمیرسد و مجد و عند ملک مقتدر بالا
 ارضاتم البیتین و خلفاء رضین اندر و صلوات الله
 علیهم اجمعین ممکن چنانکه این تطهیر که جامعترین است
 است در بیان ایشان دلاله زیاد و در زیارت جامع
 کبره درین لایحه الفقه صدوق و فرار این ^{الشهد}
 و غیرها من الکتب الصحیحه وارد فبلغ الله بکم اشر من محل
 المکرمین و اعلى منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین
 حیث لا یلیقهم لاهق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه ساق
 و لا یطعم فی دراکه طامع و مواظبه انها بر اداء تکالیف
 و خوف شان معلوم است تا بچه حد بوده و خطبات
 و تکالیف مخصه به نبی در قرآن حمید حمید بستان

و سایر خطایات مشترکه نیز با اضر و زهره من لدین انها
 شامل است فانکار ذلک خروج من دین خاتم النبیین
 و تدین بما جاء به الشیاطین و کفر جنین جاهلی قاف
 ارشاد است ذات نایافته اوستی بخش که تواند
 که شود هستی بخش پس صحیحان چیریت که در اول
 کتاب شریف کافراست که مردم در وقت منداهل صحت
 و سلامتی و ایثان مکلف میباشند و اهل مرض و
 زهمانه که تکلیف ندارند فاتقوا الله یا اولی الاکابر
 و میدانند که هیچ کافر علی زهج پیغمبر یا امامی نقل نکرده
 که چنین امری مخلوق برسانند و من یشاق الرسول
 من بعد ما تبین له الهدی من یتبع غیر سبیل المؤمنین
 نوله ماتولی و نصله حتم در فضل ششم از باب پنجم گوید
 و قوه او امر بکمال رسد و عبودیت بنهایت رسیده
 آغاز هر بیت نماید و تقوی باخر رسیده حشر صحن
 بوله انسانی

برای انسان حاصل کردد خود ثنا گفتن زمین ترک
 ثنا است کین دلیل هستی و هستی خطاست و در فضل
 پانزد هم از این باب گفته که کفر اقیام دارد تا آنکه یا کفر
 شهوگ و منفک از ان بسا کند یا کفر تحقیق است و
 منفک از این قلبی از انبیا و اولیائند انقی کلامی
 ما علیه فید به بین که اکثر انبیا و اولیاء و کافر دانسته که
 انها را محتاج نشد اند محتاج بعبادت خالق خود نبو
 انداز کفر همت الدین و غلاة بالا ترفته هنیئا للمعقل
 به منهاد در فضل سوّم گوید یا روی تو بجانب خودت باشد
 و فکر ت این باشد که تو مقربت خلا شوی یا مرضی در
 پیش خدا باشی یا صاحب کف و شهود و اطلاع بر
 مغیبات شوی بدانکه این دانا تو در دست نفس
 شیطانست و تو را از راه برده یا مخلوق بخود مشغول
 و انانیت و معطل و مهمل گذاشته و مکر کرده اینرا

بالفاصلی زان جمله گفته که قرب خود را بسوی حق بخواند
 یا مرضی بودن نفس خواهی بود در عمل شریک خود را
 خواسته نه خدا را و عملی که در آن عمل ثواب خود را بخواند
 یا غیر خواهی باشد آن عمل مقبول خدا نیست و گفته قریب
 در آیات و اخبار مذکور است آن قرب حاصل است که علة
 عمل است یا قرب است که غایة عمل باشد نه قریب که علة
 غائی باشد و این مطلب را مریوط نام معقول را در فضل
 از باب بیوم شرح و بسط داده و گفته انقرب که در آیات
 و اخبار است قریب است که جمله موجود است در حرکات و
 خود طالب انقربند است بدانند است و مکلف مأمور است
 که انقرب را که بعد از نفس و علائق آن است طالب باشد
 نه اینکه قرب خدا را بر خود خواهد بلکه قرب خدا را بر
 بیخود خواهد یا آن قرب است که بقصد زائد انسان را
 حاصل شود یا آن قرب حاصلی است که عیب نه غایة

عباد و باز در فضل اول از باب سوّم گفته اگر منظور از
 عبادت جمعی از جهات دنیا یا جهتی از جهات عقبی باشد
 معبود او همان جهت خواهد بود و این شخص مشرک یا
 کافر خواهد بود بلکه بدتر از بت پرست است انتمی را غم
 انف ابلیس کوی قبل از اطلاع بر کتب این نامرد کمان میگرد
 که باید چه سواد محض نباشد پس یافتیم که خیر مطالع میکند
 کتب صوفیه را و مراد آنها فهمیده یک نامعقول در
 قالب میکند و بدست رعنا هیچ میدهد بصغون
 الی کل ناعق بی بین تو را بخدا که هیچ سفیهی گوید که
 قریبیکه مکلف باید آن را بعمل بیاورد قرب حاصل است
 که سبب و داشتن بعمل شود یعنی باید عبادت کند
 از اشخاص مقربان باشد نه تابعین شهوات نفسانه
 و علائق جسمانی تا انقربا و بر او دارد بر آنکه عمل را
 بجا آورد بدون قصد قربت نه آنکه حصول قرب را بخواهد
 عمل فرار بدهد

عمل فرار بدهد وایا ممکن است که گفته شود در قول
 خدا بیجا که و یخدا بنفق قربان عند الله وصلوات
 الرسول الا انها قریبه لهم که قریبه وصلوا الرسول یعنی دعا
 رسول غایه اتفاق ایشان نیست بلکه پیش از اتفاق
 بوده یا انکه در رایه شریفه ایما نطمعکم لوجه الله اینرا
 توان گفت بلکه حق است مشهور علیا امامیه گفته اند
 وان انت که اگر عمل ابر انوار اخیره و امن از عبداهم محبا
 او در صحیح و مقبول است زیرا که خداوند در قرآن عید
 مدح فرمود انها که اطاعت میکنند خدا را بر غیبه و همت
 ومن یرد ثواب الدنيا نؤته منها ومن یرد ثواب الآخرة
 نؤته منها و سبخی الشاکرین و فرموده و منکم من یرد
 الدنیا و منکم من یرد الآخرة و مقاعدیث نبوی
 متواتر بین الفریقین که ایما الأعمال بالنیات و ایما الکلام
 امره مانوی نیز همین است و حدیث قمیه بحسب اینست
 و نامیدن این

و نامیدن این قسم را عبادت اجزاء و مما لیک افضل
 قرار دادن قسم اول هم دلالتی بر بجز دارد بوسه کما
 چنانچه شیخنا الیهاء در ربعین تصریح کرده و کل
 شیخنا المرتضیٰ فی کتاب الطهاره و غیرها پس بیان چه
 قدر از کتاب و تشنه به خرابست و از اینجا میتوان تصدیق
 کرد آنچه را که بعضی ثقات ذکر کردند که تفسیر از خود
 این صوفی نیست بلکه اثری از محط قدیمی دیدام و انرا
 صوفی دیگر مبدعی نوشته و این فقیر دست از معانی
 و علوم تهی بتمش رواج داده و مضامین آن فهمید
 و یک شاهد بر آن است که تحریرات و مراسلات
 او را خود احقر دیده ام بسیار و نام بوط منبولید
 عرض اطلاع برادران دینی است که گویا مخورند
 و از جاه منقسمه مخوف نشوند کما قالوا علیهم السلام
 مدح الفقهاء و کرم من قبل ابلیس اجوه نمیدانم پیغمبر
 و ائمه طاهریں

و ائمه طاهرین دم هر کس را بریده اند که یکی بابی مینود
 و ادعای الوصیه میکند و نام عقولها مینویسد
 بچهره رده و انجمنه در میآورد و میگوید یک فقره از این
 کتاب من بهتر است از تمام کتاب الهیه و اگر خواهم ^{مکتب}
 در کجایم می کنجایم و یکی شیخ مینود و مینویسد که اگر
 کسی ذات خدا را خالق بداند کافر است یا جماع علماء
 و خداوند معبود نیست و همچنان بنی و املو اگر سوا
 کنی که معبود کیست و ما عبادت تو را که میکنم میگویم
 مصلحت در اظهار نیست و مع ذلك اسم آن کتاب را تا
 العوام می گذارد و می گوید ائمه زنان پیغمبرند و
 اکرام امام حسین شهید نمیشد برای کوسفند خوانند
 خوب بود و باز ادعا میکند که مطالعه کتاب من افضل
 است از قرآن خواندن و شیخ احمد و سید کاظم هم
 کان و ما یكون من قرآن می انداختند تصدیق می

کند سید کاظم را

کند

کند سید کاظم را در کفری که در او اصرار شرح قصیده عهد
 الباقی افندی بغدادی بنویسد ان احمد همان احمد
 مبعوث است که آن وقت با اسم زینبی که محمد است
 آمد علوم زینبی را آورد و حال آنکه مردم کاملترند
 با اسم اسحاق و علوم اسحاق را آورد و از نتیجه علوم او نقل
 است از علوم محمد مع ذلك در مسائل اینها گفتند
 با شیخ مثل ابی بلبل که میگوید که بملاقات نجاشه بن
 نمینود خلافاً للشیخ احمد فی شرح تبصره العارفة خود
 در ارشاد تصریح میکند بحالته او بنیج و سید مراد
 و مردم را بقیاس امثال خود میخوانند و رساله بر سر
 مظنه می نویسند با آنکه تمام ان اثبات عمل بطن است
 و انسداد باب علم و میگوید جل مطلق بر مقید از قواعد
 مستحذنه است و بچا است ای غیر ذلك من کفر فایده ^{هائز}
 مایکتف عن صفه کفیه و دیگری صوفی میشود و ^ت
 بقصد قرینه و

بقصد قربت را یا مظهر از این میبرد و بت پرستی در عبادت
 که اخصار صورت مرشد باشد در عبادت رواج می دهد
 اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون لبيك على الأقدام
 من كان باكيا فقد هدمت ركانه و معالده و قربت بمعنی
 دوری نفس از علائق اگر برای شما خدا هست که کتر
 علی عافرتند و واقع شد در آنچه از آن گریخت و التماس
 عمل مطلوب شارع نشد و هر و خودش شد و قرب حاصل
 به مقدم غلط و نامعقول است کلا آنچه رسولان نیز تحصیل
 رضای خدا را در نظر داشتند چنانکه حضرت موسی گفت
 و جعلت لیک رب لترضی بلکه امیر المؤمنین اگر کند
 ما عبدک خوفاً من نارک و لا طمعا فی جنتک است در سوا
 و قنایه ها خود مینوشت لیصرف و صبی من التاریخ
 اگر کسی اخلاص و عمل را که لازم است همان امثال امر
 ظاهرند که عبادت اخیالشان اعلی در جاف است و لکن از
 همه مردم مابین

همه مردم نیز میسندت بکند و امیرالمومنین او را
 طاهرین اوست و کار هر بقده و حدیث نیست ^{ابو}
 طمع نیاید کرد و ربط بکلام این بی سواد نندارد بانکه
 رضای خدا که غایب الغایات است نیز بخود بنده راجع
 است چه معنای آن معامله بنده است بوضا و الا
 خداوند عزوجل سخن حواد نیست محتاج بنیت نهاده
 فصل هشتم از باب ویم گوید میراث انبیاء از صف و قانت
 واقفان رجال تحصیل که توان نمود بلکه رسوم ندرین
 و تدبیرین عاقل ادراک علم اخرویست و حجاب بزرگ است
 شعر مانع ادراک است اینجا و قال خون بخون شستن
 محال است و محال است قی اقول چه بردن بسط اقران مجید
 و کتب همونید دیگر و علوم انبیاء همه در صفت واقفان
 راه درین بوده و نامین درین درین یاد درین دانست و
 حضرت رسول و ائمه طاهرین ۱۴ تن درین بسیار نوشتار

بعضی فرموده چنانکه کتب را بعد و سابق اخبار معتبره پراست
و پیغمبر فرمود که دواة و شافیه بیا و برید که بنویسیم
برای شما چیزی که گمراه نشوید و خواب از آن شد که
عمر نکرد است و منع کرد از نوشتن در صحیح بخاری در کتاب
کتابت علم و غیر آن دلیل آورده بر حجتان کتابت رد
علی امامه عمر بن الخطاب و باز این مرد ترویج کرده فعل عمر را
و تصویب آن نموده با آنکه ائمه مافرواده که خلاف
انها را بگیرد زیرا که خداوند در شد را در مخالفت ایشان
قرار داده فرمود اکتب و بئ عمک فی بنی عمک و بئرا
فرمود اجلس فی مسجد المدينة و افات الناس فانی احب
ان یروی مثلك فی شعبتنا و آیات و اخبار در فضل طلب
علم و تعلیم از همد شاهد ما است و سؤال استعدا
و تعلیم اشراق که تاویل بان کرده غلط است و واضح
است که آیات و اخبار از آن نمی گوید و عمل خود را این چه چاره

عامی هم مخالف است با قول و کبر مقتضای آن تقولوا
 ما لا تفعلون تفاوت است که درین و نوشتن او
 ترویج کفریات و طامات ممیت لذین عربی و سفیان
 و قونوی و حلاج و بایزید و امثال اینها از محرفین
 از ائمه است و ما ذابعد الحق الا الضلال و منها در
 فصل دهم گوید اثر صحیح که تفسیر نجاست مقام تحقیق و
 یافتن نمونه علم در دل و نص صریح است که کفرها
 که این اید و تفسیر اینست مطه یا نسبت و حکم خدا چنین
 است مطه و نسبت به هر کس یا نسبت بنو و اگر غیر این باشد
 عمل بر او قیاس باشد اگر چه نص صریح پیدا رفته
 این غلط است در هر دو فقره اما فقره اولی که میخواند
 با و اصل کفریات و بلیندگی از بهای ممیت الذین و
 مقلدین او را امثال خود بکنند فلا یصلح العطار
 ما افسد الذهر و هر کافری هم در آنچه میگوید همین
 ادعا را میکند

ادعای میکند می بینی که میت الدین عربی در خصوص
 فرعون و خدایانند و میگوید موسی جاهل بود با
 نکه خدادوست دارد که در هر صورت عبادت کرده شود
 و از اینجهت منع کرد از عبادت کوساله الی غیر ذلک ^{من الکفر}
 و الهذیانات و باز میگوید جمع آنچه در این کتاب نوشته
 از پیغمبر است و با ما انحضرت آنرا نوشته و اما ^{نشره} تا
 که عرض او ابطال طریق فقهاء اعلام است که تابعین
 ائمه نام میباشند که فرموده اند علینا القاء الأصول
 البکم و علیکم برد الفروع و عمل بمومنا و اطلاقات را
 بدون تصریح باطلاق باحصول ^{نک} از اختراعات
 تیار است پس دان زاجع علماء اعلام و طهیه ^{تستند}
 لولات ائمه نام و اصحاب کرام ایشان بیرون رفتند و ادعوا
 و بسواد خود داده نظم ناموس عشق و رونق عثمان
 برده اند عیب جوان و سز نشی میبکنند خرق قلب بره

جمع بت حاصل

شیخ نشد حاصل نشد و هنوز باطل در اینجا است که اگر کسی
 کند گویند بر عشق مگوئید شنوید مشکوکی
 است که تقریر میکنند بدین معنی که رفتن کار بگریزانی
 خود فرودشان بکوی می فرودشان راه نیست بچاکه را
 حب جاه و مال گوید که هیا نمیکند از علماء که بر طاعت
 و توفیق او مطلع خواهند یا سخن بنجید که امری است
 یا خوشی تو سیاه به با این که چه در دماغ دارد
 منهاد در فضل سیر ز هم بلکه در جمله احوال را با
 دل شیخ مربوط ساخته که معنی مرابطه ما مؤمنان است
 که هیچ وقت از یاد شیخ نشود پیوسته مرابط شیخ و
 صورت او باشد نهقی این بت پرستی و کفر خطی
 است و دل بندگان خدا را که عرض الرحمن است
 از یاد خدا غافل نمودن و منزله شیطان قرار داده
 و باز گفته که صورت شیخ اسم خداست شیطان

رضت طلب است

فرصت طلب است تا بندۀ خدا را از اسم خدا که رابع
 است غافل دیند و بر او سوسله نازلده آنها این خود
 و سوسله نیز که است لبس فوق العبادان فرید به بین
 چگونه شیطان تابعین خود را فری سوار بش می کند
 و بزبان ایشان میدهد که شعر کنند و بگویند کما
 فی المشوق چون خلیل آمد خیال یامن ظاهرین
 معنی آن بت شکن و عجیب نکره فضل و یم از با
 ششم است لال آوردن بر این کفر که تعبیر با خضار
 صورت مرشد باشد در نماز و غیره ای کونو ۱۴
 الصّاقین و کلام الرّقیق ثم الطریق و اخبار نشستن
 در حضور علمای فلیض حکو اقلید و لیکو اکبر که فکر سخن
 شرعی و مقدسه ایشان را برض ما الخویا مبتلا کرده
 تا خوی نیا و عدای با فری هر دو بر ایشان جمع شود مثل
 این است لال است است لال مجدبت فقه الرضا که خلا

مفاد آن توجیه بعضی

مفاد آن توجّه ببعض ائمه معصومین است و توسّل
 بایشان برای قبولی عمل کما فی الدعاء اللهم انی اتوجه
 الیک بنبیک نبی الرحمة وورد و اقدمهم بین یدک
 حوائجی لهذا جانوری در کتاب مستدرک الوسائل
 در باب نیت میفرماید این حدیث هیچ ربطی با کلاویز نابر
 از صوفیه ندارد منها گفته چون بد خانۀ عالم در
 در نیند و انظار بکشد و صوت برکامذلت کذا
 و بر اینست در پیش غیر الزمین بوسید و بر کجا
 افنادن انقیابین هم تشیع و بدعت است و هر یک
 ضلالت است و هر ضلالتی در اثر است حیوان
 چه اگر سجده بر آخذ است در همه جا است و اگر
 شیخ است بعنوان خصوصیت مثل صلوة صحیح تشیع
 است و حرام منها در فضل اول زباب سوّم که چنانکه
 نور ضعیفی خالی از حقیقت نور نیست هم چنین است
 وجود خالی از حقیقت

وجود عالم از حقیقت وجود نیست و اینست معنای
 حکما و عرفا که گویند فاعلیه حقیقه بتألیف نه بخ
 فاعلیه بنا و بناء و اینست معنای ایشان که گویند
 بسبب الحقیقه کل الأشياء وليس شیء من الأشياء
 تو یک چیزی ولی چندین ضراری دلیل از خویش
 روشن تر نداری یعنی حال واجب نسبت به
 ذاتیه از وجود حال نفس شوی است بجهت بصح
 ان يقال النفس كل القوى وليس شیء منها و این
 فصل نیز گفته اند غلاطه و مسیحیان و عیبات کنند
 کاذب عناصر و موالی و انواع طبیعه و همیشه از این
 جهتهاست که اینها مظاهر و صفات حقیقیه مستقل
 و محاب حق قرار داده اند و اگر نه چنین بود که اینها
 مظاهر حق و آیات و اسماء حق نعم شانزدهم استند
 و عبادت میکردند البته مذهب نبودند اینها

تقریر این

تقریر این احمق میخواند که هموار کند بر غیر بدکاران
 که او را عیب است کنند بانکه زمین را پیش رو او به
 بوسند و سجده کنند و در این طلب طائفه بخندند
 شیخی نیز با او مشفقند و میگویند باید عبودیت خدا
 و رسول را نمیدانند زیرا که شناخته نمیشوند
 بلکه ما باشیم و میگردند کسی که بخیر است و تبار
 کند خدمت و عبادت انکس کرد موافق همان که نمیت
 الدین عرفی است که در خصوص الحکم میگوید هر کس
 در دعوی خود ادق بود و لکن در آنکه محض در
 میدانست کاذب بود و میگوید هر کس بر ایمان
 مرد و هر کس که منع نکرد از کوسالده بیست سال
 که محی است که آن الله بجهان بعد از کل صورت و
 موسی جاهل بود و اینرا نمیدانست که خدا
 در آنست که در هر صورت عبادت کرده شود با هر

دعوی گرفت

باید

دعوی گرفت و منع کرد از کوه ساله پوستی سبستی^ع
 ان بود که میدانست^ل بانکه تو میدانی که هرون
 عند یکر او برده و خداوند کار موسی را در مقام
 حقانیت و مدح در قرآن مجید حکایت کرد و این دو
 کافر از ان می پسندند و عبات هر چیز را بعنوان
 مظهر تیر جان و حلال می نمایند هیچ معارضه باقران
 و دین از این بالا تر باشد اگر با آنها بگویند که شما
 در حقیقه با غایب خود یکی هستید و امتیاز مجرد
 ماهیت است که علی^{ست} التبت بدشان خواهد
 آمد کما قال علاء الدوله السیمنا فی حاشیه الفتوح
 فتبالم و تصافل هل انبکم بالأخضرین اعمالا الذین
 الذین ضل سبهم فی الجموة الدنیا و یحسون انهم
 یحسون صنعا منها در فضل هفتم از باب سیوم
 در مسئله بدل گفته که جمیع انبیاء از باب مشاهده

خود را رسیدار شدند که ترک تقدیر اول و ابتداء
 تقدیر دیگر است در عالم غیب اما کیفیه او را
 بداند تحقیق که نقص و جهل و محجری بر خدا است
 نیا بد خاصه عبدالمطلب بود اشرفی بن غلط و کفر
 است و خود از ابواهم و موسی و عیسی علیهم
 السلام و افضل استن است زیرا که میگوید که من
 و همیش را میدانم و انبیایم دانستند خیا بر میت
 الدین در فصول دعا میکند که من معراج کنم
 و انبیاء را مسألی تعلیم دارم و آنها را کامل کردم
 بعد از صوت آنها و بعد انصوب بیان کرده و بعد
 بدار که کمان کرده او میداند و انبیاء نمیدانند
 اند بانکه محقوم که بداند دانست که بد و زاستعد
 و قابلیت میدهد خداوند چیزیها میباشد که با
 استعداد است و استعداد آن خیالات عالم کبیر
 خیالات

خیالات عالم صغیر متقاوتست و باز میگوید این مسأله
 باین طور نمیدانستند باین جاهل میگویم بلی هیچ حقیقی
 بنار و نیا با نبیاء چو شد متابعت کردی غزالی را در احیاء
 العلوم و الجمال که میگوید فعل خداوند مثل فعل سبع و
 در نیکانست که میدزد که میخورد که میزند و هیچ باک ندارد
 که خوب است یا بد است کار او ای نادان در امر امانت
 حضرت موسی کاکم و حضرت آمنه بن عمر کوی نصیر صحیح
 صحیح و زیبار است که بد او واقع شد یا اما امر خداوند
 عز و جل بدون قابلیت و استعداد بیان دو اما صحیح بود
 مثل فعل سبع که غزالی گفت تبارک و تعالی انبیاء عالم
 به بد بودند و صحیح آن نه مثل یهود که گفتند ان
 الله تبارک و تبارک و تعالی من الامر بله کل یوم هو
 فی شان و بحواله ما اذناه و ثبت قال اللصاق عمه
 الله بنیاقط حقیقی یاخذ علی الامم و الله بالصوت یتوخلع
 الانذار و ان الله

الانداد وان الله عز وجل هو ما يشاء ويقدم ما يشاء
 وسائر اخبار بده مثل عدم موت عروس ^{خدا} كه حضرت عيشه
 وعدم موت يهودى كه حضرت رسول خاتم خير پاد
 وغيره ان اينها همه مقرون بعلته وحكمه بود نه انكه
 خداوند بسبب علت انرا مقرر فرود نمى بنمى كه
 بصدق كه دادند بايان حيوته دادند بلكه ^{مستورا} در
 بيا است كه چنان است اين لفظ مثل اينهمه ^{هم} و بعد
 و خيال ما كز اين ويد الله و وجهه الله يعنى ظاهر ميشود بر
 غلق چيزى كه ظاهر نبود مثل صدق در دادن عروس
 در علم خدا و ندانند عز وجل بود و لکن مطلع نغمه و نه بود
 بران مخلوق را و بدون ان اسباب موجوده مقتضى
 بود و اينست معنا كل امر متجدد باقراب الله مادام ^{سب}
 الضياء البدل من لته في التكوين منزلة النسخ والتشريح
 الى قوله قد من شره ولا بداع في القضاء ولا والنسب الى اجاب

قدس الحق والمفكر المحسن من ملائكة القديسين
 فيمن الدهر الذي هو طرف مطلق حصول الفاعل النبات
 النبات ووعاء عالم الوجوه كلها وانما البدن في القدر
 في امتداد الزمان الله هو فوق النقص والحمد لله
 زيد الكرم فصل في حوشته تسمى كقريه اسيد
 تسمى بمسافهت فرسخ ودر عهد دولت العاقبتوا
 سلطان ابوسعيد خان در تيرين مربع بود وكثر از
 اوله بامر شيخ خود بها الدين يعقوب تيرين حوشته
 هفده سوال منظوم از سيد مير عيني هروي بنظم
 وبعد بران افزود و شروع بسيا بران نوشته اند بهتر
 از همه مفاتيح الاعجاز شيخ محمد لا هيد نوربخشي است
 در انجا كويد تومي كوتاه مر خود اختيار است تن من
 مركب جانم سوار است نذاني كين ره انش پرستي است
 همه اين افت شومي نهسته است كدامين اختيارا

ای مرد جاهل کسی را گوید بالان باطل چه بود و
 یکسرم چه نابود نگویند اعتد از کجا بود مؤثر است
 اندر همه جا مندر حد خویشین پای هر آنکس که ^{باید}
 غیر بر است نبی فرموده کان مانند کبر است چنان
 کان کبر نادان اهرمن گفت مر این نادان و احمق و او
 من گفت بما افعال و اسبته مجازیت نسبت خود در
 حقیقه لهو و بازیست مقدر کشته پیش از جان ازین
 برای هر کسی کار معین خیار کی یا لا ابا علی است متوجه
 از قیاسات خیالات است چه می دانند از لا میرزا اهل
 که این یک شد و محمد و ان ابو جهل کسی گوید با خدا
 خدا چون و چرا گفت چه شریک حضرت ترا ناسزا گفت
 خداوند که در کبری یا کرامت که او میرزا اضطراب است
 ندارد اختیار او کشته مأمور زهی مسکین که شد
 مختار مجبور و همچنین ملای روم علی در چهره ^{کرد}
 که حضرات امیری

که حضرت امیرالمؤمنین ابن علی علیه السلام لعنه الله فرمودند
 حقیقاً عمل دست حق چون زخم بر دست حق دامن
 دق و تومیلان که در این مذهب بحسب ابطال شیخ
 ادیان و ثواب و عقابست و میخواهند بتوجهت
 غیر وجه کفر خود را بر علماء و فقها و تابعین ^{شعیر} شریعت
 و لکن نمیتوانند و ایند همی انابعین بنی امیه ^{تقی} برای
 بانها و اسان کرد ^{ند} شیخها و نکاح ^{ند} محام را بر آنها جعل
 و قلند از نبل و کاهل تابع هو او هوس و سپک ^{ند} کان
 غافل از حشر و عت ایشان امتاعت کرد ند مجتهد
 کلاب یگر اجازه شرط کرد ند و اینرا خوب گفته است
 همان محمود نام چه شیخی و مرید این چه قید است
 چه جازهد و تقوی بن چه سید اگر کو تو باشد
 در که مده بت و زنا و ترساق تو را به و ابو علی ابن
 معروف به شقیق بلخ که از تابعین و خلفاء ابو ابراهیم
 است و از او اسلم

است و از او اسلام است و محاصره مرید او است از سلسله
 شطاریه و در سنه یکصد و هفتاد و چهار در راه و راه
 انزلی به کناره و فرزند تشیع کشته شد گوید صوفی که بجز
 برضایت از ازلت که بجز بفرزند خوب کار است
 و خواهش طبع دست او چنانند هر مجید و مشتاق
 بت زاریت و صوفیها از اماما که همه از کرمات^{هان}
 ناقص است دیدیم و ظاهر و باطن انها را فهمیدیم ^{بغیر}
 از تحیر احقان و طلب علف و نان غرضی از ایشان ^{بناقصم}
 و جاهل مسائل و احکام بے قید در صلوة و صیام
 باشند و همین طور شهادت داده عالم را ^{بناقصم}
 در حق صوفیها از همان خود از نور علی شاه و متاق
 علی شاه و امثال ایشان که عالم فقیه همگرا ^{بناقصم} اقا محمد علی
 که شاه حکم بکفر و قتل ایشان کردند و از این صبا
 بتان التیای که فلند ریت عازان بخوابد گفته و از
 جمیع علماء

جميع علماء نجف شرف و کبر بلا معلا تیر چون مرید
 نور علی شاه اصفهائی است که مدت در عنبات عالی
 سقاء میکرد و فقها خجال اقل و کردند پسر احمد پاشا
 حاکم بغداد در رفت و از اینجا بموصل و در سنه ۱۲۰۰ اوفات
 یافت و گذشت عبدالصمد هم که مرید او است و نو
 علی شاه ولد فیض علی شاه طبری است و فضا علی شاه
 که والد فضل است مرید سید معصوم علی شاه همدانی
 می باشند که او را علی رضا کنی بر اضلال بایران
 فرستاد و از سلسله نعمة الله می باشند عاقبت
 معصوم با علمای عراق گشتند و مظهر علی شاه اصفهائی
 و مفقود الاثر شد ظاهر است او را نیز علماء حقه ملامت
 محمدیه گشتند قطب الدین شیرازی که اسم او سید محمد
 است و مرید شیخ علی القزاقی اصفهانی بود و سید محمد
 و شیخ احمد کاشانی و ملا محراب جیلانی از او اخذ کردند

قصبه عشقند سقوط تکالیف رطب ^ب تا ذکر کرده در اینجا
 که گفته بلا عمل لا ینجان الیه الا اذا اعتبقا والقطب
 له علم ولا عمل لکن بر حمت العلیا فقد وثقا پس زانچله نیز
 بی یابی که این فرقه از فرق طرف مقابل ^{دین} بن پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله} معین
 او میباشند و مؤد ^{مؤد} جمله شریعت ظاهره بطبع ریاست باطله
 و فراهم آوردن اسباب ترقی و تنعم بر ^{برای} خود و متابعت
 احمقان ایشان را برای نت که اسباب اسوگ و هوا پرستی
 برای مردم فراهم میاورند چنانچه متابعت کردند ^{ند} تلبلا
 و کسلاف و راجه طلبان و افسار شریعت انداخته کان سید
 محمد شیرازی بن میفرماید معروف بسا بر آنکه اختراع کرد
 برای طمع در ریاست و در روز بدترین کفرها و انحاز ^{فصل}
 بدانکه چند قبل مردی زاهد شپزار موسوم ^{میرزا} علی ^{میرزا}
 ابن میرزا محمد ^{میرزا} خا ^{میرزا} زار ^{میرزا} قلیلی پیش سید کاظم ^{میرزا} شتی ^{میرزا} ^{میرزا}
 از باب ^{سن} اجن ^{اشامید} و قدری هم بر ^{یضا} باطله ^و

تسخیرت من عمر محسن خود را صرف کرد در افتاب کرم
 بوشر سزایم آمد چون بساطالب جاه و ریاست بود
 و اهلین ان نداشت مایوس شد مفضلاً آنکه هر مبدی
 و مضطر با عواشطان رحیم مرید پیدا میکند دعا بآید
 برای امام غائب کرد بنا کرد بعبادت اباطله که بکه بر همه
 بافتن و صدوده سوره ساخت در شرح سوره یوسف
 و چون غلط بسیاری در عربیت داشت گفت من قطب
 زهانم و جمیع عالم در دروین میگردند و عربیت و حرف
 مرا سجده کردند و از قید نالیدند من آنها را ازاد و سر
 بخود کردم از عمل و معنی پس برو معنی بیا و بزنی یعنی بخور
 استعمال میشود و عرف هفتاد قسم است این یکم است
 و احوق فهمید بنا بر این تفهیم و تفهیم و تمام مطالب شرح
 و عرف از بیان برداشته میشود و افاده استفاده مقاصد
 شکل میشود و هر کافر که بگوید که ست نبی را مقبولند

بگوید من

گویند اللهم صل على محمد وال محمد فقد كرهه بودم
 چنانکه صوتی مخاطب که جواب زکریات میگوید و میگوید
 داده بانکه زبان هندگ زبان دیگر است و لکن ^ن ^{مضا}
 از آن لعین قبول کردند و از این صوتی هم قبول میکنند
 و از خدا و رسول قبول نمیکند که قتل سابق نبی و مشرک
 بدین در شریعت واجب و لعن و قبری از فعل کفر و مکرم
 بان لازم است و حتم او در حقیقت هر کس از باطن امر ایشان
 با خلیفت میماند که افعال او هم مثل اقوال سر بخورد کرده
 اند و معتقد بقید شرع مظهر نیستند چنانکه دختر عالم و
 کامل اخوند ملا محمد صالح برغانی زوجه شیخ محمد پیر عمش
 اخوند ملا محمد تقی که اسم او زین نواج بود و او را گاهی
 ثرة العین و گاهی شمس الضحی و گاهی بدر الدجی میزدان
 او می گفتند به جهان با انها می نشستند و در دامن آنها ^{قرار}
 می گرفت و دست بگردن ایشان میگرد و می گفت انکند

از وحی فلاح من میدان و او را به بوسیدند و
 دست بستند و میزدند و می گفتند زمان فتره است
 و تا امرباب ظاهر نشود و جمیع بلاد را از زمین واقعند
 کنند تکالیف ساقط است و مریدان خود را فرستاد
 که دعوی آن ملعون را خوند ملا محمد تقی را در شراب عبادت
 شهید کردند و یک شهر امام باجملا محمد علی باورش
 که آن تلامذه شریف العلماء بود و مذهب مسلمانان را
 گرفت خوش گذرانیدند و الحمد لله که جمیع چیزها آنها
 دروغ شد و عذاب دنیا گرفتار شدند و بقتل رسیدند
 بیشتر از عذاب آخرت و مصدوقه و لذت بقیه من العذاب
 الا در فی دون العذاب الا کبر کردیدند و بهمین طو
 طایفه غدار صوفیه متابعت شرع مطهر را کردند انداختند
 تابع شیطان شده اند و مقید بقران و نماز نیستند
 میگویند که مقید بقید عبادت و عشق بند عبادت
 میخواستند نه بنده

عشق است نه بنده معبود و عقید بود بانها و باره
 گوید شرط کمال حضور صورت مرشد است علی الدوام
 چنانکه در بحر العارف و غیره تصویح بان کرده پس معلوم
 شد آنچه گفتیم که عبود خود مرشد خود را دارند و در
 بعض کتب ایشان دیدیم یا از ایشان شنیدیم که مرید ^{خلوت}
 ناریکے باید بگیرد و تلقین مرشد را که یا الله باشد یا
 حے یا یوم مکرر میکرده باشد و تمام توجه او بصورت
 مرشد باشد و از غیر او غافل باشد بحدیکه نماز ^{خالص}
 او خطور نکند که اگر توجه بان بگرا او حاصل شود حیاً
 کند وقت نماز داخل شود یا نماز قضا می شود یا تا
 خورد بر قضا شدن نماز این خیال مانع از کمال است
 و قدرت بر تصرف در عالم امکان ^ن او حاصل نمیشود
 و ایشان را بسبب زنجارت و سجد کردن و امید دارند
 و از این قبیل کفریات بمرشدین خود را از احقان تعلیم

دهند گاهی شیطان ^{بکلی} کتاب ایشان میکند و بعضی را
 از ایشان استدراجا واقع میشود چنانکه حضرت امام
 جعفر صادق ع فرمودند با آنکه در حال کفر خبر میداد
 از بعضی امور و بعد از اسلام از او غائب شد که آنوقت
 بول جانی بود و حال و حال و وافق شریعت ریاضت بکس تا انضا
 شوی و محقق قی و علماء عدول دیگر شهادت داد
 اند که مطلع شده اند بر انداختن قرآن مجید در
 قاذورات و باین سبب بعضی امور غیبیه و اخبار آ
 میا و نند و از این جهت فرق بین معجزه و سحر گذاشتن
 کار علماء متدین است و اما متابعه بعضی اهل دنیا
 و غرض ریاسات باطله ایشان را هیچ تعجب ندارد چنانچه
 عمر را در منع از نصرتین و تیمم جنب اگر چه در جمیع عمر باشد
 چنانکه در جمیع صحاح است حتی بخاری قسمت ارت بر
 برادرش پدرش و ماری و مادری بالو تبه چنانچه در نه ^س

وقاموس رماده شریک و شرح ابن ابی الحدید و غیر آنها
 از کتابهاست الی غیر ذلک من التکرات متابعه کرد
 برخلاف ضریح قرآن و فعل و قول رسول م و مدعیان
 بر ادراک عامه و بیداد عارسات و ادعای الوهیه
 در آخر که دید که مردم احمقند قبول میکنند اظهار کرد
 چنانکه الآن هم در کلمات نجر کفریات که اسمش بیان
 گذاشته اند و از قرآن افضل میدانند و خود است
 که مکرراتی تا الله امر که بکند و اینها که بکند که گوید و همان
 کفرها را قبول میکنند از او مثل حرام کردن غذا و آب
 خوردن در غیر ظرف طلا و نقره مگر کسی که قادر باشد
 و حرام کردن رفتن تمام و ذکر گفتن در کوه چو بار
 سفر کردن بغیر خانه نین باب و وکلای هجده گانه
 باب و فضل و پوش پاکت و در هر دو بیت دو سال هر کس
 کتبخورد و اینها را بکند تا آنکه کهنه در آب شیرین بریزد یا

بکسی بد هدا می غیر ذلک من الکفر یا الی الی چون توضع
 العروا القرطاسی نقلها بعد ابراد ما کفی فی الحجیه و انک
 خود و مردیان او هم اعتراف دارند که حجزه غیر از انکما
 احقانه که هر سفیدی مضمحل بطلان و نامر بوط بودن
 از اندازد و انهار کیک وضاعت است از کما مسلمه
 م کذاب سجاج و باراد عا کند که هیچ کوفت نیست که
 مثل یک کلمه بلکه یک کلمه در کتاب من بیاورد فانظر
 الی هذه الحماقه و خوب است بی تا سائیک و سطر
 از او نقل کنم میگوید در رد شخیه یا اهل الذکر و
 البیان قد حرم علیکم الیوم بمثل ما حرمنا انظر الی اسما^ط
 الاحمر و الکاظم و الفقهاء و الجلسه مع الذین استجوا^{هم}
 لئلا یضلوا و فکون اذا من الکافرین تا انک گوید
 فمن یخطر علی قلبه سبع عشره اس خردل منحت هو له
 فلند یقینم یوم القیمه من یظهره الله مبار الیم در تکیه
 چهارم نمازی

چهارم نمازی که برای مولود قرار داده بگویند انا
 کل بالله ممیتون و بعد از پنجم انا کل بالله و ارضیو و در ششم
 صحیح از علوی است الدین هم انقطعوا بکلم الی الله
 و عرجوا بحنا هین الاثقان الی مقام جعله الله عن الابد
 مرفوعا کذا ک نکلک من تاویل الاهدایت و نقلی علی
 من سرار الحکمة لتطلع بما هو المقصود و تكون من الابد
 هم عن کاس العلم مشروبا کذا ک نرشق علیک من ابواب
 شمس الحکمة و العرفان لنظمن قلبک و تكون من ا
 الذی بهم کافوا بحنا هین الاثقان فهو لای العلم مطبورا
 کذا ک یؤامنه بیز قلوب الدین انقطعوا الیه امنوا
 باياته و کافوا من کون الفضل با بار العرش و باود لوع
 سلاخین است کذا ک یا سفیر فاجعل محضوک بمن یدک
 الله انک لن تراه فانه یراک ثم انصف باى جبرم قت
 عآینا و اقربنا بین الناس ان تكون من المنصفین
 قد صحت من الظاهر

قد خرجت من طهران بأمر الملك وتوجهنا إلى العراق
 باز نزلنا إلى ان وشرنا فيه وكنا من الواردين اسمعت ايها
 الأميرها سمعت من وكلاءنا ما ورد علينا من وكلاء
 وما عملوا بنا ام كنت من الخافدين فاعلم باننا جئناك بك
 ودخلنا مد يديك بمغزيبين واخرجونا عنها بذلة
 التي لن تقاس به ذلة في الارض لان انت من المطلقين
 واذهبونا إلى ان دخلوا المدينة التي لن يدخل فيها
 احد الا وقد عصوا امرك وكانوا من العاصين و
 اذهبونا إلى ان وردنا إلى بلدة العصاة بزعمهم
 فلما وردنا ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها
 اذ انزلنا في محل الذي لن يدخل فيه الا كل ذي اضطرار
 غريب ولن يكن فيها الا الصيْف وانا في الشتاء و
 كنا فيه لن التازلين وبين كما حقا ان كل
 سخيْفه غلط فامر بوطرا كه كلمات مجانبين هرگز باين
 عانت لغويدي مع

غایت لغوی بی معنی است معجزه قرار داده اند و افضل را
 از قرآن میدانند و خبر هاد را حکامان قرار داده اند
 و احترام زن که همه مضحک است و خود را از عقلا بلکه
 از علمای شیمازند و حال هر طائفه باطلی از شیخیه و غیره
 ایشان را کافر میدانند و ویلین کفره نمود و وضو
 و چسبید و شیر افکند همین است چنانکه در بدین باب
 دیدند که عرفهای و همه دروغ است و از اول الامر
 واضح بود که ادعای او برخلاف ضرورت اسلام از
 نبودن پیغمبری بعد از آن حضرت و علل محمد ^{صلی الله علیه و آله}
 الی یوم القيمة و حرامه عام الی یوم القيمة بود و ^{نیز}
 آنچه بتواتر و قطع ثابت بود از طریق جمیع فرق امت
 در امر مهدی ^{عجل الله فرجه} و زیاده از صد نفر
 از شیوخ پیشین از قول دانس و مرکب و اصول بسیار
 کرده اند و از اسم و نسب و علامت و سال تولد و آنکه
 در میان باطله

اذ بان باطله غالب ید بحکم لبطهره علی الدین کله و
 لو کره المشرکون و حتی یكون الدین کله لله و بیان مختصرا
 ان حضرت و خروج ان سرور از هر که عظمه الی غیر ذلك
 من الثفاصل الثابتة بالقرآن و ان محتوما مثل خروج سفيان
 بتفصيلة و غیر ذلك و مع ذلك لا همقان بقول کریم
 قبلوا من فرعون هندی و شاینها نیوک از واضح ان
 قبول کریم و ان بکسر نون انست که اثر تا جوی مدت
 مدت سه سال غایب شود کویز حلال است بر
 نوجدها که از خود از اجانب بچه پیاورد بر آن تا جوی تا
 آمدن او و ان اولاد از آن تا جوی غایب چنان میشود
 ارشیدند نه از آنکه متعلق از اب و است و در طلب
 علم مدت داهشت سال میدانند و همکذا و کذا
 الصوفیة لعنهم الله فضل در بحر العارف کویز طریق
 بهترین طریق الی الله است و این طریق حاصل نمیشود مگر
 بذكر الربی

بذكر الله ولقائه مرشدا كاملا في ذلك كما هو ^{وغير}
 تيسر مراتب سلوكه او مرده بعد از آنكه طريق در ^{بر}
 طريق اخيا گفته كه او باب معابدات با تشديد بكونت ^{صو}
 و حج و جهها و تلاوت قرآن و غيرهما من الاعمال الظاهرة
 و اول را طريق ابرار كه طريق مجاهدت و رياضت باشد
 در تدبير اخلاق و تركيه نفس و تصفيه قلوب و تجليه
 روع و سعي در آنچه تعلق بعبادت باطن دارد و تا ^{لها}
 طريق السائرين الى الله و الطاهرين بالله و هو طريق
 الشار من اصل محبة الله في حياة النجاة فالواصول منهم
 و البدايات اكثر من غيرهم في النهايات فهذا الطريق ^{هي}
 المختار و مبتدئ على الموت بالارادة بس طريقه عالما
 ديكر است و طريقه زاهدان ديكر و زاهدان در تيسر
 اخلاق و تربيد اجوان و اعمال و تفرقة در جاه مشغول ^{شدند}
 و نخواهند كه از اعمال او مرادشان خبري ترك شود

اما عاشقان در خواب ظاهر و تعریف باطن گویند با
 کتاب و مجاهد شخص مریدان میتواند بشود و
 از ابرار معدود میتواند بود اما در حجاب غیر خدا
 میسر نیست اینکار دولت است کنان تا اگر وارسد
 و چگونه با کتاب رفع حجاب توان کرد و نفس کتاب
 از حجاب است هر حجاب کی بم با کتاب رفع میشود حجاب
 کتاب را بچه توان رفع کرد هر چه در بند از بنده
 آنی سالک باید در بند کشایش و عدم کشایش بنا
 تا بنده در این بند است ز بنده خلاست مال حوی
 عاشق مالند و اینکس عاشق عشق و هر دو محبوب اند
 چه مال و عشق غیر خداست هر چه از دوست باو
 و اما از چه زشت ان نقش چه زیبا مکان کنز هر حق
 حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا انتهى پس بسین
 اینمرد او کاملین است با عتقاد صوفیه و اعتقاد ^{شستن}

و مقید بودن با اداب شرعی و سعی در تهذیب
 اخلاق را مجاهدات شرعیه حجاب میداند چنانکه از بعضی
 لسانا شنیدیم که میگفت العلم حجاب الله الا کبر و لا
 حجاب کبر من العلم بالشریعه بالانکه می پندد که قرآن و کلام
 و ائمه چه قدر با اهتمام تحصیل علم داشتند و اعمال ^{سلی}
 و مجاهدت فرمودند و رفتار خود را بسیار معلوم و طهر
 ما انزلنا علیک القرآن لنتقی شاهد است و در روایت
 ماوند که در لیب اربکان نیز نقل شده است و بنظر
 آید که انوار کتاب و ضحاک ادبام فارحج البیه و در کتاب
 مسند وک الوسائل نیز روایت شده است که حضرت
 صادق علیه السلام فرمودند ان افضل الناس من
 عشره العباة و عانقها و اجتهاب قلبه و باشرها بجمد
 فلا یالی علی ما اصبح من الدنیا من عمره لیس حافظ
 تو کینتی که دم از عشق منیر در دعوات مبدیه که کن اخلا

جاگرمی و بدگرمی میرسد ازان وصف میکنند و از
 تعلیم میدهد و اجازت و بقدر صورت میسر شد و
 در آن صریحا شرط میدهند این تفسیر قید نیست
 و پیش از ایشان شرط است و اعتبار بر نفس و فواید
 است و باید سالك نداشتند باشد نفوذ بالله من
 الخذلان و الخروج من حكم الشريعة الغراء التي انزل الله
 فيهم انهم امنوا بما انزل الله وما انزل من قبلك
 يريدون ان يتحاكوا الى الطاعة و قد امر وان
 يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا
 و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول
 و ايت المنافقين يصدون عنك صدودا و قال
 تعالوا انهم فعلوا ما يوعدون به لكان خيرا لهم و اشد
 ثبوتا و اذا لايتناهم من لدنا اجمعين و اهديناهم
 صراطا مستقيما و عن بطع الله و الرسول فاولئك مع
 الذين انعم الله

نعم الله عليهم من البتین والصدقین والشهداء
 الصالحین وحسن الخلق وبقا ذلک فضل من الله
 وكفی بالله علما وخواهد این بقیه بقید شریعت
 طاهر وبقید ملک کریم که مرشد تلقین کند وکتب
 ایشان بسیار دیده ام ولسا نا ازین فریبید و احتیاج بطریق
 کلام نیست وطریق دیگر خفه را در بحر العاف چنین است
 که نفس را از زیر ناف جسد کند و با بلع بیاند و با نوا
 بکام برو وجهیکه نفس را نسیانک باشد و در بیرون
 آمدن و در در آمدن در غافل نباشد و قلب را از
 مد رکه در که است متوجه قلب صنوبر گرداند و کلمه
 لا یطرف بالانکد از ناف و کلمه لا یطرف است
 حرکت بدهد و کلمه لا اله الا الله از طرف دست چپ سخت بر
 دل صنوبری بوند چنانچه اثر حرارت او بر تمام اعضا
 بدن از سر تا پای تن برسد و در طرف نشی که را الله است

نهی همه

قوی جهت محلث را بنظر آورد و در جهت اثبات که الا
 الله است وجود حق سبحانه و تعالی که مجمع جمیع صفات است
 بنظر بقا ملاحظه نماید و در هر نفس سه بار بگوید
 تعظیم تمام و در هر اوقات در حرف زدن و خفتن و
 خوردن نوشتن و هنگام درس و غیره قاطع نکند
 و در هر نفس حفت نکوید لهذا این را ذکر قوت عمل
 میگویند و اینک انرا از محلی محلی بودن باید که خالی
 باشد و بی حرکت اعضا و حبس نفس تا یا از این کند که
 کلمه شریف بگوید و گفته است که در کتب نقش بندیه
 نوشته اند که این ذکر را اول حضرت خضر بنحو ابی عبد
 الخالق عجلونی که سیر سلسله بنحو ابی کان است تعلیم
 فرمودند و حضرت خضر بنحو ابی فرمودند که در اب
 غوطه بنشیند در زیر اب این ذکر را تعلیم فرمودند ^{بد} نشاند
 در اب غوطه زدن بر این باشد که نفس برقرار باشد

اسمعیل افشا

نهی و اقامد بکنند و درین روز و تو میگردانند و از اینها در
 در کتب و سنت نیست و اگر کمال باین خیال و فکر شاغل ^ص جا
 شد ائمه ما علیهم السلام یکی از خواص و عوام تعلیم میکردند
 احمق که این حرفها ما بظولیا نه قبول کند که چه و خفایانست
 که مفسرین فرموده اند و از ائمه طاهرين روایت کرده
 اند و کتاب دعیه ما ثوره از ائمه مشهور است این متابعت
 و پیروی ما مان خود کن و کوشش بر تهات و با اهل ^{بنا} حجاز
 و عیدک نیاوشکم و اعتبار و جامده نظم آنچه نه قال الله
 نه قال الرسول فضل نه بود فضل است ان ایضول الله
 الموفق و المعین فضل اما انکلاسم از گمراه و گمراه کند
 جاهل و قلندر ناقابل را شیخ و نقیب میکند از ائمه ^{علم}
 و کذابت زیرا که شیخ بمعنی خواهد و رئیس است و این
 قلندرمان نه ریاست نیو دارند و نه درین ^{معلو} چه درین
 است از اخبار اهل بیت و اجماع مسلمین که ریاست ائمه

ظاهرین برای فقهاء عدول کثرتاً تماماً لهم قرار
 داده اند نه جهال تقلده و نه مجتهد فاسق که بصیرت
 قرآن مجید قول بود در یک قول نیست و میل او و راه
 رفتن با او حرام است چنانچه فرموده است ان جائزکم فابق
 بنا فیتینوا و لا ترونوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
 چگونه امین بر احکام و فتاوی آنها و امور عامه مسلمین
 و اطفال و مجانین و ذمه افروز میشود و در صبحگاه
 که سید ابن طاووس وصیت فرموده اند مختصاً آن در
 سفر و حضر و کثرت رجوع و تدبیر در مطالبات علانیه
 ان و مرعوم فیض و علامه مجلسی و بسیاری از علمای آن
 فرموده اند روایت است از امامتجو ناطق بعضی
 به الصادق علیه السلام که حلال نیست فتوی مرکبی را
 که صفایا ظن و خلوص عمل در آنها و علانیه ندارند و
 به آنها رخنه اند چرا او نیست در جمیع حالات زیرا که فتوی

حکام است

حکم است و حکم صوری نیست مگر باذن خداوند و بدو لایق
 از حق عزوجل و کسیکه حکم کند بجزی بدو و بیعت
 و قطع بجز بی جاصل است و ما خود آموختیم بجهل خود و
 گناه کار است بحکم خود پیغمبر فرمود اجرمه علی الفیاء
 اجرمه علی الله عزوجل اولایعلم الفتی انه هو الذی یحل
 بین الله عزوجل و عباده و هو الحائز بین الجنة و النار و
 حلال نیست قوی بخلاف و حرام بین خلق مگر بر
 کسیکه مکرر کسیکه تا بجز بی خلق خدا باشد بخواهد
 عزوجل از اهل زمان خود و ناحیه بلدش و ان شخص
 قابل قوی باشد پس انکه است زیرا که قوی از ان
 امر عظیم است و حضرت امیر المؤمنین بقیاض فرمود که
 ایانا سخ از منوح از کتاب و سنن عید اعز کردند
 نه فرمودند یا مراد خداوند در امثال قرآن میدان
 عرض کرد نه فرمودند پس تو و کسیکه ستور جمع
 کند هلاک

کنند هلاک شوندگان و بدبیران روندگان باشند
 و معنی احتیاج دارد بمعرفت معاکران و حقان و خدا
 بنو تیه و وصیه و شناختن باطن اشارات و اداب و
 اجماع و اخلاق و بعد از آن باید آرا باشد عمده ای که
 دینیه و تمام تقوی و پرهیزکاری و ترک هوا و وسوس
 و مشورت با شیخ حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که
 بیرون نیاید از هواها نفس خود و افات شهوات
 آن و منهدم نکردانید و شیطان ملعون را و در
 نشده است در تومید و کف و عصمت و نگاه
 خداوند متعال و برار مخالفت و عصیان صلاحیه دار
 برای هر معروف و نهی از منکر و آنچه بگوید حجت خواهد
 بود بر او و صلاحیه ندارد موعظه مکرر بر کسی که
 بچو اندازد کبر بخواضع و از رویا یا خلاصی از شدت بعضی
 از رغبت برهد و از غفلت به بصیرت و خودشناسی
 این اوصاف

این اوصاف بوده باشد و بصدق و راستی مطلع
 بوده باشد بر کلام و نشناسد صحیح را از سقیم و از
 ظل و غوغا و طوفان نفس و هواها ان غافل نباشد
 و علماء اعلام مثل شهید علیه الرحمه از فضیلت حضرت
 حجة سیزده شرط پیر و ن او برده اند که باید در عالم ^{شد} با
 تا منصوب از جانب ما باشد که در ازان از ان علوم
 ازان علوم است و یکی دیگر عدالت و شیخ زین
 الدین معروف به شهید تازی نیز در عنایت المرید فرموده
 و حق همین است و بعضی که کمتر از ده و از ده علم شمر
 اند مقدمات اجتهاد را در بعضی کلمات بنا بر دخول
 بعضی در بعضی دیگر است و از این جهت در رساله
 ایضاً الطریق در اصول اشاعری شدیم و در مقدمه
 شرح تبصره علامه که موسوم داشته ایم بعین البیان ^ص
 در شرح التبصره به تحقیق تمام مباین داشته ایم که در

میان مصنفین در هر عصری عدل خلیفه نبی را طاعتها
 بوده اند و فرمایشات محققین آنها شاهد او برید
 و صورت معاصر در تفاوت فاعله گفته است که جاثق است
 فتوی برای کسیکه اجازه ندارد اگر چه عالم به علو
 بود نباشد و حکم الله از کتاب و سنت بر می آید این
 غلط است بلکه اجازه بزرگ است این نیز ما در سال
 اجازه و ابیضاح الطریق این واقع نمودیم و در کتاب
 شریف کافی اخبار صحیحی دارد بن عدم اعتبار اخبار
 حواری و فقهی هر گاه بدانند صحت کتاب اخبار ما
 و توهم آنکه این خود اجازه از امام علی علیهم السلام بود در آنکس
 چنانچه بعضی منابع در مستدرک المسائل فرموده اند
 در غیر محتمل است و کیف کان اینک که اجازه اخبار را
 اما آنچه ذکر و فکر کردیم که صورتی بر اصرار بر آن دان
 و نقد است از سابق میان ائمه بوده و علمه آن معاصرین
 بدین احوال

بعد از آنکه قول خداوند پس ندانند و تلبیس بر عوام است
 و الا کالمسح فی لیل بینهما و انما است کما یقولون انما
 صحیفه بنی اسرائیل بودند و اثر وی از آن در حدیث صحیح
 و کتب و کلام ایشان نیست که خلائی موجود است
 چنانچه در ماسبق ظاهر شد و کما فی انفسه ظاهر شد
 کنند که کتاب و اخبار صیغه منفی ایغری که بی مؤخر که
 بلی کلمه و کجرف از آن دو نمی فهمند نمیبینی که این
 ضو فی معنی میکند در رد و محال از نفس وجود بیرون
 است نه بالکتاب و ما هو من کتاب بانکه تا اول
 نشود بر واجب و زبان او زبان خدا نشود حقیقتاً
 بخوانده است و واقعا کلمه تجزیم منزل نکرده است که
 معنی آنست که بعضی از آنست که غیر ضو مدعی خدا
 مثل فرعون نماز گذارند و نیت زیرا که خداوند عزوجل
 نشد و بان همه اخبار متواتره مسلمی که گفته نشا

وابطوعانه مله حضرت خلیل الرحمن است و نسخ شده
 وخواهد شد تا قیامت باز میگوید در کتاب که بخط
 مهر او دیدم که بجهت متابعت شریعت عیسی مشایخ صوفیه
 کثرت است امثالهم موی زاله نمیکردند و خود شوی و پند
 بیش هم از زاله نمیکند و خسر الدنیا و الاخرة ذلك هو
 الخسران البین و بعضی از ایشان گفته اند که در باره
 صوفیه است و این حقیقت است که بزبان او جای شد
 مثل کلام ملا شاه بدخشا که گذشت و اگر شیخ بمعنی
 هر دو مستقرا میگویند چون بعضی از ایشان پیر شدند
 مثل شیخ مجدی و شیخ علی و ونیمه فلا مشاخره ^{صلا} الامم
 و اما باصطلاح محدثین پس بنا بر نقل و رضا الحجازی و
 عقبات الأنوار و غیرها باین جمله تفاوتی اگر صد ^{جد} هزار
 باشند اگر حفظ دارد حافظ است و اگر سید هر
 حدیث را بداند حجة است و اگر زیاد شد امام است ^{بص}

حدیث میلند دیکو مثل اعمال ابن حنبل که هزار هزار حدیث
 حفظ داشت نقل شراح مشکوٰۃ و غیره و شیخ مافوق
 همه است که عالم حافظ متقن باشد که کتاب و تمام
 اخبار را نقادی کرده باشد و صحت و دلالت آنها را ^{متقن}
 کرده باشد مثل شیخ طوسی و علامه حلی و مجلی و بها
 الدین عاملی و شیخ رضی الأضاحی و بر حضرت سید
 ابن جعفر نایب شیخ اطلاق شده است پس قل بر ائمت
 شیخ انت که صد هزار حدیث را دلالت و ^{متقن} سند
 متقن کرده باشد و این هدا من الجهمال و الهج الرعما
 الذین یصنون الکل ناعق و یملون مع کل مرج اما
 نقیب پس کران اراده کنند نکیر اگر حضرت ابی ذر
 غفاری وصیت فرمود بر وایت ابی الحسن بیهقه که اول
 کسی است شرح کرد نهج البلاغه را که میر و بر ^{نقیب} بلیو
 او ارض نکند و تحمیر او را حاضر نشود و بر او بد بدید

کسی است

کی است که در خزان در امور مسلمانان باشد مثل متولی
 موقوفات و میراث و اجناس و اموال بنام بغیر حق فلا باس
 الا بر نعتی که می است که بر سر صبا خورد کاوش کنند
 امور بر او سب و محبتش و قهرتیش در امور است و با
 قال الله تعالی یبوء فی البلاد وان مثل علم الهدی سید
 مرتضی و اخ ائمه شیخ سید رضی و پدران دین و زکوار
 سیدان در احمد نقی است که در است دین و دنیا دا
 شتند و جمیع او را بر وفق شرع مطهر انجام میدادند
 و عمل بحق میکردند و بحق و امین شتند بموعظه و در
 و اجراء حد و در و تعزیرات و ابواب احمد نقیب حسین ابن
 موسی و الله مرتضی رضی چنانچه سید علی خان شیخ
 در در حجاب الغده و غیره و غیره فرموده اند جلیل القدر
 و عظیم المنزله بود در در ولایت ابن العسک و در ولایت ابوی
 و سبب ملقب شدن سید مرتضی را بعلم الهدی شیخ
 شهید در این زمین

و هکذا کتابخانه بسیار است ایشان هـ او در کتاب بود
 از صفات و مقولات و محووظات اخفوت و در هر یک
 از علوم متشابه میفرمود و تلامیذ بسیار داشت و
 بحد دارد و کتاب عمره و در ایشان که در سفر مکه
 میفرمود و سبوت در آیات مشکله و احایث غریبه
 و اشعار بجز در دنیا خاصه و عامه موصوفات بلکه
 نظیر کار در دوستان نیز هاد در مدح او مان کتاب نوشته
 اند و باجماع که کتابها در علم و تقوای اخفوت و کرامات و
 املاک و عقارات و ریاسات او نوشته شود احصا شود
 نظم کتاب فضائل او را از بحر کافیه نیست که ترکند بر آنکه
 صفحه شمار دو و اما برادرش تیدر ضی محمد بن سید
 احمد نقیب که او را ابو الدوله ابن بویدزی الحسین
 نقیب القبا لقب نهاد چنانچه در کتاب عمده الطالک
 انساب الیطالک و در فضات و غیرها مرقوم یافته است
 حیدر و حلاله و فقه

تیسیر و جلالت و فقہ و ورع بود و وقت زهمت عجمت
 و در رعایت اهل و عترت و فقراء و نیازمندی بود و پند را و تقا
 و امارت حاج و مظالم را در هیئت خود با و اکتاد فرمود
 و کتاب نبع البلاغ را و جمع فرمود و کتاب مجازات القرآن
 و کتاب المجازات النبویہ را داد الی غیر ذلک و روزی در
 آن در خلیفہ طائع با الله بود و محاسن شریف خود را بلند
 کرده بود بطرف دماغ خود طائع گفت کمان میکنم که
 بوی خلافت از زایش خود است تمام می کنی فرمود که
 بلکه بوی نبوت است تمام می کنم و ابن ابی الحدید معتمد
 بغدادی با آنکه سنی میباشد حکایت کرده و تصدیق
 کرده خواب را که شیخ مفید دیدند که فاطمه را علیها
 السلام دست چنان را گرفته او بر ند فرمودند یا
 شیخ علمهما الفقه و نیز عقیقه و جلالت سید را قبول کرده
 و روایت کرده که در روز هزار اشرف در طبعی برای سید ^{سنا}

و کاغذی نوشت

و کاغذی نوشت ان حضرت قبول فرمود و جائز
 پدر خود را نیز قبول نکرد و از کرامات این بزرگوار آ
 چنانچه در روایتان و غیر آن آورده اند که روزی قتل نمود
 بد برادرش رضی و بعد از فراغ فرمود بد برادرش که
 بعد از این بشما اقتدا نخواهم نمود بر ترضی فرمود بچه
 رضی گفت زیرا که تو را در نماز یافتیم که فرود رفتی در خون
 حیض زنان سید رضی صدیق نمود و فرمود که در
 بین نماز بگو سئل از مسائل حیض فتاوی و بعضی گفته
 اند که رضی نماز خود را قطع کرد و نظایر آن است آنچه شیخ
 نورانی نور الله مرقد او دره که مرحوم شیخ جعفر نجفی
 صاحب کشف العطاء مشغول نماز شده بودند در مسجد
 کوفه کسی را دیدند که اشتغال بوضو دارد بتازه حال
 جماعت ندارد بایشان کسی گفت که زود وضو بگیرند
 که بنماز شیخ میفرمود من اقتدا نمیکم با او زیرا که

شیخ رهنی است که چون بعد از فراغ شیخ جعفران نماز به
 ایشان عرض شد فرمودند راست گفتن وقت بخمال
 زراعت رخن یعنی ازین افتاده بودم که بوامان غمناک
 شده بود و از اشعار رضی است اینچنان بن خلكان شاعر
 نوشته است بعد از آنکه گفته که پدر را و نقابته نقیاطا ^{لین}
 معمل بود و بر همه حکم ران بود و نظردر مظالم و حج و حیا
 با او بود همه بر رضی تفویض کرد در سنه اسید و در
 پیل بن خلكان گوید که سید رضی نوشت با ما افتاد در
 عباسی در جمله قصیده که عطفنا امیر المؤمنین فانا
 فی راحة قلبنا لا نشفق ما بیننا یوم الفجار تفاوت ابدا
 کلانا فی المعامرفق الا اختلاف فی مرتبک فانی عاقل
 وانت مطوق و در کتاب عمدة الطالب فرمود که رضی
 اول کسی است که خطت سواد پوشید و بعد از وی
 او و پدرش سید رضی متولد شد نقابته نقیاطا و ماریه
 حاج و دیوان

و حاج کدیوان مطالم و قضا را بر قاعده پذیر و بر آید
 و مقدم بودن در فرقه امامیه انتهی عند ردفه ذکر او صاف
 و کرامات و ضعیفین است که در علم الهی گذشت و در ^{فی} ^ص
 مروضه عظیمه حضرت سید الشهداء در نزد سید ^{اصم}
 ابن موسی که از اجلاد ایشانست مدفون میباشد
فصل دیگر از نقباء صاحب کرامات باهره سید عابد
 زاهد مجاهد ^ب القاسم علی ابن موسی بن طاووس است
 صاحب قبایل و کتاب ^ب هو فی علی الطوفان و مله
 غلط است و کتب حضرت متجاوز از دولت کتاب است
 و بسیار نافع است و جل از کرامات او را علامه محلی در
 بحار الأنوار در باب اخبار عبادان کتاب ^ب ایام مقوم ^ب شنید
 استند و جلایشان طاووس اسم او محمد بن محمد است
 و نسب مجسن مثنی میرسد و بجهت حسن شمائل بطاوس
 ملقب شد و هو کما فی الروضه و غیره او بساده نقباء
 معظمین و تفصل

معظمین و تقدیل جان نهادن و تائید آنها در عهد الطمان
 مذکور است شویله وقت بود در صورتی که آنستند
 قبل هلاکوخان و در زمان مستامی بر ایالتان
 بقول فرمودند و در اوله شیخ یوسف بحرینی فرمود
 که نقاب به شیب علی ابن طاریر سه سال و یازده ماه
 شد و وفات آنحضرت در نیم ذی القعدة در سال شصت
 و شصت و چهار بود و کرامات ایشان و ملاقات با
 حضرت عجز ابن الحسن در کتب شیخ نویری نور الله علیه
 مشروحاً مرقوم شده و خود در کتاب صاحبان
 است بکف ایچمه لثمة الصیحة اشاره بانها فرمودند
 و اسم و احوال ایشان صاحب و ایچم الفوائد در کتاب است
 و آنکه والدش در حیوة خود اسم و لقب خود بر ایشان
 مرحمت فرمود و علامه مجلسی از آن غافل شده اند و
 بحاجت فرموده اند که اسم خلف بر کوارد می رسد صاحب
 الفوائد

القوائد را بدست نیاوردیم و در زاد بنیر تعمیر مختلف
 بنیر کوا رسید فرمود اند و الا سهل و در فلاح است اگر
 که انرا تم مقصاح حدش شیخ طوسی علیه السلام قرار داد
 در ده محله فرموده که کفن خود را حاضر کرد ام و در آن
 نظر میکنم و بخاطر میاورم و قون خود را بان کفن بین
 دیدی الله و قبر خود را مهیا کرد ام و کسی را امر کرد که حفرا
 کرده در نزد قبر مولایم امیر المؤمنین در زیورود وقت
 والدین من زیرا که خداوند مرا امر کرده بجنس جناح
 برای نشان و فرموده که حد و سلام ابن ابی فراس قدس
 الله جل جلاله روح و او از کسان است که اقدام میشود
 بافعال و وصیت کرد در قبر او بعد از وفات او نکین
 عقیقه بگذارند که اسماء امثله طهاره بان نکین باشد
 و من نیز نکینی عقیقه نقش کرد ام الله ربی و محمد نبی
 و علیا مای تا اخلاص ائمتی و صیت کرد ام که انرا در ^{مان}

من بگذارند

من بگذارند بوی آنکه عین من باشد بر جواب منکر و کبر
 در نزد سؤل قبر و در نور الانبیا و غیره است که نفی
 خواندن که در مصر مدفون میباشد از اولاد اما حسن
 قبر خود را بدست خود حفر کرد و شش هزار ختم قرآن در آن
 کرد و نقباء بنی اسرائیل نقباء معلوم اند الغرض اینست
 خفاش صفت یعنی قلندران جاهلیت که همت و
 همایشان اعتبار و شکم است و امیر المؤمنین فرمودند
 کسیکه همت او طعنا باشد که در شکم خود کند قدر او
 و شان او مثل قاذورات است که از شکم او خارج شود
 چه شباهت دارد به نقباء که اسم ایشان را چنین اسم
 شریفی که حق شرفا بنی هاشم است بگذارند اما کار
 و شغل نقیب و امور عامه که راجع بان شخص عظیم است
 و در همان ماجرا اسم و رسم از آن نمانده چنانکه باین
 و کتاب و سنت و علماء نیز همین طریق معامله اهل زمان
 شده است پس

شده است پس آن امور نیست اول حفظ انساب
 است که نقیب است بر آنها و وضع مطالب چنانکه جماعت
 از عامه و خاصه نوشته اند مثل صاحب شرف و بدای
 محمد یوسف بن اسماعیل بن یحیی و صاحب سینه ا
 القماش بطائفة جلیل علوی که اشرف قبایل و ولد
 آدم بودند هر سوم شده که نقیبی از خود ایشان برگز
 ایشان مقرر میداشتند بجهت اکرام کردن غیر آنها گو
 و فرمایند چنانکه و اخبار میگردند بر این منصب شریف
 که نقابة باشد کسی از ایشان که از اهل بیت جلیل
 و عظیمی بود و افضل ایشان بود در علم و در ^{مقام} ^{درا}
 بود و ند بین تا آنکه شرط ریاست و سیادت را جمع با
 و دو اند و حق را بر او تقلد میکردند و کار او بود
 اول حفظ انساب آنها که کسی از خارج خود را داخل
 این سلسله جلیله کند یا بطمع از ایشان خارج شود

مثل اینهمان که بعضی

مثل اینهمان که بعضی سادات بطبع دنیا لباس کجرا
میکنند و کار کنی کفار را که اعدا عدو واجلاد طیبین
طاهرین ایشان و دین مبین میباشند اختیار میکنند
بلکه اسم خود را تغییر میدهند و موافق با کفار می
سازند با آنکه جدا ایشان رسانند با ایشان که جدا
عز و جل میفرماید که بگویند بندگان من که بنوشند که
اعدا مرا و نه خورند خوراک دشمنان مرا که مثل آنها
از دشمنان من خواهند بود و از این جهت از دلبین
در ایشان از اغیاد بیسوا کردند و خارج نمودند بلکه
قصابان و شیوخان مغلیتین ساختند چنانچه در کتب
انساب که از عهد آنهاست عمده الطالب در زمان
بابا با هم شده است الحمد لله رب العالمین مشهوراً
مرفوعاً افاده و مرحوم شیخ جعفر نجفی نیز در سال ۱۱۰۲
میرزا محمد اخبار قدیر بر او انجیر محرم در آورده اند و در
طالب نوشته

الطالب نوشته که سیدگاز اول در حضرت ایا افضل
 ابن امیر المؤمنین بقای این رفتند انجا سکنه گرفته و
 او انجاست ولیکن در این زمان معین نیستند چون
 حضرت زینت نقباء مآخزین از قانون خارج شده اند
 کسالت برایشان غالب شده و حال آنکه سابقان آنرا
 که برای نقیبه از سادات مخفی بود ندانند میخواستند مثل
 سید علی نام که با سید دیگر وارد کوفه شدند و از سید
 دشمنان مخفی بودند تا آنکه مطلع شدند و این سید
 دیگر را گرفتند و علائق سر بریدند مثل کوفه سفید آفت
 سید علی را خفاء خود زیاده سعی کرد و بر او معاش خود
 سقاه میکرد تا آنکه درختی در آشت بجد شد رسید
 و پس سقاه هم بمناسبت هم کسی عاشق بران دختر شد
 و دست بردار نبود سید علی نمیخواست که با غیر قبله
 بنی هاشم وصله کند و نمی توانست که اظهار کند لهذا
 دعا نمود که دختر

دعانمود که دختر میی را جابته شد انداخته فاتی یافت
 و سینه زیاده از حد در فراق او گریه میکرد یکی که از
 باطن امر مطلع بود سببی از سینه سوال کرد ^{مؤ}
 بسبب آن دلم می سوزد که عیبت نکردم که دختری را
 خبی کنم بر آنکه ما از ساداتیم و آن فلذة کبد رسول
 خلاست که مباد آنرا اظهار کند تمام ما را بکشند تا
 از امور شناختن شعوبانها بود که باید نقیب ^{سید}
 که هر فرخی از کلام طائفه است سیم آنکه هر ولد
 که برای یکی متولد شود ضبط فرماید و آنرا که ببرد
 که با عقب پایه عقب اند چهارم آنکه تربیت کند ^{ساز}
 را و او را در ایشان را بمکار و اجلا در ^{و عمل بر شریعت حد}
 اجلا ایشان تا حمت در نزد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله ثابت بماند آن اگر که عند الله انقیاد و قل هل
 یشقون الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یبتکون ^{کت}

اولاً الالباب حرمه جناب سول نیز سبب نهار افیان
 نرود و در نظرها و فرقه و حشمت ایشان کثرت و از
 این سیلاب طواوس و کتاب صایای و فرمایند خطا
 بفرزند خود که تفقد درین پیدا کن که قبیح است که
 شریعت بر خود جلد تو نازل شده و تو محتاج باشی
 خانه عابروی یعنی غیر سید و حکم الله عزوجل را که
 نازل بر جلد تو است از او سؤال کنی آید شریعتی از
 انبیاست که احد من النساء ان قیتن و احب کثیره
 صحیح و آرد در مضاعف شدن عقاب علمای و سادات
 حتی شیخ صدوق و تازان عماید شمرده شاهدان
 است بچشم آنکه حضرت نقیب العلوتین نباید بدارد که
 سادات شیعه عظام تکسب کسبها خسته دینت نماید
 بلکه برای معاش بمثل تجارت و زراعت و حیاطه
 و کتابت مشغول شوندند مثل تصدق و کفای و حجاب و

دلاکی و محاسن و امثال ششم آنکه اگر خدای بنا کرد و بیک
 وقتی حرامی منگری از ایشان واقع شود و او را موغله
 حسنه بتوبه و عبادت و تلافی و ادا دارد که بحد ننگ کند
 که تعفن و بخاران کنه بالمره از نظرم مردم برود و بجز
 ز کرمیل چیز دیگر باقی نماند عفت آنکه منع کند ایشان
 بسبب عا و نسب خود از رفاه بویزند بر عام خلق و
 و تعدد بر آنها کنند زیرا که جهال سادات کما میکنند
 سائر ناس عیال ایشانند هر خوانند را عیالت خود را
 دارند و لو بفهر با چیزی رو جانراست چنانکه بعضی
 از دیگران نیز چنین رفتار می کنند این را می دید بر
 کرده کسی بهر این اخطاب بشکاک کرد که بسرو انویس
 به سبب جهت زنده و گفته من ابن الوالیهی انتم عربوا
 خود نوشت که موسم حج حاضر شود با پیش از حج
 حاضر شد مردم را دست گرفته در دستهای مضروب
 گفت بنده این

و گفت بنویس این الواکرا و باید سیاست و عدالت ^{بسیار} درین
 کمتر از او نباشد و او بعضی از شبهه ایچنانکه با زبان
 ابیاحمد ید در شرح نهج البلاغه نوشته حراست میگرد
 مال مسافری را که مانده و میخواهند و الکفایه
 عسس و میراث نمیکرد که مباد چیزی در دبه بر
 و میگفت اگر سخله در کنارفرات در عراق تلف بشود
 بگردن عمر خواهد بود که در حکومت او شده است
 و خلا و ندان عمر سوال میکند عجب بلکه با این قدر
 و زهد فلک و حسن عنایم و از اهل ان بغیر دلیل
 و حجة باز میگرفت بلکه ریاست عامه و اگر بصریح اینها
 ولیکم الله که با اتفاق امت در حق امیر المومنین نازل
 شده و نص متواتر حضرت رسول ۴ من کنت مولاه
 فهذا علی مولاه و صریح حدیث بخدا که علی ولی کل ^{من} هو
 و مؤمنه بعد و انی ناری فیکم الثقلین مختص بامیر المؤمنین
 میسکند

عصب میکند و هیچ نمیرسد که بجز مالها و قتها که عصب
 میشود الی یوم القیمه بگردن او خواهد بود در گناه
 همه بر اینست که باطله که غیر اهل آن کنند شریک ^{معد} خوا
 بود هشتم حضرت نقیب عون و وکیل است در ستیفا
 حقوق سادات از بیت المال و موقوفات برایشان از
 کسی که باید بدهد و یاندهد و یاند و غیر ذلک
 تمام بر ترویج نکاح و طلاق فرقه علویه با او باشد
 بصلاح و رضای او باشد اگر قدا در بر ترویج نباشد
 و حقوق ایشان بگیری از اسراء و لغتیار و انجام آن است
 از دست ندهد چنانچه حضرت کاظم برای عصر و ^{جانه}
 هر دو را قبول میگردند و منع کند از آنکه ترویج کند
 زنان ایشان را فساق که فساق و فجار و ظالمین و
 و اشارت قابل دامای و مصاهره حضرت رسول ^{مختار}
 و محرمیت با سیده نساء عالمین و سیده نساء ^{جنت} اهل

که صحیح روایت

صحیح روایت شده از صحیح بخاری و متواتر است بین
الفریقین نیستند اگر چه بر غیر ایشان مستحب است و
فضیله عظمی است مواعله تا سادات از بر آن حضرت ^{رسول}
فرمود هر نسبی و سببی منقطع است و روز قیامت الا
نسب و مصاهره من که نفع دارد و صاحب جواهر
چون در خواب دیدند که ایشان را منع کردند از
زین عجلبی حضرت رسول و گفتند که حضرت زهرا
انجاست و شما نا محرمید و سید و امان نشدند بعد
از نیکوتر دختری از اولاد سید مجتبی ^{سید} العلوم را قدس
عقد کردند و اما برای زنان سادات اگر از علماء و صلحا
شیعه باشد خوب است و اگر نه پیش خود سردر
پیش خواهند بود زیرا که شیخ جلیل و رام این باب
فرمود در کتاب تبلیه الخاطر و شیخ بلدی در ارشاد القلوب
روایت کرده اند که حضرت رسول فرمودند که هر نسبی که

را غی شود به تریج بد فاسق پس و منافق است
 و باتش برود و هرگاه بمیرد کشته شود در قبر او
 هفتاد باب ز عذاب اگر لا اله الا الله بگوید هم بخندد
 او را لا تکره بین آسمان و زمین و غضب کند خداوند
 بر او در دنیا و آخرت و نوشته شود بر او در هر روز
 و شبی هفتاد گناه و فرمود کسی که تریج کند بیعت
 دختر خود را هر روز هزار لعنت نازل میشود و عمل با سها
 با آن نمیرود و دعا او مستجاب نشود و هیچ وجهی مستجاب
 از او قبول نمیشود و هم قضا و حکم بین علویان
 کنند بقواعده مقربه برای فضل خصومت در شریعت
 مطهره جدا ایشان موافق آنچه رسانیده اند اما مطا
 هرین که اهل البیت ادعی بما فی البیت و دانستی
 صعوبت قضا و حکم را و اگر ندرت اصلاح امور آنها را
 بگذرانند باز هم متحدود و غیر تو را میکنند ^{ایشان}

بگذرانند باز هم متحدود و غیر تو را میکنند

محمد یکدیگر را بخلاف لومند لایم باشراطش چه یک حدگان
 حد و الهی با جا کردن ناضحتراست از باران در جهل
 صباح و در قاضی و تعطیل از کناه عظیم است دو آرد
 تمسیت از موقوفه از دادن با جا ره و واطلیدن محض
 ان و تقسیم ان با حضرت نقیب است سیزده هم بنظم
 امور ملایس با حضرت او است بدان که بنامدار من اگر
 شتحدث است و در زمان هر والرشید و مامون بنا
 انرا استحکام داد و سبب ان شد که کتب یونان را از
 جنیره قبرس چنانکه در تاریخ الخلفا است بیرون آورد
 و جامعه را واداشت که انها را بعرابی ز یونان و سیران نقل
 کنند و برای هر یک از مثل صد اشرفه مقرر داشت و در
 فراهم آورد تا بانها مشغول شوند و علوم اهل بیت باین
 سبب پوشیده شود و حال شتبه شود و مردم کمتر
 با ایشان آراءه بوزند و رجوع کنند و این بعد از ان

که سلاطین و علمای یونان بمشورت یکدیگر صلاح
 در انتشار مطالب حکمت و فلاسفه دیدند و گفتند
 که در هر قومی که منتشر شود سبب شک انقوم میشود
 در صدق پیغمبر ایشان چه مخالفه نامه دارد قواعد
 با قواعد اسلامیة لذا شاعر گوید کافر ایدل بحجی لغیر
 خوشترم اید ز فاء فلسفه مامون از فضلا بود و علو
 و اهل انوا که تخلف از فصاحت او نکند دوست میداشت
 لهذا بیک کلمه که باو تعلیم داد رضی بن شمیل مازنی
 مبلغ خطیری باو داد و حیرت و ذریره العواص روایت
 کند که رضی بن شمیل گفت شبی بر مامون داخل شد
 در مجلس مسامرة او با جامه کهنه پس حدیث در زیر
 نساء جاری شد مامون حدیثنا مشیم ^{گفت} عن مخالف ^{شعب} .
 عن ابن عباس ^{رضی} عن رسول الله ^{صلی} الله علیه و آله اذا
 تروح الرجل المرأة لدينها الاماها و مالها كان فيها ^{دا}

من عوف رضی گفت

من عور نضی گفت هشتم راست حدیث کرد خبر داد مرا
 عوف ابن ابی حمیل از حسن یعنی حسن بن سحر ^{بن} علی ابن ابیطالب
 از رسول خدا او همان حدیث را خواند یکسوسین و
 مامون بفتح خوانده بود مامون تکبیر داشت راست
 نشست و گفت مرا خطه میگوئی نضی گفت هشتم غلط
 خوانده و امیر متابعت او کرده و اینجاسلام بفتح غلط است
 زیرا که آن بمعنی قصد درین است یعنی درست رفتن
 و سلام یکسوسینا بلفظ است یعنی کسی که زنی را عقد کند
 برای دین خود نه مال و جمال خداوند اسباب معاش او را
 فراهم آورد و از فقر نگاه دارد چنانچه فرمود ان یكونوا
 فقرا یعنی هم الله من فضل مامون گفت شاهد گوی این
 از کلام عرب داری گفت بلو عربی میگوید اصاعونه
 وای فاصاعوا الیوم کریمه و سلام تعریفی مامون
 و نه بد خطا خود را و هشتم واکت قبح الله عن لا اوله

یعنی خداوند

گفتند فیج که با ندر و کسی بل که علم بر تیرا نداد و پیر
 نماز عشا را با ما مومن بجامعت خواندند و کاغذ و
 و بخارم خود گفت نصی را با این کاغذ به بر بفرز فضل
 این سهل و در آن بخواه هزارد هم بر کاضی نوشته بود
 و می هزارد و هم فضل از خود بر این افزود چون بجا او حکما
 کرد و نظیر آن حکایات بسیار است که امر و سلاطین
 بر این کلمه عملها خظیر میدادند و اساتذین طایفه
 علوم میشدند و کذلک فقها و علما چنانکه از علم
 گذشت در آن کتاب باورده که هشام ابن عبد الملك
 نوشت بوالی خود یوسف ابن عمر که حماد که در او آید
 داشت بشام فرستاد و شتری با پانصد شرفه بخرید
 راه باورد هد و چون حماد بنرد هشام ابن عبد الملك
 رسید هشام گفت ای حماد میگرد از تو آنچه تو را طبیب
 از کوفه برای شتر که نمیدانستم که گویند او کیت و
 دعوا بالصوم

و دعوا بالصوتوح يوما فجات قنينة في مئتها ابريق ك
 كتم ان عبد الله بن يزيد عباي است و في قصيدته را خواند
 گفت احسنت يا عباو و بجايه بوسرا و استاده بودند
 كه مثل انما نديده بودم در دو گوش هريك دو حلقه
 از او لو بود كه ميد و خشيد گفت يا جايه اسبقه پس
 در شراب داد و گفت حاجت خود را طلب كن هر چه باشد
 كتم يكي را ايند و كني را بمن بده و از اين شراب مده شو
 شدم چون بهوش آمدم هر دو كني نو سر من استاده
 بودند باده علام كه هريك از علامان باده رزي در
 دست خود داشتند و هر بده هزار اشرفي است پس
 يكي از علامان گفت امير المؤمنين تو سلام ميرساند و ميكد
 اين دو كني زده بده را زان توست و مرضق شده
 و ابن هشام در كتاب غيظه اللبيب روايت كرده كه كني عني
 در جاسر قاده عبا شعري خواند اين يكي كه از علماء معروف و آزاد
 و قرأت است در جاسر

و قرائت است در اینجا حاضر بود بر او ایراد آن کمزیر گفت
 که مازنی چنین که خواندم تصحیح کرده. قادر فرستاد که
 مازنی را که بکر ابن جبیب بخوی بصری باشد از بصره حاضر
 کردند و بین یزید و او مباحث انداخت و چون معقول
 شد که حق با مازنی است او را مخلص مخلصها و جانها
 علی کرد پس بطن او بر کردانید حال بزرگان و سیلا^{طن}
 اسلام با طالب علوم دینیه مافوق اینها باشد که
 سب خویش شود صاحب شرع خواهد بود که اعانه فرما^{بند}
 و تشویق نمایند علوم حله علوم او را و آیا بانکه ائمه
 ظاهرین بان مسرور میشوند بسیار است و این چیز
 کجایشان نماند دارد در ولایت فقیه است که بکمال مؤد^ن
 فرمود بانکه طلب کرد از او املاء حدیثی را که اگر بعضی
 میبود و تو را میدید چشم آن حضرت با مثال تو^{شن}
 میشد و علامه حلی در مسائل سعدی تدریس کرده است ^{اسوالم}

که صد قرعانه یکی بداهت است و بر صاحبان افتد و مرضی
نهفتاد و بران جام نهفتند و بر علم و طلاب علم به
همراه بود و نهفتاد هزار قلندران طریقه بنیم جو
نخند قبایطلس انگس که از هنر عاریت و حضوت
امیرالمؤمنین نوشتند بجا که کازران که بنی و از آن
سلمان بردار بجا علم سلمان و شیخ صدوق و عماد
جلیبی در مجلد اول بحار وایت کرد اند که هر چه از علم
بماند از شخصی که دیگران با آن منتفع شوند خداوند
غریب و جل شری عطا فرماید هفت مقابل نیاید
از بار بگفت عنایت بشمارد این نعمت علی الهی و از آن
چنین است بسیار از ایشان واقع شود و کتاب علوم و
از غیرت و تفسیر و حدیث و اصول بسیار برسد از
وقف کند بلکه بنای مدرسه اگر بعد از شارع ^{من} معقد
شد و بجزئیهای باطله از اول شد از مخوفین از حج

معصومین و در سابق درها جدید درین یکفند
 چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید این را که این
 اعیان که ائمه و فقهاء سعادت آنها با فرزند است که
 احلیق و مسجل المینند و اوقات آنرا در اصل زنی
 مثلک فی شیعتنا و لکن بدعت مستحسنة است بلکه
 چنانچه شهید قدس سره در قواعد فرموده اند بنا
 مدار بر این اقسام بدعت مستحسنة است چه بدعت مطلقه
 همه عیام نیست بلکه با حکما حسنة منقسم میشود و
 تقیید است که وادار در باب ممکن و جارا که بنده
 مدار برین کنند و اوقاف بر اینها قرار دهند و کتا بخانهها
 مهیا کنند چنانچه سلاطین صفویه و آل بویه شاه
 خدا بنده کردند و در دنیا با اسم وصیت جمیل و در آخره
 شواب جمیل فاتر شوند که بماند نام نیک از آدمی
 بر کرده اند شکر از زنگار ع خوبان در این معامله
 معصومین میکنند

تقصیر میکنند صاحب فیض قدسی آورد که کتاب
مدینه العلم صد و ابرای کتابخانه علامه محلیه پیدا
نمیشد و مذکور شد که نخل از آن در همین ^{شاه} باشد یا
صفوی و وزیر مخصوص با تحف و هدایا فرستاد و بطلان
بمن نوشت و ان کتاب را از او خواست و لکن مخفی مبارک که
هم بدست نیامده و آنچه در بحار نقل میشود بواسطه
علامه علی و سید ابن طاووس است و صفویه هم
وضانات و قهنگردند بر است کتاب کتب بر اطلاق علو
دینی و مدارس کمالا مخفی نظم صد هزاران افرین
بر جان او بر قدم تو فرزندان او از خلیفه
زادگان مقبلش زاده انداز عنصر و جادش
این سخن پایان ندارد ای جواد ختم کن الله کن علم
بالرشاد کل من یدعی بما لیس فیہ کذبته شواهد
الامتحان چهاردهم اهتمام بمهتد و اصلاح هر وضا
امده معصومین

ائمه معصومین و امام زادگان واجب التعمیم و انجام هم
 علامت بر قبو علماء اعلام تا سبب مزید شکوه از این
 مستقیم و زیاد بصیرت هلهیه قدیم و حجه بر هر شیطان
 رحیم و خب لیم و ضبط ان در در فاتر در کف با کفایت جبا
 نقیب است و چون بناستماع شد قبو اعلام زادگان محف
 ماند و معلوم نیست از انها بغیر از صد قبر بل غیر ان علامه
 مجلسی در خزان بحار الانوار و تحفه الزائر که عبدالعظیم
 حسنی فاطمه در قم و حمزه ابن موسی الکاظم در حله باشد
 یا بزبان شاه جماع احمد ابن موسی الکاظم علیه السلام در شیب
 کما انوا الرعمانید و کما ان غالب علماء اعلام در حجاب
 خفاء انما است پانزدهم ضبط اموال اموال و در نزد خدا
 که منتقل میشود با امام عصر علیه السلام و رسانید خبر
 ان را بنوایان حضرت اگر خود اهلین نداشته باشد
 شانزدهم اهتمام در تعییرات موقوفات عامه از راهها
 و غیرها و کما انما

وجهها و کار و دانشها و امثال آن که در این راه ^{سازند}
 بجهت و زیارات مشاهده شریف باغبان واقع است و
 داشتن این باب بر وقت تعمیر آن در هر کجا لازم باشد ^{همه}
 تنظیم و تصحیح امور متعلقه بمداخین ائمه اطهار و خوانند ^{کان}
 قصائد شریفه بر مناقب جمیع ملوک جباران که منع ^{ند} در
 ایشان را از آنکه تقیّه نکند در موردان بلکه امر ^{تقیه}
 کند چنانچه فرمود القیة دینی درین باره و سلاطین ^{صفو}
 جهات الله تعالی هم چون امین بودند و شرخالفین ^{تکلم}
 میورادند بخلاف مداحین امیرالمؤمنین علیه السلام که
 در معبرها و بازارها بر تقیة آن چه گران بود ^{نشان} بر اعداء
 و بدعت و علوت بود در اعتقاد بندای بلند ^{ند} خوانند
 بلکه در جلو محقق کریم شیخ علی ابن عبدالعالی صاحب
 جامع المقاصد تجاها بران میگردند تا شیعیان ^ن مکه ^{شستد}
 که صد و هفتاد نفر از خلافت تقیّه ببارسید پس ^ن ^{تول} ^{تجا}

بجای هر کجایند

نجا هر کردند و هایت مار عقب بگردند کسی را صاحب
 امیرالمؤمنین که تقیه نکرد و در حضور دشمنان قنبر را
 احترام و مدح کرد تا اعدا خشم کردند و قنبر را زدند و بجا
 آنکه نباید در لغو و احترام و اخلاص بقنبر و مولای او
 ظاهر میکردند نهضت امام حسن عسکری مستور را پس
 نباید بخواند مقامی را که مخالفین و مستضعفین ^{شعبه}
 نمیتوانند بشوند و متحمل شوند که فرود بخن معاشر ^{نسباً}
 بعنا علی بن حکم الناس بقدر عقولهم و خداوند فرمود
 در اخبار اسری سبحان الذی اسری بعبد له لیل من
 المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا و بعد را
 که از مسجد اقصی که در شام است با سه تا عروج فرمود که
 فرمود و دیگر آنکه آنجا آنگاه بخواند اذکار و صلوات تا
 هر کس که بخواند بجز وضو نشود مگر در ایام
 و همه عالمیان احسان و انعام بایشان منجورند و ^{سوا}

نکنند و بوجه نحو اذیت مسلم و مسلمه نکند زیرا که امیر المؤمنین
 ۴ را بسیار اذیت مینمود از سوال و فرمود شیعه علی
 سوال نمیکند اگر چه از صوغ و کمر سنگی بمیرد یکی از شیعیان
 بخدمت حضرت عرض کرد که من محض رخصت اخذ نمودم
 حضرت فرمود من محض رخصت اخذ نمودم برادشمن میدارم
 زیرا که تو بر اذان اجرت میگیری و دیگر باید اهتمام ^{بند} نما
 غلامان و ملاحان مولا در اذان نمازها با نوافل در اوقات
 چنانچه مولا سلام الله علیه در صفین میان سی هزار
 دشمن شمشیر میزد و مکرر با ^{شان} نظر میکرد که در اول
 زوال نماز بگذارد این عباس عرض کرد حالا فرض نماز
 ندایم فرمود این شمشیرها را بآسمان فرست
 امام حسن علیه السلام او را دید که بی آهن نازک پوشیده
 بین دو صف نمازی خواندند بکمال خاطر جمع و نیرها
 بناگوشه مقابل حضرت میاید و میکند و دیگر آنکه

تصحیح فرمایند حضرت نقیب قضاوندگار ایضا تا عرضه
 ندادند قضاوندگار بر او یادند هندی و انوار موافق واقع
 بدو و از افراسیاب و تقریب نینیتند در غرض اند چرا که حضرت
 فرمودند در طایفه هلاک میشوند کسی که شمن من که
 تقصیری کرده در معرفت من و دیگران نکه غنی کند در حق
 و مرا بخندانی برساند یا مثل آنکه همان کند که آن حضرت به
 تمام حضرت رسول و جبرئیل یا پیش از ایشان بمجره
 تشریف بودند و حال آنکه خلاف اجماع شیعه است چنانکه
 علامه مجلسی در پیغمبر و اربعین و شیخ کرachi تلمیذ علم
 الهدی و کثر الفوائد و دیگران تصحیح باجماع کرده
 اند و آنحضرت در زمین با سبی که در اسمانها بود تکلم
 فرمودند با آنکه خالق و زمین اسمان و عبادند و حال
 آنکه واسطه فیض میباشند خالق و رزق خداوند است
 الله خالق کل شیء هل من خالق غیر الله وان الله هو الرزاق
 ذو القوة المتین

در وقتی که استین و نهیج کرده بگفته این است
 در وقتیکه بار و عقاید را بر حسن شریعت در این است
 و غیره من تمام است و احسن است و خود و غیره
 در یکی از این که در وقت حاجت بر نیتیم و در اسلام در هر
 و هر امری که با ما است و در این وقت و کلمات است
 شان از آن عالیشان است و است و است و چون در زمان
 است و منبر که است و در این نصاب است و در
 و اما در این زمان است و در نصاب است و در
 در این است که در این زمان است و در
 منقول است و در این است و در این است
 یکدیگر کنند و در این است و در این است
 و است و در این است و در این است
 را و است و در این است و در این است
 که در این است و در این است و در این است

این و از غایت منبر است پس هر کس که بکشد از آن در منبر کند
 اما در این و با خود بر منبر بود و با خود نشاند و طلبه
 خواند و بان سر و رکعت کرد و در ماه ما آمده باشد این
 انحضرت بهر سزاوار است هر کس که در منبر باشد
 خلوت داشت و با این که در منبر بود که در منبر
 انسر و ملاقات کند و در منبر کند که در منبر نشاند
 ان سر و منبر بود چون با منبر بود خلوت داشت و طلبه
 تو بر کرد و بدست کند مثل این عمر نیستی تا تا بنی مان
 رو سنا الله تمام نم چیزیات عمر بعد از خداوند عزوجل
 بد بویکت شما است حافظان منبر کنند که سندان صحیح
 است و محبت علی بن منبر اهل منبر است که شرایط ان
 زیاد که ان زایات و اخبار صحیح کرد و در ساله علی
 که موسوم است بکبریت الامم در نهایت مشروط است
 من تخیل و طلبها و بر اهل منبر است و جوهر ان

این است منبر است

این بخت منصب که مناسب حال کسیکه اسم نقاب بر او
 اینها کجا و نقیبی که فرقه صوفیه بودند میگردانند
 و لا بخری لفقہ فائدة بدانکه اصطلاح اهل مجاز این بود
 که با طلاق شریف بر سادات حسینی میگردند و سید به
 سادات حسینی میگویند جهت تمیز بین این دو اما مختص
 عمده سببی ایشان ابو اسرار است که پادشاه مصو که
 ملک اشرف بود و نام او شعبان ابن الحسین در سال ۵
 هفتصد و هفتاد سه حکم کرد بانکه سادات عماد
 بنندند یا شالی سببی به که میبندند تا آنکه شناخته
 شوند و شعر اشعار در این باب نظم کردند و اینجمله
 ابن عبد الله اندلسی گوید نظم جعلوا الابرار التبول
 علامة ان العلامة شان من امر شهر غیر النبوة ۲
 و یسمونهم بعینی الشریف عن الطراز الاخر و شمر
 الدین محمد ابن ابراهیم و صفی گوید نظم اطراف نیجا

انت من سندان

استغنی سندس حقی باعلام علی الأشراف و
 الأشراف السلطان خصم بها شرفا ليقفهم من
 الأطراف و چون این رنگ بهترین رنگ بود لونها
 دارد شد که در قیامت حله سپوشانند با شرف ^{بسیار}
 که اخضر باشد و بعضی گفته که لون نیابا عمل چینه نیز
 سبز خواهد بود این لون را زمین الوان بوا این سلسله
 اختیار کردند و حال رنگ شیاه شایع است و این
 بجهت آنست که از اخبار وارده بانکه سیاه در عامه
 عبا که راهت ندارد استفاده کرد که شارع مقدس ^{شیر}
 دارد از او عامه و عبا و بقاعه نیز یکی است که ^{بسیار}
 صفاست و در بن و شستن بخورند و لکن مع ^{نک}
 رنگ سبز بهتر است چنانچه با بخر و است است از اطرا
 عباها عباد و اسباط نبی اسرا بیل رسته ^{بسیار}
 بود ظاهر است حافظ ^{بسیار} از این سبوی ^{بسیار} گوید که ^{بسیار}

این قسم عمامه بدعتی است که مباح است و اگر علوی آنرا
 ترک کند الزام بان نمیشود و علامه صبان صاحب
 سعاف گوید برای غیرها کراهت دارد چون او عمامه
 نبشرف است لبان حال صقی گوید در این زمان در
 نیست که حرام باشد که بپوشان اشتباه کما می باشد که
 حرام است و ائمه مافیه و دانند شهرت خویشا و شرهاف
 التار بلج در زمان سابق بسیار بودند که عمامه
 نیز عمامه سیاه بکنند مثل عمامه و عمامه چنانچه اخبار
 مشا و الیه املاک دارد و در حق ابی ایوب انصاری
 وارد است که روزی در خدمت امیر المؤمنین وارد
 شد و عمامه سیاه بسته بودند و دیگر بدانکه
 فضلا عن الخاتم و ابی و حکایات بسیار در فضیله سادات
 و نقاب اعانه بانسان نوشته اند مثل ابن حجر در صوف
 المرقه و صاحب سلیمان خفجی نقیشتنگ در جامع خود

و صاحب کتاب فضائل السادات منسوب به محمد باقر بن
 الداماد و حق است که از بعض معاصرين ايشانست
 و غير هم و بايد حضرت نصيب صلواته بر اهل بيته السلام
 کرده باشد که در منابع که حکم کرده و مطبوعه اهل بيتان
 است مستقيم ميرسانده باشد مثل فضائل و کرامات
 علماء اهل بيت ائمه و کرامت عليهم السلام نامرود مانده
 فيضات اهلها و اخلاص بايشان و اعانت اهل اولاد
 او ايشان محروم نمائند و اذيت و اصرار و باها احتوا
 کنند چنانچه فرمود يا ايها النبي قل لا افرح بكم و بمانك
 و نساء المؤمنين بل نالين عليكم من جلا بين و ذلك
 ادخاني مني فلا يؤذني و ورايتهم حين ذكروا
 مستقره و غطره فيضات باولاد و طاعت اهل
 و مشورت و افرحان احوال و اقاو از کتاب کريمه
 في شرائط النبي و شرفه جمع الينا نشانه کماله

مرکب است در تقوی و علم ساوی شد با الذاب

دیگر بیک شکر فضیله دارد در این مقام وارد است قد

انها اشتماء الکریم یکی زان دو صفة شریفه و خصلة ^{انفیه}

غیرها شرفی مقدم باشد چو اولی بتقدیم است چنانچه

در محبت تشای ائمه جعلت فقها اعلام رضوان الله

علیهم متعرض شد ندایات و اخبار در این باب بسیار

و کفایت میکند قول خداوند عزوجل قل هل یتوی الذین

یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکروا لولا الالباب

و یرفع الله الذین امنوا والذین اوتوا العلم درجات

اگر مگر عند الله نسیکم و حضرت امینین لعابدین علیهم

سالمونند و لا یتذکر المؤمنین علیهم دوست تو است

سوی من از ولایة من اوانحضرت و امامین عکرم

مقدم نشانند کبریا که جواب داده بود ناصیری آن

غیرها شریفه این بر شیوه طریقی هاشم و تعلیل فرمودند

وامارة داده

و امامه دادند هر دو بخدا بجاور که سوره بقره حفظ داشت
 در تفاسیر مطبوعه است و این احقر نیز یادیده که از کتاب
 بروایم افضل است از اتصال بولاد و تائیدان و با جمله
 از خود رسید و اضع تر است و ادله از بعد از آن قائم است
 فصل و امارت سالی و نقباء فخره صوفیه منزه از شیعه
 و حقیقت و طریقه امامت طاهرین که در نزل ناس میباشند
 چنانچه اولین شرف ناس بود ندایی بدانکه صوفیه گویند
 که چهار پروردیم و چهار رده نخواستن اباد و چهار پر خود را
 حضرت مصطفی و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و حسن
 بصیری میباشند و بعضی نوشته اند که چهاروی که گفتار
 شد ندادنی کامل و مرشد اعظم امیر المؤمنین علی
 علیه السلام در علم معرفت و حقیقت که علم مغنی است امام حسن
 و امام حسین علیه السلام و حسن بصیری و کمال ابن ابی طالب
 و از حسن بصیری نقلین و خرقة و تاج پوشیدند و علی

ابن یزید و حبیب عجمی و مراد ایشان مخبر قرانت که شد
 لباسی از خود برای تمین برید پوشید و گویند خدا ^{اوید}
 در هر جراح غرقه محضرت رسول پوشانید و انحضرت را
 در زمین بعلی پوشانید و قول اهل سنت که باره بکر
 پوشانید و مراد بتاج است که یک چیزی بر سر ^{کذا} برید
 یابند و گویند چهارده خانه آباده از آن دو نفر
 تکمیل شد ند با بن نهج که از عبد الواحد پنج خان آباده
 برآمدند اول زید نامنوب بعد الواحد بن زید ^{خلفه}
 حسن بصیری و بیابانها سمرقند و بعد از چهار روز
 از کرباه انظار میکردند و ویم عیاض نامنوب بن فضل
 ابن عیاض بن خلفه عبد الواحد بن زید و عیاض بن زید
 ابن ادهم خلفه فضل ابن عیاض که ترک سلطنت کرد
 چهار رهبری یان منسوب به بصیری ^{خلفه}
 ابو اهداد هم ^{خلفه} عیاض بن منسوب با خواهر سخن و ^{خلفه}

عیبه نه خان آباده برآمده اول منسوب به جدی علی که در صحرا
 بر بریدی و با تو اکتفا کرد که بعد از سرور و بنام او ^{فلا}
 میگوید و هم طیفون را منسوب به بنی بطنی که است
 طیفون بود و او خلیفه جدی علی است ستم گریهان
 که منسوب به معروف که رخ چهارم سقپان منسوب
 لبری سقپ که خلیفه معروف بود و صاحب اللیل و ^{شاه}
 التهار بود و بعد از سرور و بنام او که بدری بود و
 سؤال تحصیل میکرد با فغان میکرد که در مطلع العلوم
 و در زمان ما یکسوی بسیار است که از قرآن عزیزان بعضا
 زمره یزیدین و که مدح زیاد از او میکنند که از یکنند
 بکنند در هر بیتزل و از احوال موجب وصول حق
 میدانند با آنکه خداوند مؤمنین را مدح فرموده که
 سؤال نمیکند و از نیکو ایشان هر چه بی در پی فرموده
 ایشان میرند و در کتاب شریف کافیه و در دست ^{خدا}
 بسیار که نسبت به علی

بسیار که شیعه علیه ملوط واقع نمیشود و سائل بکف
 باشد و لکن این طایفه منحرف از شرع میباشد چنانچه
 دانستی ^{بنام} جنید یا منسوب ^{بنام} جنید بغدادی که خلیفه ^{سقط}
 بود و لذا اینرا غیب بدست اهل اطوار میگرد ^{ششم}
 کافر یون منسوب بایه اسمی کافر یون که بدو
 بجنید میرسد هفتم طوسی منسوب بعلاء الدین طوسی
 که بدین واسطه خلیفه ^{عجم} بود و غیبت تمام بسماع و
 و فراموشی داشته ^{هفتم} هر دو بان منسوب بایه ^{سهروردی}
 کدان نیز بدین واسطه بجنید ^{عجم} میرسد ^{نهم} فردوسی
 منسوب بنجم الدین فردوسی که خلیفه ^{ایه} بجنید ^{سهروردی}
 بود و در مراتب الاسرار اسمی فرود این خانده ^{چند}
 است قادر به منسوب بشیخ عبدالقادر جیلانی که از جیلان
 بغداد است ^{مقتبوس} به جنید یوسف ^{بن} احمد یوسف ^{بن} به
 جنید میرسد ^{نقشبند} تبار خواجده ^{الدین} نقشبند

و یوسف

بجاء بن سیاه

بخاک از سید امیر کلان با جلد غزالی حاجی میر سید منتی به
 جنید بغدادی در رستبان السیاق غیره گوید نقشبند قریه
 است از بخارا و بعضی گویند بوارالدین نقشبند مشهور
 شد چون تهلبل و تسبیح در قلب و نقش بسته بود
 ملا صاحب فحاشات از این سلسله است و این سلسله
 را نیز بای بکر ابن ابی قحافه نیز میسازند انصاری از خواجم
 عبد الله انصاری بچند میر سید صفوی از شیخ صفی الدین
 اردبیلی منتهی بچند زاهد تبار خواجه بدرالدین
 زاهد بچند عبد الرزق سید عبد الرزق سید
 قلندر تیره منسوب بعماد قلندر تیره منسوب بایوب الحسینی
 نوری که بدین بانی میر سید در احیاء العلوم غزالی از او
 حکایتی است خضری و تیره منسوب باحمد خضری خود را
 با امام حسین میسازند شطاری تیره منسوب به شیخ عبد
 الله شطاری بدین بانی بسطامیر سید و ملا عبد الله
 سلسله صاحب غزالی

شست

مبالغه صاحب بحر العارفین از این طائفه است چنانچه گفته
 بخوار از سید بلال الدین بخاری با صاحبین علیه
 میرسد و اخبار از فرعی آنهاست حلاجیه و منوی بجا
 ابن مسوی و حلاج ز ندیق و ملائی شرم و صوفی را که
 و قیام را از اولیا الله سید متد چنانچه سید ابان
 عربی و رفوعات متوکل عباسی و از اولیا سید اندبا
 آنها مشهور شود چشتیه و مشوبه به معانی الدین و ^{خدا} بجا
 مود و دحشتی و حشت از توابع عزت است چنانچه
 اشخاص الأئمه مضمون است و در ریاض العارفین و
 حیاض الشیاطین بان تصحیح کرده است و در حقیقه
 سید محمد نو محمد بن قایمی بحر بنی الأصل در عین الحیوة
 مجلسی از راه تکفیر فرموده و در بعضی کتب است که از بعضی
 علما از فریق کرده این است و عوام کمان میکنند که ^{انکار} کفرند
 بر اولیا امیرضا علیه السلام بنیادین است و غلط است چه در ^{شاید}

معتبر در بیرون

معتبره و بیرون نماند و هاند که در میان تو روزگار
 مازون است قاضی و قاضی در میان تو روزگار
 میلان به مقام رسیدن این کتاب را درایت که در میان
 اسم او در و ایضا شاه است چنانچه در و در این کتاب
 برسد و نسبت خدمت محمد و مشر محمد از این حساب است
 سزا مستعد و وفادار و بی غش می دهد غلط است
 افسانه است مخالف اخبار صحیح است چنانکه در این
 مقام یکبار در کتاب خود دیده باطل کند و نیز در این
 استحقاق است و خلیفه او است و چون مخالف
 از تو ای تو ای و ما او را از نظر است بر بیان خود گفت
 با سید محمد بیعت کند میر عبد الله مشهور که در بیعت
 نکند و خلاف گفت و ذهب بر عبد الله و این بیعت
 و هیتد مشهور شد و در بعضی گویند چون در بیعت
 خالص میباشند و مستحق برایشان نیست و لکن جمع

است

دانسته اند و شرف سنی بودن و حب شیخین را بقدر
 خلاقه از سید علی بن ابی طالب صاحب مودت ذوالقرنین و غیر
 اجازه دارد و او را محمود فرد قاینی از شیخ علامه الدوله
 سمنانی سلسله مولودیه حاکم الدین بلی که مشغول دارد
 برای نوشتن و صلاح الدین ذکر کتب شیخ بهاء الدین
 ولد مرید مولوی و او مرید شمس الدین بنی سین و او از بابا
 کمال الدین جنید و او از نجم الدین کبری صاحب مراد
 العباد می باشد که در ششصد و هفده بند دست چکری
 در نیشابور گشته شد و کونید سک شد منظور مجرب
 الدین سکان و اسر و بریت سلسله قولیه بصد
 الدین قوی بی مصری تلمیذ مین الدین عربی تلمیذ
 ابو محمد یونس قضا نیشابور تلمیذ شیخ عبدالقادر جیلانی
 نسبت دادند و نیشابوری جنید میر سلسله مریدان
 محمد بن احمد ابن رضی و او میر سلسله جنید سلسله بابا

خان و کهنه پوست

حافظ کهنه پوشتن براهیم ادهم عن الباقر محمد بن علی ابن
 زین العابدین علیه میرسد سلسله رفاعتیه بتیاد ^{جلال}
 بچید میرسد سلسله قطب الدین حیدر ابن جلال الله
 فوفی از نظام الدین قاسمی براهیم الباقر میرسد سلسله
 ابلتیه که ابلیس لعین را سندان میکند و او را طاوس
 الملکه کویند کونید و اظهر نور الخلق لعبد بالالهیه
 و کونید ان عليك لعنة لعنة صفة جلال است و کان من
 الکافرین معنی الساترین چون جلال ساتر حال است
 و کونید بحکمه فانک من انظرین الی یوم الوقت المعلوم
 سلطنة او تا قیامت باقی است سلسله نعمة اللہیه کبیر
 صوفیه ایران و ضد و ستان در این اواند متبوع
 اند نعمة الله ولی که اصل او از کهنیان کرمانست و در
 ماهان کرمان قرار معروف دارد معاصری بامیر سید
 شریف و خواجہ حافظ شیخ ابرو سید علی همدا و خواجہ

استخوانی و سید محمد نور محشر ^{مستانه} و بی حال ار
 دستانی و زین الدین خان و خواجدها، الدین نقشبند
 و محمود شاه مدفون ^{بشیران} و باطله معاشرت داشته
 و میگفت که شود از خون دو عالم مال مال کی خورد الا
 حلال و از بزد او را اخراج کردند و محقق ^{قوی} و جامع ^{اشیات}
 در رساله ^{بن} تصوفیه صریحا او را تکفیر کرده و فرموده خو
 از ذکر و فکر که نبردان اجازه میدهد ثمه کفر چیده و
 نسب با امام رضا میرسد چنانچه خودش گوید تا آنجا که
 گوید نوردهم حلب من رسول خداست اشکار است و
 نیست پنهای در حرمین شریفین پیش عبد الله یافغ
 چندین ^{ایشاد} اربعین اجازه یافته و بوطن خود برگشت و
 سصد هزار کس با و اراده پیدا کردند مخفی مباد که ^{حضرت}
 رسول فرمودند بدترین علما انان میباشند که ^{ظلمه}
 معاشرت کنند از آنگونه علما احتراز کنند و تأثیر لقمه

در

سوام عظیم است لقبه کا یاد از طریق مشبه خالد خود
 و خالد بنان دندان بنه و محمد و علی شاه و ثابت علی
 شاه و معصوم علی شاه و نور علی شاه طریقه نعمة الله
 داشتند چنانچه ثابت علی شاه گوید . از جانب نعمة الله
 تا بنام الدین ثابت منجلی . جمله اندازان شاه خاقین .
 شهسوار نجابا حسین . پیروی از بوجده نافع شیخ
 عبدالله شاه یافعی پیر عبدالله شاه و امستین شیخ کا
 بود مرد پاکدین پیر صالح انکه خود معروف است کمال
 کمال کوفی است پیروی باشد شرف و شهید محزون
 اسرار یزدان بوسعید پیر شیخ بوسعید ان شاه داد
 هست یوم الدین و الحاکم کراد شیخ بو دین امانیک
 بود ابو سعود ان عالم مقام پیروی کردی جهانات بو
 مایه برکات ابو برکات بود پیر بویگا ابو الفضل کرین
 مکش نبلد شاه پاکدین پیر و گشته احمد غزالی است

انکه در ملک ولایت والی است پیکر بفرموده مردان تا خود
 شیخ ابو بکر است خود دستاج بود بعد از او هم کوردانی
 از ابو عمران مغربی از ابی علی کاتب زاید علی رود با او بنید
 سقطی از معروف کرمی ز امام رضا علیه السلام دانستی که
 نسبت دادن این مخفیین از شرعی خود را با ائمه طاهریین
 کذب محض است و کونید کرمی با هر قوم بخوی مدارا کرد
 که از خود دانستند چون وفات یافت غلغل اسلا که
 نتوانست فتنه و ابر بردارد دانستند که مسلم بوده کذا
 و مطلع العلوم و هم زمانه امامان ما و علماء اعلام و
 فقهاء فحام کرام که پیران ائمه معصومین بودند مدقت
 این طائفه و تکفیرشان میکردند و شیعه خود را از ^{معنی} صاحب
 انها باز می داشتند و نقباء ایشان احمد غزالی ناصبه کا
 و جنید بغدادی و حلاج و سایر کلام بار می داشتند اما فقها
 اعلا کثر الله سلسله احوال ایشان همه مدد و جن ائمه

علیهم السلام

علیه السلام که صاحبان مقامات بودند چنانکه در
 رساله اجازات مرقوم داشتم و اینچنانچه تین اعلی
 جاه بود و فقره از کرامت بعضی مقارن در عصر ناز کمند بود
 تا صوفیه بداند که رسیدن به کشف و کرامت اوقتی است
 شریقه غرا و ملک تبیضاء و اما آنچه از صوفیه قلندریه
 میشود همه حیل و مکر و غل است لهذا در مجلس شایسته
 چون شخصی وی گفت که در نزد ما کانه میباشد
 که کرامات دارند و میان شما چنان کسانیت در حق
 شیخ بهای زاده الله بهانه قیطان را از لباس خود جدا
 کرد و انداخت ما را بحضرتی شد که شاه و حاضرین
 کردند شیخ انرا گرفت بحال اول شد پس فرمود بانچه
 روی کردی و غلای از کیفی مکر که کی درویشان غلبا
 یاد گرفتیم و اهل حال و مقام چه لغت با طهارت کرامات دار
 لیل بخیر بودیدی اهل ولایت خود از این قبل خدا

و مکر قلندریت

و مگر قلند ریت از غلو مقام آنها و الا انرا میسوزند

حقیقی نماید که این طائفه شیعه را غلبه شیطان سبب میسوزند

که سلطان جنیدی صفوی حضرت امیر المؤمنین در خوا

رید که فرمود بر این مخلصین علامه معین نما و کلاه

سرخ و از دست ترک بفرق خود بفرق خود و ایشان گذاشت

غزل عجبی سرخ است و باش عجبی سر بزبان و این تاج نا

زمان سلطان حسین معمول بود که در کتاب است

و اگر نخواهم از اهل زمان ما از اعیان فقهاء عاملین به

کتاب و شسته کرامت بنولیم میتوانیم بحمد الله تعالی بما از

الله الله لکن غ سخن دارم و نه نا گفته اولی است فظ

خدای تخم خود از زمین براندازد اگر خود نبندد

جهان کلستان است حافظ سالها دل طلب جام

ارفا میگرد آنچه خود داشت ز سپکانه تنها میگرد بگرد

المجار قد یوخذ بحجر الحجار از نزد یکبار بنویسیم و این

مقدم و ثبوت طالین حق که گویند نه هر عشقی که
 از دید خرید بسا عشقی که از گفتا خرید از آنچه محقق
 است امثال آنچه صوفیه برای مصلحتین خود وضع میکنند
 چنانچه شهیدان در کتاب عاتیه میفرمایند که صوفیه چیزها
 برای تسای خود بهم میبافند که عاده الله بامثال آن
 در باره البیاجار کنند است و آن از دید بیخ و عقلی
 انهاست شرع عقل هرگز نبندد کذب ضعیف نیست عقل هرگز
 و کیل قاضی نیست منها امیر شجاع علی جدت میدهند
 که از افخم علما و ائمه جماعت نجف بودند و عصری نیز از آن
 ندیم ناصر شاه گویند نظم در حال نجف ندیم اسوده بخوا
 اندیشه مکن ز پریش روی چا جائز که بدل بسر که
 کرد رمی ناب به شهبه شود کند بدل ثواب
 وقتی که از زند نجف میامد عقد جواهر داشت کاه
 بیرون میاورد و از دیگران مخفی میداشت و ناخذ کا

انرا از فوق

انرا از فوق میدید و عشق بان پیدا کرد تا آنکه بحیل
 خواست بگریزد و در کف از من باین اوصاف عقد جو
 اهری کشده و باید تجسسی کم نسید انرا در دریا انداخت
 و گفت خدا بامن این امانت را بقوس پر دم چون بگنا
 آمدند ما همه متعفن از صیاد خرید و عقد جواهر را
 از شکم آن بر گرفت و در نجف بان سرای خرید بعضی
 در باب سرانهای مراغه گذاشتند سید بمراغه باین
 واگذاشت روزی بکولک از آن غاصبات یافت و
 دیگری مشرف بموت شد پس از ابد سید رفت کرد و
 از کرامات اوست که وقتی بی مخارج شده بود بامام
 هم امین عسکری بن حال خود را عرض کرد صوفی زنی
 ظاهر شد و گرفت و از اهل کرامات است شیخ فقیه
 اجل عن حقی نجفی که دائم التذکر و الطهاره بود
 معرفت و تقوی و منزلت عظیمه و ادب یافت و در میان

میاوردند یک لقمه تناول و گفت حاضری این را بنحیه
 چون تفتیح کردند چنین بود و از اهل کرامت است
 حامی مولای طهرانی که مکرر در سرداب مطهر ستر من
 روشنائی غیبی مشاهده میکرد و از انجمله شیخ احمد
 نجفی صدق تومانی که شاگردی از او جنب بدرس حاضری
 شد و او را بضرر داد و از آن منع کرد و از انجمله است حاج
 ملا عبدالله واعظ نجفی که بجهت مطلق بود و وقت
 مرگش بر آن وقت عیال خود میکرد یک شبی وقت سحر
 بایلی نظر گرفتند بمسجد کوفه شیر درنده پیدا شد
 رفیق او ترسید و میفرمود مترس بدو و نازد
 از خداوند نمیتواند ذات برساند چون من از آن
 گذشتم و دیدم که بمن کار نکرفت تو نیز بیا و چنین کرد
 و از انجمله سید اجل سید مهدی بحر العلوم نجفی صاحب
 مصابیح در فقه و دره البخیه و در سایر الفوائد در حالیه
 و غیرها که در شب

و غیرها که در شب تولد او پدرش در خواب دید که
 حضرت امام رضا علیه السلام با اسمعیل ابن بزج از
 خواب بیدار شد و دادند که در بالابام سید شد
 کند و کرامات از جناب بسید است و مکر بخدایت
 حضرت حجة ابن الحسن رسید و در راه السلام مرحوم
 حاج نورعی نور الله مرته که محلیه زما بود ند و اغلو
 باید ایشان را محلت بفتح حاء گفت بسیاری از مسطور
 است مثل آنکه جان بیکر خفته بود سید خبر داد که انرا
 گرفته میاورند و چون تعجب کرد بعض حاضرین فرمود
 التذکر علی هذه الشیبه هذه الخیریه و مثل آنکه شخصی
 مخصوص پیدا شد زور فرمود از اهل مین است و چون
 آمد از جهل نفر از اهل مین سؤال کرد ند یک عرض کرد
 که شما باین نرفت از کجا این اشخاص را می شناسید
 فرمود سبحان الله لو سألتنی عن الارض شیء ابرأ
 لا خیرک بها

لاخبرتك بها و با جماعتی از یار ت امام زاده قاسم علیه السلام
بجمله میرفت چون به اسم رسید بعضی قبور را میفرمود
هذا قبر فلان ابن فلان کان من اصحابنا یعنی شیعیان بود
فاقرؤا له از تو آ او حمد و سوره بخوانید و در بعضی قبور
میفرمود هذا قبر فلان ابن فلان من اعدائنا فالعزوة
تا قبری حیران شد و از اعراب سؤال کرد و ظاهر آنست
که برای آن بوده که او را امام گمان نکنند زیرا که جماعت
از اعراب بودند و کرامات ایشان با فاسد افتاده
بودند تا آنکه قتی که شک نمود در نماز آن وقت بحج
و جمع کردند و از کرامات ایشانست آنکه یک شبی خادم
خود را فرستاد پیش ستید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه
که تو قستی همگنی و فلان مرد از فلان بقال قرض میکند
وامشب با و قرض تداد و گفت طلب من از تو زیاد شد ^{است}
تا ندیده قرض سابق را بتواند منی در هم پس فرمود این
مجموعه طهارا

مجموعه طعام را بردار و به غزل او با او غذا بخور و بمجوعه
 راحه ظروف بپاک او بگذار و این صفت زود را با و بدست
 جواد عرض کرد که من مطلع نبودم بحال علوم فرمود که
 اطلاع پیدا میکردی و غذا میخوردی با آنکه همسایه تو کینه
 بود کافر میشدی و لکن چرا غافل از حال جبار خود باشی
 و حال آنکه فرموده اند الجار ثم الدار و کنایه که نسخت او
 کیاب بود بدست تلمیذی از او افتاد بحال علوم را
 بشارت داد او گفت تمام این کتاب را حفظ دارم و
 از حفظ خواند فصل این جماعت صوفیه می کنند
 مریدین را غسل زیارت خود و مسجد و ایتادین
 نزد ایشان و دست بالای دست گذاشتن و دست
 که آن بدعت است و ایشان ادمنیستند که روی با
 بایشان باید ملائکه مسجد شکر بجای و مرید یا مسجد
 تقظیم و ابو حمزه ثمالی خواست که امامزین العابدین

بیوسد حضرت امام زین العابدین راست کردند
 و فرمودند سجده بر آنچه خدا جانشینت بلی مذهب
 رضا که تقبل باط است در نزد چنانچه در عیون اجاب
 الرضا است که ابوقره صاحب جالبیق بانحضرت عرض
 کرد که دین ما اینست که چون بر اشراف و بزرگان و آ
 شویم بیوسیم باط را و مثل انت تکلف چنانچه در حدیث
 شریف کتاب کاف است و حضرت امام موسی علیه السلام
 بان ندادند و روایت کمال الدین در وفود مبتین
 قضیه فی واقعه فلا تغفل من ان له حامل قرینه واجب
 در مدت قیام باین بدی المخلوقین و راضی بود
 بان بسیار است از آنچه فرمودند کسیکه بخواند نظر
 کند بر بدی اهل التشرک نظر کند بکسی که خوش دارد
 که بمثل شوند مخلوق خدا در پیش روی و سران است
 خداوند عزوجل غیور است و مبعوض دارد که در است

در حدیث

عبادت خاصه مثل قیام و رکوع و سجود بر او شریک قرار
 ندهند چنانچه در حدیث عاینه وارد است و اصحاب حضرت
 رسول برای آنحضرت بر نمیخواستند چون خداوند ^{ند}
 که گرامت دارد آنحضرت و بدانکه حرمت بحالته
 باصوفیه و اهل بدعت و کاذب و چنانچه کلینیه در کافه
 آنحضرت امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود
 مصاحب مکیند با اهل بدعت و بحالته و هم نشینی
 مکیند با ایشان که در میان مردم مثل ایشان یابند
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند المرء علی دین
 خلیل و قرینید و شیخ مفید رحمه الله تعالی در مجالس خود
 روایت کرده اند که حضرت ابی الحسن یعنی امام رضا علیه
 السلام فرمودند بحضرت جعفری که او را در مجلس اهل بدعت ^{ند}
 که یا انرا ترک کن یا ما را نترسی که عذاب نازل شود
 تو را نیز فرما کرد چنانچه غرق فر گرفت کسی را که راه ^{ند}

موسی بود و تخلف نمود بر آنکه مو عطره کند پد خرد
 در زابت کرد چکنی صدوق و شیم بجا در این که
 حضرت عیسی عمو فرمود بر هر که اهل آن بیگ دفعه
 هلاک شده بود ند عذاب و چون ایشان را فرمود
 بکجا جواب داد هلاک شدند واسطه اطاعت اهل
 معصیه و حب نیا با خون قلیله و طول امل و بله و
 کعب عفله گذرانیدند و همه ملجأ از آتش در میان
 کوه آتش و کفت ان جواد هنده من زانها نبود
 و خون در میانها بودم من نیر عذاب فر گرفت پس
 حضرت عیسی فرمود به جوارین یا اولیاء الله ^{ند} حوا
 نان خشک با نمک درشت و خواب بر زبل خوی بسیار
 با سلامتی دین و عافیت دارین خداوند فرمود و اذا
 رایت الدین یخوضون فی ایامنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
 فی حدیث غیره و حضرت امام زین العابدین در روایت

در حال فرمود که جانم نیست از تو آنکه بنشینم با هر کس
 که خواهد و اید و اتلاوت فرمود و شیخ طوسی رو کرد ^{است} اند
 که فرمود در روایتی که بحالته موته قلب را فاسد ^م
 کند نشستن با هر ضال از ایمان جوهر کردن ^{حکام} در آن
 خداست و کلینی نه روایت کرده از حضرت صادق
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر گاه
 دیدی اهل ریب و بدعت را که بعد از من خواهند
 آمد ظاهر کنند برائت و پیروی از ایشان را و بسیار
 ست بکنید آنها را و واقع شوید در تنقیص و تمیز آنها
 تا ناسد نکنند در اسلام و یاد مگیرید بدعتها که
 آنها را یعنی بغیر جهت رد بر آنها و روایت کرده
 که آنحضرت فرمود در قول خداوند عز و جل ^{نورا}
 لا یتناهون عن منکر فعلوه که با ایشان همسایه
 نمیشوند و لکن هر گاه ایشان را می دیدند ^{ند}
 محمد بد ند

خندیدند با ایشان و اطهارا مستیناس محکومند
 و فرمود هر بدعتی ضلاله است و هر ضلالته
 با تشمیر میسازد صاحب خود در وعاد الدین طبری
 در شماره المصطفی روایت کرده در وصیت امیر
 المؤمنین به کبیر که و اهل الفاسقین و جانب
 المنافقین و لا تضاحل الخائنین و عیاشی در
 تفسیر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
 کرد در تفسیر قوله نعم انکم اذا اقمتم هرگاه
 شنیدی که مردی حق را انکار کرد بر خیز از
 او هر که باشد قطب را و ندگ در لب اللباب و آن
 میکند که موسی علیه السلام عرض کرد اللهم
 کیت از خاصان تو خطاب رسید انها که بر
 آمدن یکدیگر را دوست میدارند تا آنکه
 فرمود انانکه که هرگاه ببینند که کسی حلال

تهر و حجاز را غضب میکنند و با بجمعه ولایت او
 لیا ائمه و اخلاص در دین با ولایت انجمنه
 محالست که جمع شود و حال آنکه ان یعنی و
 لایه او لیا ائمه که ائمه طاهرین باشند قطب
 کتب سماوی است چنانکه در کافه است و
 صدوق در معانی الأخبار از ابی ذر روایت
 کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله
 با امیر المؤمنین شبی تشریف بردند بطی الارض
 بمکه و پدر خود را خطاب کردند و در
 قبر آنها را بولایت دعوت فرمودند و ولایت
 این مرد علی بن ابی طالب آنها شهادت نیز بان
 دادند و نیز از ابن عباس روایت کرده که
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود
 من احب ان یتبع بالعروة الوثقی التي لا



